

ترجمه كتاب النقد الأدبى و تطوره فى الأدب العربى

صفحات ۷ تا ۴۳

استاد: دكتور امام زاده

دانشجو: شورانگيز تنها

رشته: نهج البلاغه – كارشناسى ارشد

دانشگاه پیام نور استان تهران

موضوع.....	صفحه.....
۱- مقدمه.....	۳.....
۲- فصل اول: نقد و معانی آن و ارتباط آن با دیگر تحولات.....	۴.....
۳- نقد لغت.....	۴.....
۴- اصطلاح نقد.....	۴.....
۵- نقد نمودن نقد.....	۵.....
۶- ارتباط نقد با تحولات سیاسی و اجتماعی.....	۶.....
۷- عصرهای ادبی.....	۷.....
۸- فصل دوم: نقد ادبی و عصر جاهلیت.....	۱۰.....
۹- ادب جاهلی.....	۱۰.....
۱۰- عوامل پیشرفت ادب در عصر جاهلی.....	۱۰.....
۱۱- نقد ادبی در عصر جاهلی.....	۱۲.....
۱۲- دلایل وجود نقد در عصر جاهلی.....	۱۴.....
۱۳- طبقات شاعران در جاهلیت.....	۱۵.....
۱۴- تقسیمات جاحظ.....
۱۵- معیار نقد شعر در عصر جاهلی.....	۱۵.....
۱۷- «مفاضله» در نقد جاهلی.....	۱۷.....
۱۸- فرصت نقد ادبی در عصر جاهلی.....	۱۸.....
۱۹- تأثیر نقد در تثبیت زبان و ادبیات در عصر جاهلی.....	۱۸.....
۲۰- فصل سوم.....	۲۱.....
۲۱- عصر اسلامی.....	۲۱.....
۲۲- دلایل ضعف شعر در صدر اسلام.....	۲۲.....

- ۲۳- نقد ادبی در صدر اسلام..... ۲۳
- ۲۴- جایگاه قرآن کریم در شعر..... ۲۴
- ۲۵- موضع رسول خدا(ص) در شعر..... ۲۵
- ۲۶- موضع خلفای راشدین در شعر..... ۲۸
- ۲۷- موضع صحابه در شعر..... ۳۰
- ۲۸- جایگاه و موضع شاعران در شعر و آراء نقدی آنها..... ۳۲

مقدمه

کتاب النقد الادبی و تطوره فی الادب العربی توسط دکتر علی صابری تألیف و توسط سازمان سمت در سال ۸۵ به زیور طبع آراسته شد.

این کتاب به عنوان یک منبع درسی در ۲ واحد برای رشته نهج البلاغه در مقطع ارشد انتخاب گردید که به صلاح دید استاد عزیزم جهت ترجمه بین دانشجویان تقسیم گردید و صفحات ۷ تا ۴۳ نیز به این جانب محول گردید که امیدوارم مورد پذیرش استاد و استفاده دوستانم قرار گیرد.

فصل اول

نقد و معانی آن و ارتباط آن با دیگر تحولات

نقد در لغت: اصل کلمه نقد گرفته شده از «نَقَدَ یا انتقاد یعنی صرافی نمودن پول» (عملیات بانکی) و آن یک عملیات تشخیص پول است.

نقد و انتقاد در فرهنگ لغت به معنای تشخیص پول و بیرون آوردن ناخالصی آن است. نقد پول و غیره یا نقد و نقادی یعنی تشخیص دادن و مشاهده نمودن تا خوب و بد آن را بشناسد. مراد از نقد در این معنی تشخیص بین خوب و بد است. چه بسا این معنی نزدیکترین معنی به کلمه نقد در اصطلاح جدید است. از جمله موارد نقد انتقاد کلام و سخن یعنی عیب آن را آشکار نمودن است، همان گونه که در سخن ابی الدرداء آمده:

«اگر نقد کنی مردم را، آنها هم تو را نقد خواهند کرد، اگر آنها را به حال خود واگذاری آنها ترا تک خواهند نمود و اگر آنها را مسخره کنی آنها نیز مقابله به مثل خواهند کرد». از جمله معانی دیگر نقد که مناقشه کردن هم به همین معنا آمده است، گفته می‌شود: «نقد کردم فلانی را» یعنی کارش مناقشه کردم. اگر جستجو نمائیم در کتابهای قدیم کلمه نقد را هر آینه می‌یابیم الفاظی مثل «نقد النثر، نقد شعر، نقد ادب» در اصطلاحاتی که می‌شناسد آنرا کتابهای ادبی قبل از بوجود آمدن فرهنگ لغت. همان گونه که قدامه بن جعفر (ت ۳۳۷ هـ) دو کتاب را تألیف اولی را نقد شعر و دومی را نقد نثر نام گذاری نمود. و همچنین ابن رشیق قیروانی (ت ۴۵۶ هـ) نام کتابش را العمدہ فی معرفه صناعه الشعر و نقده و عیوبه نام- گذاری نمود و لفظ نقد و نقاد در کتاب الموازنه آمدی (ت ۳۷۱ هـ) و غیر آن ذکر شده است.

اصطلاح نقد

اصطلاح نقد دارای تعاریف مختلفی است، که در آن نزدیکی بسیاری در معنی لغوی و اصطلاحی مشاهده می‌نمائیم. و آن:

۱- هنر مرتب نمودن کارهای هنری و ادبی و تحلیلی آنها طوری که براساس علمی استوار باشد.

۲- جستجوی علمی در متون ادبی، از حیث مصدر ریشه و مبانی آنها، صحت متن، پیدایش قرائت، صفات و تاریخ آن.

۳- قیمت‌گذاری متن و داوری در مورد آن از بُعد ادبی، هنری با در نظر گرفتن شیوه‌های پژوهش و تحقیق.

اگر اندکی دقت نمائیم در هر دو معنی لغوی و اصطلاحی نقد، می‌یابیم که این دو با یکدیگر اختلاف زیادی ندارند. پس همانا نقد ادبی همان بررسی آثار ادبی و داوری در مورد زشتی یا زیبایی آن است بنابراین برطرف نمودن و خالص کردن عناصر زیبایی که به اثر ادبی نام‌گذاری شده یعنی جدا نمودن خوبی از زشتی آن است.

همان‌گونه که بیان شد نقد لغتی است برای تشخیص پول و دیدگاهی برای شناخت خوبی از بدی است، پس در هر دو لغت اصطلاح معنی، جستجو، مقیاس، داوری و تشخیص دیده می‌شود.

صاحب بن عباد طالقانی (ت ۳۸۵ هـ) هر دو معنی را در کلامش جمع نموده و چنانکه می‌گوید:

چه بسا شعر را نقد کردم، همان‌گونه که صراف پول را صرافی می‌کند. پس این را فرستادم در

حالیکه معانی و الفاظ آن دست نخوره بود.

همان‌گونه که عبدالقاهر جرجانی این معانی را در گفتارش آورده:

وقتی که نقد دینار بر غیر صراف سخت است، چگونه نقد کلام سخت نباشد، ما مشاهده

نمودیم که بین روح، جسم در اشعارت تفاوتی قائل نشدی. (یعنی قدرت ارزیابی آن را

نداشتی)

نقد نمودن نقد

همانا که نقد نوعی از انواع روشهای نظری در ادب است، که در موارد مختلف دگرگون می‌شود و گسترش می‌یابد با گسترش تصمیمات بشری در ادب، پس نظر و دیدگاهش را در موضوعاتی که فرا راه ادب از مثبت و منفی وجود دارد روشن می‌نماید، پس نقد از این نگاه یعنی ادب که نگاه در ادب دارد، او را تحلیل و استوار می‌کند و نظرش را در مقایسه ناقد و تعبیرش را در این زمینه روشن می‌نماید.

همانا اگر ادب موضوع نقد باشد و نقد خودش بمعنی ادب باشد، پس خود نقد نیز نیاز به آموزش، تحلیل و سازماندهی دارد، همانگونه که نیاز به استدلال عقلی و تجربی بر راه و روش صحیح و درست نقدی دارد، پس نقد به این معنا یعنی «نقد نمودن نقد» و این همان روشی است که ما در این کتاب برگزیده‌ایم. دوست داریم در این جا به نکته مهمی اشاره نماییم، قبل از اینکه در مورد نقد گفتگویی کنیم، آن که نقد با علم کاملاً متفاوت است، زیرا علم در اشیاء نظر می‌کند و فقط در مورد ظواهر طبیعی و کشف قوانین طبیعی راهنمایی می‌کند در حالیکه نقد فقط در مورد ارزش و به ظواهر این پدیده نظر می‌کند، تا برتری بین ارزش نقد و زمان مثلاً بین بزرگی و دوری موضوع تشخیص و نسبت به زشتی و زیبایی آن داوری کند، به عبارتی دیگر، بین خیر و شر آن حکم نماید و همچنین بین حق و باطل آن داوری نماید. بنابراین موضوع نقد همان بحث از ارزشهاست، از ناحیه زیبایی یا اخلاقی یا هنری یا اجتماعی آن است. همانا که این ارزشها در نزد ناقد و محیط آن برحسب معیارها و مقیاس‌هایی است که این ارزشها بوسیله آن سنجیده می‌شوند تفاوت دارد.

پیوند نقد با تحولات سیاسی و اجتماعی

و ما این مورد را برگزیدیم تا قبل از بررسی نقد و روش تحول آن به این موضوع اشاره نماییم و آن عصر ادبی نزد مورخین ادبی است.

پس روش ما در این جا بررسی کردن روشهای تاریخی، جغرافیایی، و اجتماعی و ادبی و سیر تکامل آن با یکدیگر می‌باشد.

به خاطر اینکه که در مقیاس‌های حکم از یک زمان به زمان دیگر و از ناقدی به ناقد دیگر تفاوت است. بدست که روش نقد، خصوصیات نقد و جهت‌های نقد نیاز به فهم دقیق و شناخت محیط، زمان و مکان رشد آن دارد. همانگونه که نیاز به شناخت تحولات فکری و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی محیطی که در آن بوجود آمده، دارد.

چون این موضوع ارتباط محکمی با تحولات محیط بوجود آورنده‌اش دارد - و از جهتی دیگر نقد سریعترین علوم انسانی و قدیمی‌ترین حرکت و از سکون و خمودی بدور بوده است. و آن یک حرکت ادبی در تحولات و

دگرگونیها و با تغییر رنگها و اهداف به این جایگاه رسیده است. [از طرف دیگر نقد تغییر و تحولش از علوم انسانی بیشتر است و از جهت ثبات و مجدد از همه دورتر]

عصرهای ادبی

عصرهای پنج گانه ادبی:

۱- عصر جاهلیت: از نیمه قرن پنجم میلادی - ۶۲۲ م

۲- عصر اسلامی:

عصر صدر اسلام: ظهور اسلام - ۴۱ هـ (۶۶۱م)

عصر اموی: ۴۱ هـ (۶۶۱م) - ۱۳۲ هـ (۷۵۰م)

۳- عصر عباسی:

عصر عباسی اول ۱۳۲-۲۳۲ هـ

عصر عباسی دوم ۲۳۲-۳۳۴ هـ

عصر عباسی سوم ۳۳۴-۴۴۷ هـ

عصر عباسی چهارم: ۴۴۷-۶۵۶ هـ

۴- عصر انحطاط: (عصر ترکی) ۶۵۶-۱۲۱۳ هـ (۱۲۵۸-۱۷۸۹م) [از انتهای دوره عباسی ترکها روی کار

آمدند و انحطاط ادبیات عرب است]

عصر جدید: (عصر رشد) ۱۲۱۳ هـ - ... هـ (۱۷۹۸ - ...م)

همانا که بحث ادبی ارتباطی دقیق با تاریخ سیاسی و اجتماعی دارد. بتحقیق تاریخ ادبی و مقایسه سیاسی آن را به پنج زمان اصلی تقسیم نموده‌اند. بنابر حسب مواردی از دگرگونیهای و تحولات سیاسی و اجتماعی امت عربی و اسلامی به آن رسیده‌اند، گرچه بعضی از مورخین ادبی این تقسیمات را قبول ندارند. لیکن همیشه این تقسیمات قابل قبول در نزد بیشتر مورخین ادبی می‌باشد.

الفصل الثانی (بخش دوم)

نقد ادبی در دوران جاهلی

عصر جاهلیت: (شروع عصر جاهلیت)، همان گونه که گفته شد با استقلال عدنانیها از یمنیها در نیمه قرن پنجم میلادی شروع و تا پایان ظهور اسلام ادامه داشت، و حدوداً ۱۵۰ سال تا ۲۰۰ سال ادامه داشت در حقیقت این همان زمانی می باشد که شعر جاهلی به ما رسیده است.

به تحقیق اعراب که در این برهه از زمان زندگی می کردند و اغلب زندگی آنان ساده و ابتدایی و در قبیله های مختلف که نه دارای سازمانی روشن و درخشان و نه کشوری واحد و نه ملیتی که آنها را دور یکدیگر جمع نماید و هیچ سازمانی نداشتند، مگر همان مجتمع اولیه و ابتدایی که بر رابطه خویشاوندی استوار بوده همانگونه که ریش سفیدان و بزرگان قبیله و قوم، ریاست آنها را بر عهده داشتند. طبیعت خشک صحرائی، که مملو از ترس و خطر است تأثیری بسیار در شدت و خشونت اخلاق انسان عربی دارد. همانگونه که این طبیعت غیر قابل کشت، و غیرسازگار با زندگی در زندگی شهر نشینی از جهتی آمادگی زندگی و حیات فرهنگی نداشت آنها مجبور بودند برای جستن و یافتن غذا و آب از منطقه ای به منطقه دیگر برحسب فصلها دائماً در حال کوچ باشند و از سوی دیگر این انسان زندگی دائماً در جنگ و دفاع از قبیله و آبرویش بود. و این عرب صحرائشین ارتباط محکمی بین خود و قبیله اش از نظر نژادپرستی داشت که آن را یک قداست به حساب می آورد که نزد هیچ عرب دیگر دیده نمی شود. او عقیده داشت که این قبیله است که هویت، آزادگی و حیات آنها را تضمین می کند، طبیعی است که قبایل مختلف لهجه گویش ها مختلفی با یکدیگر داشتند. اما این « لغت فصیح » قریش بود که در محیط جاهلیت آن زمان حکمفرانی می کرد.

الادب الجاهلی (ادب جاهلی)

اما ادب جاهلی، همان بوجود آورنده تفکری است که در این مدت زمان طولانی به آن چنگ زده است و آن نتیجه عاطفی بودن انسان جاهل عربی است که در برنامه ریزی او در زندگی اجتماعی، دینی، عقلی به دو راه

و روش و نزدیک به یکدیگر یا با نثر و یا با شعر داشت به و این دو راه از بارزترین مظاهر فرهنگ جاهلیت و برترین ارزش ادبی به شمار می آید. اگر خوب دقت کنیم در آثار ادبی موجود مشاهده می شود و ممکن است ادعا کنیم خاص به دست نتیجه ی فرهنگی بدست آمده از یک فرد یا افرادی بدست آمده ، در صورتیکه این نتیجه ی تلاش نسلهایی است که پی در پی در رشد آن شریک و سهیم بوده اند ؛ البته نمی توان گفت که ادبیات جاهلی در یک برهه ی زمانی خاص شکل گرفته است ، چرا که آثار شعری آن دوره ، موجود و متصور نیست، این حرکت فکری انسان عربی بخصوص شعر ، اکنون به نهایت کمال رسیده است ، چه از نظر لفظ، معنی و یا قافیه و این بر آن دلالت دارد که بر نتیجه های فکری ، بیش از یک قرن و یا دو قرن، چه گذشته است و همان طور که اشاره رفت ؛ جرجی زیدان نیز اشاره می کند در اینجا نیاز به مرور آن نداریم .

عوامل تقدم الاب فی العصر الجاهلی

(عوامل پیشرفت ادب در دوران جاهلی)

- آنچه در این فرصت بدست آمده، اهمیت دارد همان عواملی است که انسان عربی بر کوشش و مهارتش یاری نموده، آن نکات مختلفی است که آن را کامل توضیح خواهیم داد.
- الف- جلسه هایی که بین افراد یک قبیله و یا قبایل دیگر منعقد می گردیده در مورد مشورت و یا حل اختلاف و پایان درگیریها و همه ی این جلسات بر سخنان رسا و بلیغ استوار بوده است .
- ب- در مناسبتهای مختلفی که نیاز به ارسال هیئتها و پیکها جهت بردن پیامها بین پادشاهان و بزرگان بود فصیحترین افراد و روشن ترین آنها از نظر لحن و سخن به سوی آنها می فرستادند.
- ج- مجالس شبانه و شب نشینی که برپا می نمودند.
- د- همخوانی و رغبت طبیعی بین ادیبان در میان قبیله ها و اقوام گوناگون، و هر کدام از اینها در پی رسیدن به قله های رفیع در تمامی زمینه های ادبی که در بین تمامی قبایل اثر آن مشاهده می شود .
- ه- بازارهای تجاری که اعراب در بعضی از ماهها برای خرید و فروش برپا می نمودند و این بازارها در آن زمان به ۱۰ بازار معروف بوده است که از مشهورترین آن ها بازار عکاظ در مجاورت مکه بوده که در ماه ذی- القعدة برپا می گردیده .

طبیعت این اجتماعات مباحات و افتخارشان در بلاغت و فصاحت و ستایش شرف نژادی خویش بود شعر نزد آنان ثبت و دفتر عواطف، سنتها و افتخارات بوده است

آنگونه که ابوهلال عسگری می‌گوید:

«شناختن تاریخ، روزها و اتفاقات فقط در اشعار اقوام عربی میسر است، می‌توان گفت که شعر، دیوان عرب است الا ایوان شعر الادب (ابن عباس) و خزانه حکمت و آداب و علوم آنان است.»

جاحظ می‌گوید:

«هر امتی برای بقای سنت و حفظ ارزشهایش تلاش و تکیه دارد بر نوعی از انواع و شکلی از اشکال و اعراب نیز در زمان جاهلیت برای بقای خویش سعی می‌نمودند و در آن عصر به آهنگ شعری و کلام قافیه‌دار که دیوان آنها بشمار می‌آمد تکیه داشتند.»

ولی آنچه بدست ما رسیده از آثار ادبی از نظم و نثر پس از آن ما را دعوت می‌کند که بگوئیم همانا که آثار شعری که در دست ماست بیشتر از آثار نثر است و به سبب این امر چه بسا بر می‌گردد به آن چیزی که ادعا می‌کند، ابن شیق قیروانی در کتاب خود «آنچه که اعراب با سخنان خود سخن گفتند از زیبایی بیش از سخنان زیبای آهنگ‌دار و شعر است، آنچه از نثر حفظ شده یک دهم است و از بین نرفت مگر یک دهم آهنگ آن، بر ماست که ملاحظه نمائیم که نتایج فکری همان آینه، صادقانه است که درک انعکاس یافته در تمامی شکل‌های زندگی عربی در آن برهه از زمان و در آن جایگاه معین و همانا که تمثیل محیط جاهلی بهترین تمثیل و شکل عواطف جاهلی است راستگوترین تصویر و در تشبیه‌های شاعران و کنایه‌ها و استعاره هایشان دلیلی روشن بر اثبات این تصاویر صادقانه موجود است. مثل توصیف کردن تپه‌ها، کوه‌ها و تشبیه آثار از بین رفته دیار به خال کوبی روی بدن، در اشعار زهیر و طرفه و لبید. زهیر بن ابی سلمی: منزلی که در آن دو موضع وجود دارد گویا که آنها خال کوبی بر دستند.

طرفه بن العبد:

«آثار باقی مانده برای خوله همان خرابه‌هایی است بر جامانده در آن مکان گویا خالهای نمایان

شده در دست می‌باشد.»

لبید بن ربیع:

«یا تجدید خالی که خالکوب با وسایل خالکوبی بر دست ظاهر می‌کند. حلقه‌های خالی که در

روی آن رنگ خال سرمه‌ای نمایان است».

ادیب جاهلی، بادیه و خشونت آن، ابرو باران و سیل و طوفان و برق و آسمان و ستاره و حیوان و ظواهر طبیعی را که در آن زندگی کرده توصیف می‌کند، همان‌گونه که قحطی، خشکسالی، سختی‌ها را بدبختی-ها و آثار و خانه را وصف می‌کند و از کوچ کردن اهل دیار و توصیف کاروان و کجاوه‌ها و محمل‌های زنان و این خوی زندگی صحرائشینیوصف می‌کند.

از آثار مهم ادبی که به دست ما رسیده، آن قصیده‌هایی شعری است و اندکی از نثر گفته شده و مشتمل بر گفتارها، حکمت و مثلها و داستانهاست، بدرستیکه چیزی از آن به جز این که منتقل شده از عصر اسلامی از طریق روایت و آن هم بعد از فراگیر شدن وسایل نوشتاری چیزی نمانده است.

النقد الادبی فی العصر الجاهلی (نقد ادبی در دوران جاهلی)

گام اول که بحث ما در مورد آن دور می‌زند، ظهور نقد ادبی در ادبیات قدیم عرب می‌باشد، همان‌گونه که قبلاً در مورد آن گفتگو شد، نقد ادبی در اصل: مطالعه‌ی آثار ادبی است و شکی هم در آن نیست که این علم در رفتار گذشتگان دیده شده است، همان‌گونه که مشاهده می‌کنیم نقد یونانی، قبل از افلاطون وجود داشته اگرچه در این مورد نظرات غیرروشن و متفرقی وجود دارد، لیکن با آمدن افلاطون، نقد نیز پیشرفت کرد. پس از افلاطون ارسطو آمد، و کتاب فن شعر را تألیف نمود و در مورد لغت و جناس شعری در ادب یونان قدیم در آن کتاب سخن گفته است و مواردی از قبیل تراژدی و کمدی و ابیک در کتاب ذکر شده است. و اما در نزد عرب‌ها و در طول زمان جاهلی این موضوع، ممارست و تمرین گردیده و بعد از آن نیز تحولات بزرگی صورت گرفته تا ظهور ابن سلام جمحی آشکار گردید، در سال ۱۳۹-۲۳۱ هـ او که بعنوان فاتح

میادین نقد ادبی شهرت یافته بود و نام کتاب خود را طبقات فحول الشعرا نامگذاری کرد، بعد از او ابوهلل عسگری آمد: نام کتابش را سراالصناعتین گذاشت، سپس ابن رشیق القيروانی ۳۹۰-۴۵۶ هـ در کتابش بنام «العمده فی محاسن الشعر و آدابه» و بعد از آن ابن الاثیر ۵۵۸-۶۳۷ هـ که نام کتابش «المثل السائر» و غیر

از اینها افرادی زیاد دیگری هستند . بسیاری از آنان ولی روش نقد روشمند بدست «الآمدی» به قله رفیع خویش رسید و او صاحب کتاب «الموازنه بین شعرا بی تمام و البحتری» و القاضی الجرجانی (۲۹۰-۳۹۲ هـ) صاحب کتاب «الوساطة بین المتنبی و خصومه»، بعد از این به خاموشی گرایید نشاط و شادابی نقد ادبی تا ظهور عصر جدید و آنهم بدست دانشمندانی مثل طه حسین و العقاد و محمد مندور و بعضی از ناقدین شعرا دامه یافته است .

و چه بسا اکنون می‌توانیم ادعا کنیم که وجود نقد بستگی بوجود ادب در بین هر قوم و امت و عبارتی دیگر نقد و ادب همزاد یکدیگرند؛ هر جا که ادب وجود دارد نقد هم وجود دارد. همانا که قصیده عربی و نقد عربی در محیط جاهلی با یکدیگر رشد نمودند. سپس با یکدیگر و در طول زمان یکی بر دیگری سبقت گرفتند و برای رسیدن به آن چه که اکنون ما آنرا می‌بینیم از رشد و بالندگی و کمال، همدیگر را تحت تأثیر قرار دادند .

دلایل وجود النقد فی العصر الجاهلی

(دلایل وجود نقد در زمان جاهلی)

در ابتداء همانا «نقد» بدون قبلی واضح و روشن گردید و مدت طولانی را پشت سر گذاشت از زمانی که در آن روح فطری و مادی و سادگی و آزادگی در آن گسترش یافت . با تکیه بر انفعال و تأثیرپذیری بدون اینکه در آنجا اصول و قواعدی باشد که بتوان منتقد بر آن تکیه زند و به استواری شعرش و جایگاه شاعر در بین دوستانش شعرش را با اصول شعری به پایان برساند. بنابراین در نزد دوستانش معیار تشخیص شعر نبوده مگر ذوق ساده فطری عربی که شاعری را بر شاعر دیگر ترجیح می‌داد. عبارتی دیگر مثل این جملات اداء می‌نمودند که «این بزرگترین شاعر است» و یا این شاعرترین مردم است و شبیه این عبارات. همانا که اکنون نیاز داریم ثابت شود وجود این دانش اولیه که ما درصدد بدست آوردن آن دانشیم . بدرستی که آنجا دلایلی است که راهنمایی می‌کند، بر وجود شکل‌هایی از دانش در نزد عرب اگر چه ساده و غیرهنری باشد و نام آن المعلقات است. یعنی «شاعری که در زمان عرب جاهلیت در آویزان می‌کردن» . و آن چه دلالت دارد بر نقد ادبی در ادبیات عربی قدیم، همان قصاید برگزیده و معروفی بنام «المعلقات» یا «المذہبات» با آب طلا یا السموط (قصاید سبع) و آن قصیده‌های بلند و برگزیده و زیبایی که

بدرجه بزرگی و رسایی و کمال رسیده است و در قلبهای افراد جاهلیت جایگاه بلند داشت، که بوسیله آن
فخر می فروختند و آن را برای سخنان دیگر ادیبان و شاعران و به تنظیم در آوردن اشعار و گفتن
قصیده‌هایشان گامی برای پیشرفت می‌شناختند .

در هر صورت منتقدین در نام‌گذاری این قصاید و یا در نوشتن و یا در تفاسیر آن اختلاف داشتند، همچنین
در عدد و شمارش آنها . ولی شکی نیست که آنها اتفاق نظر داشتند که این قصاید بهترین و برگزیده‌ترین و
مشهورترین در دوران جاهلی بوده و این نوع داوری کردن در مورد قصیده‌ها باید از ناحیه علوم و دانش ادبی
باشد که بتوان آن را نقد کرد و ما آن را بعنوان نقد ادب جاهلی نام‌گذاری کرده‌ایم .

الطبقات الشعر عند الجاهلین

(طبقات و جایگاه شاعران در نزد مردم عصر دوره جاهلیت)

آنچه دلالت دارد بر وجود مطالعات پژوهشها روش نقد در نزد عرب جاهلی، آن ترتیب شاعران و تصنیف‌های
آنها در زمینه‌های مختلف و آن هم از افکار و ارزشهای نقدی است که منتقدین در کتاب‌هایشان ثبت نموده-
اند، عرب جاهلی شعر را بر طبقات مختلف و با نام‌های گوناگون و القاب خاصی براساس همین تفکر نقدی
تقسیم‌بندی می‌کرد. این تقسیم‌بندی به شرح زیر است:

- ۱- شاعر بزرگ و توانا: اوست که شعر زیبایش را با روایت زیبای شعری دیگران می‌آمیزد.
- ۲- (شاعر مُفَلِّق) سابقه‌ای در سرودن شعر ندارد فقط در شعر اندکی سررشته دارند. (شاعر مُفَلِّق: شاعری
است که شعرش را نقد نمی‌کنند ولی شعرش خوب است مانند « خنزیر » در شعرش به معنای شاعر
توانا می‌باشد)

۳- فقط شاعر در نهایت او برتر از شاعری است که شعر بت می‌گوید . ضعف شعری می‌باشد .

۴- کسی که شاعر نیست، خودش را به شاعری زده است. (الشُّعْرُور)

و در آخرین تقسیماتی که جاحظ و ابن رشیق یادآوری کرده‌اند عبارتند از:

۱- شاعر

۲- شاعر کوچک

۳- کسی که شاعر نیست.

معیار نقد شعر در عصر جاهلی

همانطور که گفتیم همانا نقد یک نوع از انواع علم نظری در ادبیات است، آثار ادبی را با جدا کردن قطعه ادبی خوب از بد و تمییز دادن خوبی‌هایش از عیبهای آن بررسی می‌کنند، و بدون شک این تمییز دادن نیازمند معیاری است که با آن سنجیده شود و مقیاسی که بر آن قیاس شود، پس اگر با دقت به این موضوع نگاه کنیم قطعاً درمی‌یابیم که «اختیار» (هر انتخابی) دائماً نیازمند به معیار است؛ کسی که لباسی را انتخاب می‌کند که آن را بخرد، پس ناگزیر برای خرید خود معیاری می‌خواهد؛ پس اگر در رنگ یا جنس یا طرح اش و یا در همه این اشیاء نگاه می‌کند؛ و همچنین یک نقاد در قضاوتش بر قطعه ادبی یا یک اثر فنی از مقیاس و معیار بی‌نیاز نیست.

پس از مسلمات است که نقاد در آن عصر اوزان شعر از عروض و قافیه و عیبهای آن دو را نمی‌شناخت و وجوه علم بیان و بدیع و غیر از آن از صور بلاغت و پایه‌های فن زیبایی نیاموخته بود، زیرا این علوم بعداً وضع شدند، و همانطور که قواعد نحو توسط ابوالاسود دولی (تولد ۶۹ هجری) وضع شد و همانطور شخصی که معروف است به اولین کسی که اوزان عروضی را استخراج کرد او خلیل بن احمد فراهیدی (تولد ۱۶۰ هجری) است همچنین می‌دانیم که عرب دو علم بلاغت و بیان را جز بعد از قرن سوم نمی‌شناخت، یعنی بعد از آنکه مسلمانان به کشف اسرار بلاغت قرآن و دلایل اعجاز آن روی آوردند مانند: ابی ذکریا یحیی بن زیاد فراء (ت ۲۰۷ هـ) صاحب کتاب «معانی القرآن» و ابی عبیده معمر بن المثنی بصری (ت ۲۰۹ هـ) صاحب کتاب «مجاز القرآن» و ابن قتیبه دینوری (ت ۲۷۶ هـ) صاحب کتاب «تأویل مشکل القرآن». و از کسانی که دربارهٔ عیوب قافیه سخن گفته اند خلیل بن احمد و ابن سلام جمعی و ابن قتیبه دینوری در کتابش «الشعر و الشعراء» هستند.

پس بنابر دلایل ذکر شده به جز ذوق فطری ساده گسترده نزد آنها معیاری نبوده که نقاد به وسیله آن بر شعر حکم می‌کرده پس نقد آنها مبتنی بر قواعد فنی و معیارهای علمی استوار بر مقیاس‌های هنری زیبایی نبوده است، زیرا آنها فاقد قواعد نقد بودند. و نقد نزد آنها مقایسه‌ای بین شاعران بود و حکم **هایی** به دور از تجزیه و تحلیل و علت یابی بوده است، و بر پایه انفعال و اثرپذیری استوار بوده است؛ و این آن چیزی بوده

که علماء ادبیات گاهی آن را «نقد غیرمعلّل» (نقد بدون عیب و علت) می‌نامیدند و آن علاقه نقاد به شاعری، غیر از شاعر و ترجیح دادن یا برتری‌اش بود، بدون نگاه کردن به احکام کلی نقد و احیاناً دیگر اسلوبهای «مفاضله» (مفاضله اسلوبی به معنی برتری دادن است)؛ در نتیجه ذوق در اغلب اوقات به خاطر تغییر موقعیت‌های زمانی و مکانی و جایگاههای اجتماعی تغییر پیدا می‌کرد، و ذوق بر استعداد فطری و تمایلات ذاتی در پوشاندن زیبایی‌های فنی اعتماد می‌کرد پس امکان نداشت که معیار صحیح و دائمی وجود داشته باشد.

این فصل را درباره معیار نقد جاهلی کنار می‌گذاریم و حال بحث کوتاهی برای بررسی‌ها این روش‌های نقدی پس خواهیم گرفت.

«المفاضله» در نقد جاهلی

مفاضله در لغت به معنی: برتری بین دو چیز یعنی یکی یا دو تا را بر دیگری برتری دادن است. و بدون تردید این برتری احتیاج به چیزی از تحلیل و تعلیل دارد. مگر اینکه نقاد جاهلی شاعری بر شاعر دیگر برایش برتری نداشته باشد، و احیاناً شاعری را بر هم دوره‌ای‌هایش، مگر اینکه بر سلیقه و ذوقش اعتماد کند، پس اگر نظرش را با عباراتی مانند این «او برترین شاعران است» یا «این پراحساس‌ترین مردم است» و چیزهایی شبیه به این دو شروع کند، و این همان تفکر نقدی حاکم در عصر جاهلی بوده است، که به برتری بین شاعران «شناخته شده پس آنها بر مطالعه ادبیات و احکام نقدی خیمه زدند، همچنان که در حکم «لبیدن ربیع» یکی از اصحاب و معلقات بر شعراء که در صفحات گذشته کتابمان دیدیم اشاره آمده. پس به خاطر همین برای ما این سخن جایز است که قضاوت ترجیح داده یکی از تنها اسلوبهای نقدی نزد جاهلین بوده است، و بسیاری از کسانی که ما آنها را شاعران برتر بر دیگران به واسطه بیتی یا مصرعی بدون اینکه در این برتری معیاری جز ذوق فطری ساده باشد، می‌بینیم که نقاد به وسیله آن بر شعر به طریق شگفتیهای بیت یا جایگاهی که شاعر آن را شروع کرده یا صورتی که او در شعرش ایجاد کرده است حکم می‌کند. این اسلوب (مفاضله) و روش نقدی همان چیزی است که امروز ما آن را «نقد فطری» (نقد ذاتی) می‌نامیم.

پس نقاد در آن بر سلیقه و ذوقش بدون فکر تحلیلی‌اش اعتماد می‌کند، پس چنانچه از قصیده‌ای به شگفت آید آن قصیده نزد او بهترین چیزی است که گفته شده، و چنانچه او را به تعجب وادارند در نظرش بدترین شعر است. پس نقاد باید ابتدا از حس‌اش جدا می‌شد سپس نقد می‌کرد، و احکامی جدای از علل و اسباب صادر می‌کرد، پس آنچه به سرعت برگزیده می‌شود و به تعمیم در حکم بر شعر یا شاعر سود می‌رساند منظور است.

پس بر این اساس نقد آنها در ابتدای امر نقدی مبتنی بر قواعد فنی و معیارهای علمی استوار بر پایه زیبایی فنی نبوده است چه بسا آنها فاقد قواعد نقدی بودند: پس برای آنها چاره‌ای جز اینکه به صورت نقدی خاص ویژه روی می‌آوردند چاره‌ای نبود که به «روش ترجیح دادن (.....)» شناخته شد. و شک نیست در اینکه این تفکر نقدی ساده در آنچه بعداً رخ داد تحول ایجاد کرد و راه نقد شفاف و مقبولی نزد نقادان شد و همانا در فصل آینده ان شاءالله درباره آن گفتگو خواهیم کرد.

زمینه های نقد ادبی در دوران جاهلیت

پس از بیان مطالب ما اوضاع اجتماعی و سیاسی دوران جاهلیت ظاهر می‌شود، همانا آنچه امروز از مجامع شعری و محافل ادبی می‌بینیم نزد آنها نبوده است، و فقط بازارهای تجاری و میدانهای تفاخر فرصتی برای مطالعه ی تولیدات ادبی و نقدی بوده است، به گونه‌ای که شاعران قبیله جمع می‌شدند و در آن برای ایراد و سرودن شعرشان و عرضه آن بر صاحب نظران برای تشخیص زیبا از زشت آن می‌خواستند. و مشهورترین این بازارها بازار «عکاظ» در مکه است و آن بازاری ادبی بود همانطور که بازاری تجاری هم بود. در آنجا سخنرانان خطابه‌هایشان را ایراد می‌کردند همینطور شاعران قصیده‌هایشان را می‌سرودند سپس داوری منتقد می‌ایستاد، که زیبایی شعر بلاغت کلام را درک می‌کند و البته نسبت به صنعت شعر مهارت داشت و در نقد مسلط بود و به واسطه آن شعر خوب را از بد جدا می‌کرد، و حکمش را بر آن صادر می‌کرد. و بدون شک شعراء بعضی‌شان بعضی دیگر را در میان آن فخرفروشی‌ها و به بزرگی ستودن‌ها نقد می‌کردند.

تأثیر نقد در ارزیابی زبان و ادبیات در دوران جاهلی

ما در اینجا دربارهٔ سؤالی که برای هر کس که نقد را می‌خواند و یا تحولاتش را دنبال می‌کند مطرح می‌شود جواب خواهیم داد و آن سؤال این است؛ «هدف نقاد از مطالعه آثار چیست؟» یا به عبارت دیگر «آیا خود نقد هدف مطالعه کننده است یا این وسیله‌ای برای رسیدن به هدف دیگری است؟»

و اگر ما در تعریف «نقد» فکر کنیم قطعاً جواب این سؤالمان را خواهیم یافت. در تعریفش می‌گویند: «نقد هنری است که اعمال فنی و ادبی را ارزیابی کند و تحلیلی استوار بر اصول علمی بنا نهاده شده است.» پس همانا نقد ادبی هوشیارانه در ادبیات نگاه می‌کند، تحلیلش می‌کند و با استناد به مقیاسهایش برای بیان ارزشش و تعیین جایگاه آن و میزان و اندازه اثرگذاری آن به غیر از عناصر فرهنگی و اندازه تأثیرش در آنها استوارش می‌کند.

پس آنچه در اینجا بیانش برای ما شایسته می‌باشد اینکه هدف اصلی برای نقاد در این تحلیل و استواری همان نشان دادن زیبایی اثر یا زشتی آن یا شناخت خیر از شرش یا حق از باطل است. نقاد اصلاح آثار ادبی و آگاه سازی ادیبان و خوانندگان و آگاه کردن آنها به آنچه نیکوتر است را جستجو می‌کند، پس ناقد آنچه در اثر، از عیبها و خطاها را همچنان که از خوبیها و زیباییها می‌بیند: لیکن قصدش ابراز عیب یا بیان زیبایی نیست، بلکه هردو را به قصد اصلاح اثر و نیکوگرداندن آن و زیاد شدن حسن آن بیان می‌کند، پس از اینجا ناقد مانند راهنما تمرین می‌کند تا برای ادیب و خواننده هر یک به اندازه مساوی موجه باشد.

پس بعید نیست که نقد جاهلی در توجیه حرکت ادبیات و زیاد کردن ادبیات، نسبت به داوری های که نقادان بر قصیده‌های شاعران از درون قبائل و در مجلس‌های قوم‌ها دارند صاحب تأثیر مثبت باشد. و همان «حولیات» اثر آن احکام جزئی را منعکس می‌کند، همانطور که در سادگی و روان شدن الفاظ و دقت معانی و روانی نقد منعکس می‌کند، و «حولیات» همان قصیده‌های طولانی اصلاح شده (اصلاح شده) که صاحبش زمانی طولانی برای آن صرف می‌کرد تا اصلاحش می‌کند و در آن بازنگری می‌کرد و نقد کننده با چشمی بینا در آن دقت می‌کرد پس چیزی را از آن می‌انداخت. و تغییرش می‌داد و چیز دیگری به آن اضافه می‌کرد تا شعرش دارای صنعتی نیکو شود، دارای بهترین الفاظ، و تقریباً از جهت لفظ و معنی و عروض کامل شود.

اگرچه شاعران جاهلی در شعرشان بر برتری‌ها و طبعشان بدون سختی و دشواری در آنچه می‌سرودند جاری

می‌کردند، بدون اینکه تعدادی از شاعران شعرشان را مورد توجه قرار دادند و پاکسازی و اصلاحش کردند به خاطر حرصشان برای دستیابی به منزلت ادبیاتی بالاتر بود، سپس بعد از پاکسازی قصیده و اصلاحش برای دادن بر آن بر ناقد عرضه می‌کردند.

پس اگر هدف این باشد همانا شاعر این را شروع نمی‌کند مگر برای دور شدن از نقد شاعران و سرزنش سرزنش‌کنندگان و دلسوزی و ترحم بر شعر و اصلاح آن، و لیکن کار هرچه باشد، ما در آن تأثیر نقد جاهلی را در توجیه شعر مانند نیکوشمردن و کمال آن می‌یابیم.

و همانا حرکت نقدی را که پرورش یافته نقد عربی است نشان می‌دهد. و شاید الآن ما بتوانیم در پایان به نکته مهمی از زندگی فرهنگ عرب اشاره کنیم و در احتیاج به چیزی از قائل به سوی آنچه در گذشته بوده راهی باز کنیم و آن اینکه برای عرب جاهلی در بیشتر اوقات جدایی بین شعر و نثر، از صورت نظر فنی روشن نمی‌باشد، زیرا آنها نثر قرآنی را شعر می‌شمردند. و این دلالت می‌کند بر اینکه آنها بین شعر و نثر فرق نمی‌گذاشتند، و شاید آنها هنگام شنیدن آیات قرآن به نوعی حیرت زده شده بودند و نمی‌دانستند آنچه وصف می‌کنند نثر است، پس آن را شعر وصف می‌کردند.

سوالاتی برای گسترده‌گی بحث و گفتگو:

۱- ذوق چیست؟

۲- عوامل مؤثر در ذوق چیست؟

۳- وظیفه نقد ادبی چیست؟

۳- این جمله را شرح دهید «نقد هم نقد می‌شود و تابع نقد است.»؟

۴- کسی که رنگ قرمز را برتر می‌داند و کسی که رنگ زرد را برتر می‌داند معیار آن دو چیست؟

فصل سوم نقد ادبی در صدر اسلام

دوران اسلامی

این دوره با ظهور اسلام شروع شده و با سقوط دولت اموی و قیام دولت عباسیان در سال ۱۳۲ هـ پایان می‌یابد و شایسته است که ما این دوره ادبیات را به دودوره متفاوت تقسیم کنیم:

۱- دوره صدر اسلام

۲- دوره اموی

اما دوره صدر اسلام شامل عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و خلفای راشدین (هدایت کننده) است - این عصر با ظهور اسلام در سال ۶۲۲ میلادی شروع و با اوج‌گیری سلطه‌ی امویان بر حکومت و کارهای مهم خلافت اسلامی در سال ۴۱ هجری (۶۶۱ میلادی) پایان می‌یابد. در ادبیات صدر اسلام، بر ما مرور شد که ادبیات در عصر جاهلی چگونه بوده، شعر، دیوان عرب و منبع فخرفروشی آنها و جایگاه نگهداری علومشان بود، پس هنگامی که اسلام در جزیره‌ی العرب ظاهر شد **عصیبت-های** قبیله‌ای و حدودی که بین طبقات اجتماعی استوار بود از من برد و مسلمانان را برادر قرار داده، قرآن کریم آنها را به وحدت فراخواند و گفت: «واعتصموا بحبل...» و به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید و نعمت‌های خداوند را که بر شماست بیاد آرید هنگامی که دشمن بودید پس بین قلبهای شما الفت برقرار کرد پس به واسطه‌ی نعمت او برادر **شدید**» تغییر در حیات زندگی دینی، اجتماعی و سیاسی باعث تغییر در اندیشه و آثار ادبی‌شان گردید. بسیاری از اوقات بعضی از ابواب ادبیات مانند سروده‌های عشقی، غزل و ستایش باطل و سروده‌های هجو دشنام دهنده ترک شد؛ و محدوده شعر تنگ، پس ضعیف شد و دلایل متعددی باعث سستی اشعار واقع شد که در ذیل به آن می‌پردازیم.

دلایل ضعف شعر در صدر اسلام

۱- بلاغت قرآن و اعجازش: بلاغت قرآن، عرب را به شگفت آورد و مغلوب مدهوششان کرد پس با سرگردانی جلوی مبارزه‌طلبی قرآن ناتوان شدند همراه بسیاری از شاعران از شاعری انصراف داده و به

خاطر اسلوب شگفت‌انگیز قرآن و بلاغت اعجاز آفرینش مشغول آن شده روی آوردند .

۲- محدودیت آزادی: اسلام برای شاعر حدود و برای شعر قیدهایی را برپا داشت. پس شاعر مانند آنچه در زمان جاهلیت بود آزاد نبود، زیرا مقیاسها بعد از ظهور اسلام دگرگون شده بودند و جماعت مردم و ارزش هایشان تغییر پیدا کردند .

۳- محدودیت وقت شاعران: به خاطر اشتغال آنها به جهاد همچنانکه اسلام در زمان گذشته به جهاد توجه کرده است و **ابن سلام** : «اسلام آمد پس عرب از شعر غافل و به جهاد و جنگ با فارس و روم مشغول شد و از شعر و نثر (یا روایت شعر) غافل شد.

۴- پایین آمدن منزلت شاعر: شعر قبل از ظهور اسلام اثری بزرگ در توجیه آداب و رسوم **عرب ... و احساساتشان** بود، به همانطور که نزد آنها خصوصیات پسندیده دوست داشتنی بود همان قسم نیز از خصوصیات ناپسند اکراه داشتند چه بسا ارزش آنها را بالاتر می‌برد و در برابر ارزش دشمنانشان قرار می‌داد، پس به این ترتیب شاعر می‌توانست به جایگاه بلندی بین اعضاء قبیله‌اش برسد، اما بعد از ظهور اسلام این فن زیبا جایگاه بلند اجتماعی گم شده و مانند گذشته نبود ..

و البته کلام ذکر شده مختصراً در سخن ابن خلدون آمده است: «در ابتدای اسلام عرب به خاطر آنچه از کار دین و نبوت و وحی آنها را مشغول کرده بود و آنچه از اسلوب قرآن و نظم آنها را به شگفت آورده بود از شعر و شاعری منصرف شد، و گویی درباره آن لال شد و از ورود در نظم و نثر برای مدتی ساکت شدند». یقیناً شعری که از این عصر به ما رسیده به طور جدی نسبت به نثر کمتر است، البته گفته می‌شود همانا سبب این امر به این برمی‌گردد که نثر بعد از ظهور اسلام وسیله بیان در وابستگی‌های موجود بین امیران ، سپاهیان ، حاکمان و رعیت و البته در راه دعوت به دین و بیان سیاست دولت و تبلیغ دستوراتش گشت پس مسلمانان برای همین بیش از شعر به نثر همت گماردند .

و توقف ادبی در حوزه شعر (و نه نثر) که برخی از مورخان ادبیات ادعایش را دارند : و شکی نیست که شعر در صدر اسلام به روش جاهلی ادامه داشته و علیرغم در روح مضمون بر همان بافت جاهلی محکم باقی ماند **تأثیرش به اسلام**، لیکن اهداف شعری تعدد یافت و بر خیروش های نو و رنگ به واسطه دین جدید داخلش کردید .

همانا ادبیات در صدر اسلام شناخته شد به ادبیات «مُخَضَّرَم» (زمان جاهلیت و اسلام را درک کرده اند) برای اینکه آن ادیبان در دو دوره ی مختلف زندگی کرده اند ، (عصر اسلام و عصر جاهلی)

نقد ادبی در صدر اسلام

شایان ذکر است قبل از هرچیزی **یادآوری** شود همان است که بشناسیم همانا نقد ادبی همگام با ادبیات قدم بر می دارد و در همراه آن است **اگر ادبیات پیشرفت کند نقدهم پیشرفت می کند و اگر ادبیات متوقف شود نقدهم خواهد ایستاد یعنی** با پیش افتادنش پیش می افتد و با ایستادنش می ایستد و با تأخیرش به تأخیر می افتد، پس ما در آنچه گذشت می شناسیم که ادبیات مخصوصاً شعر گام جدیدی **در صدر اسلام بر نمی دارد** و همانند خطابه نمی درخشد، هما نگونه نثر آنچنان که شعر را در عصر قدیمی اش شکوفاشد، شعر در دوره ی نقد پیشرفتی نداشت پس بنا به این دلایل ما در این زمان حرکت نقدی منظم و روشنگرانه ای نمی یابیم و نقد از آنچه در عصر جاهلی بود خارج نشد، پس آراء و افکار نقدی آن هم شبیه اندیشه های نقادان دوره جاهلیت در مقدم داشتن برخی شاعران بر بعضی دیگر بود. غیر از آنچه در این بحث مهم می دانیم، همان جایگاه قرآن با صفتش که کتابی آسمانی است و جایگاه رسول (ص) به عنوان اولین مفسر آیات قرآن که در وظیفه ادبیات در عصرهای بعد قرار گرفت تغییر بزرگی ایجاد کرد.

جایگاه قرآن کریم در شعر

اگر در آیات قرآن کریم فکر کنیم قطعاً در می یابیم که قرآن ، شعر را در ذاتش حرام نمی کند بلکه می خواهد که جایگاه زیبایی فروتنانه ای را نسبت به جایگاه دینی داشته باشد. متأثر به مثل های جدیدی که با اسلام آمد و کوشید بین جایگاه زیبایی و جایگاه دینی هماهنگی ایجاد کند ، تا خصومتی بین دین جدید و زیبایی هنری و هنرمند به وجود نیاید به همین این دلیل میزانی که به وسیله آن شعر سنجیده می شد بعد از نزول سخن خداوند تغییر کرد، گفته خداوند فرموده است: «و گمراهان شاعران را پیروی می کنند، آیا

ایشان را نمی‌بینی که در هر سرزمینی سرگردانند، و همانا ایشان می‌گویند آنچه را که انجام نمی‌دهند».

و قرآن کریم در آیات گذشته جایگاه ایمانی اعتقادی را فرا می‌خواند، و بر شاعران به اینکه آنها را گمراهان پیروی می‌کنند حکم می‌دهد و آنها مانند سرگردانانند که از راه حق و مسیر هدایت منحرف شده‌اند، همانطور که هوای نفس بر ایشان غلبه می‌کند و در هر فتنی از کلام وارد می‌شوند و از لغو و باطل در ستایش و نکوهش می‌گویند از سوی دیگر چیزهایی که مرتکب آن می‌شدند را خوار می‌شمرند.

سپس حکمش بر شاعران با سخن او رسید: «مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دهند و بسیار خدا را یاد کنند و از بعد از اینکه ظلم شده‌اند یاری شوند و کسانی که ظلم کردند خواهند دانست به کدامین جایگاه دوزخ بازگشت داده خواهند شد». پس از حکم گذشته و از آن جمله‌ایی که بر شاعران حمل شد مستثنی می‌گردند، تعدادی از شاعران مؤمن ملتزم به دستورات خداوند و نواحی او و کسانی که به خداوند ایمان دارند و رسول خدا(ص) را پیروی می‌کنند و یاد خدا را بسیار می‌کنند و قرآن را تلاوت می‌کنند، و برای ما خصوصیت‌های آنها محدود می‌شود. و آن «ایمان» و «عمل صالح» و «یاد خدا» است و این به این معناست که شعر آنها را از یاد خدا غافل نمی‌کند.

و آنچه که از این آیات استفاده می‌شود همانا ترازویی است که شعر با آن سنجیده می‌شود. در موازنه معیار شعر **آزمودن** زیبایی مطالفت ایمان و اخلاق با زیبایی است، پس شعری پاک و خوب است که در جامعه اسلامی به او اجازه داده شده باشد و دروغ به دور باشد و موافق حرکت کند و به نیکی دعوت کند، و شعر ناپاک شعری است که اسلام از آن نهی کند و آنچه که موافق این گونه اشعار می‌گوید باطل و دروغ است.

موضع رسول خدا(ص) در شعر

آنچه از رسول خدا(ص) از افکار و گفتار که به شعر و نقدش متعلق است روایت شده بر این شهادت می‌دهند که رسول خدا(ص) برای شعر جایگاهی در نفس می‌شناخته و تأثیرگذاری بزرگی در توجیه آداب و رسوم مردم و البته خواسته‌هایشان داشته است، چنانکه شعر نزد عرب هنر زیبایی بود که به واسطه آن درباره احساسات و آدابشان بیان می‌کردند، پس ناگزیر برای شاعران در جامعه جایگاه بلندی بوده است، رسول خدا(ص) از تأثیر کلام آنها غافل نیست، به گونه‌ای که درباره ایشان گفت: «همراهی اینان بر قریش شدیدتر

است از پرتاب تیر».

از طرف دیگر می‌بینیم که پیامبر از حرف‌های بیهوده که قومی را به تعطیل کردن هنر زیبا دعوت می‌کند که جریان داشتن آن مانند جریان داشتن خون در رگهاست امکان ندارد با وعده و وعید از دنیا برود، از طرف دیگر فقط توجیهی باشد نسبت بود آنچه به مردم است و از جهت دیگر دگرگونی در نگاه مردم به این فن ایجاد شده باشد، پس براین اساس رسول (ص) شعر آنها را نیکو می‌شمرد و آنها را در آن تشویق کرده و جنبه دینی و اخلاقی شعر را تشویق می‌نماید.

و ما الآن در افکار رسول خدا(ص) نگاه می‌کنیم و مختصراً مطالبی را بیان می‌کنیم تا جایگاه آنها نسبت به این هنر زیبا برای ما روشن شود:

(۱) ترغیب و تشویق شاعران: اکثراً حریص کردن و تشویق کردن شاعران برای سرودن شعر می‌باشد، مانند همچنان که پیامبر. حسان بن ثابت را با سخنش تشویق به شعر کرد: «ای هجو گوینان - (یعنی قریش) - به خدا قسم! شعر تو بر آنها از انداختن تیر در تاریکی اول شب شدید تر است» و «ای حسان شعر بگو، جبرئیل و روح القدس همراه توست ...».

و روایت شده است که کعب گفت: «پروردگارت شعر تو را فراموش نکرده است». پس پیامبر(ص) دید که این فن یکی از توانایی‌هایی است که جز تعداد کمی از مردم در هر جامعه مالکش نیستند، ضروری است که ادبیات برای دفاع از ارزش‌های اسلامی به کار گرفته شود و در مقابل دشمنان پیامبر(ص) که از قدرتی در جمع‌آوری مردم برخوردار هستند حمایت کند و بهره آنها بر خیر نیکی و احسان و نهی از پلیدی و زشتی باشد.

(۲) دعا کردن برای شعرا: گاهی اوقات که آنها شعر می‌خواندند و پیامبر(ص) به شعرشان گوش می‌دادند **واز شعری خوششان می‌آمد** برای آنها دعا می‌کردند، مانند دعا کردن برای نابغه جعدی هنگامی که قصیده‌اش را که **اینگونه شروع می‌شد می‌سرود**:

۱- آدمم نزد پیامبر زمانی که با هدایت مبعوث شد.

۲- کتابی را تلاوت میکرد که مانند ستارگان نوران بود

۳- بزرگی و عظمت و پدران ما به آسمان رسید و ما بیش از این به این دین امیدواریم و امیدوار بهشت

پس پیامبر(ص) فرمود : «به چه امیدواری ابالیلی؟» نابغه گفت: «بهشت» پس گفت: «بگو ان شاءالله» سپس سرود:

۱- در بردباری فایده نیست اگر چیزی نباشد که از پاکی آن حمایت نشود

۲- و در نادان چیزی وجود ندارد اگر بردباری نباشد که جاهل اگر خلاقی کرد از خلافتش بازگردانند .

و خیری در جهل نیست برای بردباری هنگامیکه ابتدا است

هنگامیکه برای او نباشد وارد کاری می شود

۳) پاداش دادن به شاعران: گاهی اوقات می بینیم که پیامبر (ص) هدیه‌هایی را به آنها می داد و از خطاهای

آنان در می گذشت : همچنانکه پیامبر گناه کعب بن زهیر را بخشید و به او خلعتی داد و بعد از سرودن

قصیده‌اش «بانت سعادت» در مدح پیامبر(ص) که مطلعش این بود:

معشوق اش کوچ کرد رفت و قلبش در گرو و نگران اوست ، سرگشته ی اوست و به دنبال او این ناراحتی ها

فایده ایی ندارد

ای بلند بخت امروز قلبم بیمار عشق است و برای این سرگشتگی زنجیر و زندان فایده‌ای ندارد

پس کعب بن زهیر توانست بعد از سرودن این قصیده از پیامبر(ص) برخوردار شود و به خاطر آنچه موجب

خشم پیامبر(ص) شده بود عذرخواهی کرد و این سخن را سرود :

ابتدا پیامبر مرا تهدید کرد و سپس مرا بخشید و انتظار بخشش و از او می رفت

خبر می دهم که رسول خدا(ص) مرا وعده داده است و بخشش نزد رسول خدا(ص) مورد امیدواری است

پس همانا ادبیاتی که مردم را به فضائل شیفته می کرد و آن را برایشان زینت می داد و از ردیلتها و زشتی-

ها نهی می کرد صاحبش شایسته ی پاداش خداوند ، بخشش ، عطای رسول و دعا او بود.

۴) برتری برخی شاعران بر بعضی دیگر: می بینیم همانا رسول خدا(ص) شعر را نیکو می شمرد و شاعری را بر

شاعر دیگر برتری می داد، همچنانکه که در اثری از عنتره و این گونه بود واداشت، در این سخن او:

شب را به صبح می رسانم در حالیکه گرسنه باشیم تا کریمی را بیاییم که از او غذایی به دست بیاورم .
برگرسنگی امتناع کرد و شب سایه‌وار شد تا به بخشنده‌ای رسید (که خوردنی داد)

پیامبر(ص) میفرماید: «عربی برای من هرگز چنین وصف نکرد پس تنها دوست دارم عنتره را ببینم».

(۵) تصحیح شعر شاعران: گاهی اوقات دیگران به اصلاح شعر و نیکو کردن آن اشاره می‌کنند همچنانکه کعب بن زهیر هنگامی که سرود:

پیامبر همچنان شمشیری است هندی از نیام بیرون کشیده شده که به نور آن هدایت می شود .
پیامبر به او توصیه کرد و کعب با قرار دادن «سیوف الله» به جای «سیوف هندی» بیتش را اصلاح کرد و گفت:

پیامبر همچنان شمشیری است از شمشیرهای خدا از نیام بیرون کشیده شده که به نور آن هدایت می شود .
و در الأغانی آمده که کعب بن مالک سروده است:

سربازان ما از اصل و ریشه ما هستند هر بزرگی که در سخنش درخشندگی است .
پیامبر(ص) به او گفت: «نگو از ریشه ما» بلکه بگو «جهادگران دین ما».

(۶) نکوهش بعضی از شاعران: و گاهی اوقات پیامبر(ص) بعضی از اشعار را زشت می‌شمرد و شاعرانی را مذمت می‌کرد، و بسیاری از نقادان ادیب با نیرنگ سعی کردند که این احادیث را به گونه‌ای تأویل کنند که با آن احادیثی که گذشت در مورد مدح شعر و بزرگداشت شاعر (که آنها را آورد) موافق باشد، طبیعتاً در این جای مجال محدود نمی‌توانیم تمام آزاد و وارده و را در این زمینه عرضه کنیم، پس تنها نمونه‌ای از کلام آنها را ذکر می‌کنیم، پیامبر (ص) فرمود: «شعر کلامی از کلام عرب تناور و محکم است که به وسیله آن در بادیه- هایش سخن می‌گوید و به وسیله آن کینه‌توزی‌ها از قلبش متوسل می‌شود». و همچنین از کلام ایشان درباره نهبی برخی از : «اگر درون شما از چرک پر شود بهتر است از آن که از شعری (فرمولی) پر شود»، و همینطور از او روایت شده که در شأن امرئ القیس فرمود: «آن مرد در دنیا یاد شده و در آخرت فراموش ، روز قیامت می‌آید و همراه او پرچم شاعران است تا اینکه آنها را وارد جهنم کنند.

و در جای دیگری درباره امرئ القیس گفت: «همانا او ما یا احساس‌ترین شاعران و رهبر آنها به سوی جهنم است»، پس در آن شکی نیست که این احادیث مقصودش نیست، مگر شاعرانی که شعر لهو لعب می‌گویند یا چراغ‌های دشمنی بین امت اسلامی را می‌افروزند امتی که بعد از آنکه قبیله‌های متفرق و جدا بودند اسلام آنها را یکی کرد.

از هر آنچه پیش‌تر آمده است، برای ما موضع رسول خدا(ص) از شعر و نقد آن، روشن می‌شود، که معیار و میزان نقد شعر قبل از هر چیزی ایمان است. پس آرایی که رسول خدا(ص) را در شعر همراهی می‌کنند همان اندیشه و معانی است که با معانی قرآنی و اصول عقاید اسلامی و توصیفات اخلاقی که اسلام برای زندگی اجتماعی و دینی ترسیم کرده است همگام است.

و همچنین برای ما این جایگاه که اتصال به محتوای شعری بیشتر از اتصال آن به ظاهر است مشخص می‌گردد، پس بهترین شعر نزد او آن است که به فضیلت‌ها فرا خواند. کینه‌توزی‌ها و عقده‌ها را به مؤدت و برادری تبدیل کند، و بدترین شعر آن است که حق را که بر او اعتماد کرده تا معیار برای ممتاز شدن شعر و نیکویی‌اش باشد و از روشن شدن آتش عداوت و تفرقه بین امت اسلامی باز بدارد مخالفت می‌کند. پیامبر(ص) فرمود: «همانا شعر کلامی است جمع‌آوری شده پس آنچه از آن موافق حق باشد نیکوست و آنچه موافق حق نباشد خیری در آن نیست»، و همچنین گفت: «همانا شعر سخن است، پس سخن دو گونه است سخن ناپاک و سخن پاک».

موضع خلفای راشدین در شعر

این چگونگی نقد ادبی در دوران، رسول خدا(ص) بود، اما چگونگی آن در دوران خلفا راشد، پس اگر ما در افکار نقدی تأمل کنیم دیده می‌شود که آنها سیره رسول خدا(ص) در نقد شعر را در پیش می‌گیرند و راه روشنی در استواری و بزرگی آن می‌پیمایند.

علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) (وفات ۴۰ هجری) خودش شاعر بود، و برای او کتابهای ادبیات و تاریخ، مجموعه‌ای از شعر را حفظ کردند. همانطور خطبه‌های بلیغ در نهج‌البلاغه که بر ذوق او دلالت می‌کند و

فصاحت کلامش و زیبایی اسلوبش و سلامت بیانش را به تصویر می‌کشد از هم اوست. و برای امام افکار نقدی است که بر ذوق ادبی و فرهنگ گسترده و دید نفوذگر به شعر و شاعران دلالت می‌کند، حکایتی از او نقل شده که امام(ع) فرمود: «اگر شاعران متقدم در یک زمان جمع شوند، و برایشان پرچمی نصب کنیم، پس همگی حرکت کنند، می‌دانید چه کسی پیش از همه آنهاست، کسی که نه برای هوا و هوس و نه برای ترس شعر نگوید» گفته شد: «او کیست؟» گفت: «**کندی**» گفته شد برای چه؟ گفت: «زیرا من او را بهترین آنها از نظر سخنان کمیاب و قدیمی‌ترین آنها از نظر سبقت دیدم و او سخن برای هوای نفس و نه برای ترس نگفت».

پس می‌بینیم که امام علی(ع) حکم نقدی بدون علمی را صادر نمی‌کند و در سخن براینکه این شاعرترین عرب است یا آن برترین شاعران است نمی‌ایستد آنطوری که شأن نقاد جاهلی در صدر اسلام بود، همانا دیده می‌شود شاعری که مجبور به سرودن شعر از روی هوای نفس یا ترس می‌شود ناگزیر است در کلامش دروغگویی باشد، اما حقیقتاً برای علاقمندی که به آن ترغیب شود یا ترس از خطری تهدیدش می‌کند، پس اگر شاعری نزد امام(ع) پیش آمد که شعرش مجرد از هوای نفس و میل و ترس سوده شده باشد کلامش تعبیری از عواطف اصیل و به وجود آمده از احساسات صادقانه باشد.

و اما عمر بن خطاب (وفات ۲۳ هـ) و او در نظر ابن رشیق: «از نقد کننده‌ترین اهل زمانش برای شعر بود و با نفوذترین آنها **در شناخت**». پس شعر نیکوی خوب نزد او از نظر شکل و محتوا، شعری بود که گوینده‌اش در آن از پیچیدگی‌ها و کلام ناآشنا و بیگانه اجتناب کند پس سختی و مشکل در کلماتش داخل نباشد، شاعرترین شاعران نزد او، زهیر بن ابی سلمی بود **زیرا** او «پیچیدگی بین کلامش نبود و از کلمات مشکل استفاده نمی‌کرد و به آن چیزی که در کسی نبود ستایشش نمی‌کرد».

پس از اینجا می‌فهمیم که روش حکم دادن نزد علی بن ابیطالب(ع) و عمر خطاب همان موازنه و مقایسه شاعران برای شناخت شاعرترین آنها است، بنابراین در نظر علی بن ابیطالب(ع)، برترین آنها کسی است که شعر را برای هوای نفس یا ترس نگوید، مانند امرئ القیس کندی، که شعرش مولد جایگاههای شعر صادقانه و راههای جدیدی است که دیگران از آن بهره می‌برند؛ و در نگاه عمر بن خطاب شاعرترین آنها کسی است که الفاظ راحت، آسان و ترکیب‌های نزدیک و آشنا اختیار کند البته در کنار عبارتهای صادقانه و دور از مبالغه.

و همچنین از عمر بن خطاب نقل شده که گفت: کدام شاعر شما می‌گوید:

من پیش گیرنده از کسی که در جمع حاضر نمی‌شود که امین مردم است که دارای اخلاق نیکو نیست
گفتند: «نابغه» گفت: «او شاعرترین آنهاست».

و موضع ابی‌بکر در شعر نیز همانند عمر بن خطاب است، و او مقدم می‌کند نابغه را همچنانکه عمر او را مقدم
میکرد، و می‌گوید: «او نیکوترین شعر و شیرین‌ترین دریا و عمیق‌ترین چاه آنهاست» و به معنای شعری نگاه
می‌کند. مانند آبی که از چشمه‌های شیرین رونده می‌ریزد، همانند چاه عمیقی که دور است. این است
موضع و جایگاه خلفای راشدین از نقد و ارزیابی شعر و بزرگداشت ادبیات و اندازه سهم آنها در تحویل و
دگرگونی حرکت نقدی.

موضع صحابه در شعر

و از آراء نقدی که بحث ما را در این دوران بررسی خواهد کرد همان آراء صحابه و شاعران است، و قطعاً بر
موضع آنها در شعر درنگ می‌کنیم. شاید عبدالله بن عباس بهترین صحابی است که شخصیت‌های این عصر
از نظر علمی و ادبی در او نمایان است، او تسلطش بر فقه و تفسیر قرآن بود، همانا از شعر به عنوان وسیله‌ای
برای کمک گرفتن برای تفسیر آنچه برای مسلمانان از الفاظ قرآن کریم مشکل بود و مسلمانان را به شناخت
شعر دعوت می‌کرد که به وسیله آن برای شناخت کتاب خدا کمک بگیرند. به گونه‌ای که گفت: «هنگامی که
چیزی از کتاب خدا را خواندید و آن را نشناختید پس در اشعار عرب جستجو کنید، همانا شعر دیوان عرب
است.»

و نقادان مسلمان در توجیه شعر به صورت اسلامی شرکت کردند. ابوالفرج اصفهانی ماجرای بین او و بین
الخطیئه را یاد کرد: هنگامیکه خطیئه برای هجو گرفتن مردی اجازه گرفت، ابن عباس گفت: «هجو گفتن
صحیح نیست، زیرا در این کار ناگزیر است برای آن که غیر از او خانواده‌اش را نیز هجو کنی پس به کسی که
به تو ظلمی نکرده ظلم کرده‌ای، و کسی را که تو را دشنام نداده دشنام داده‌ای، و بر کسی تعدی کردی که
بر تو تجاوز و تعدی نکرده و تعدی چراگاه بزرگی است و در عفو و گذشت آنچه دانستی از فضل است.» پس
او شاعر را از هجو گفتن به خاطر منافات داشتن با روح اسلام و تعالیم آن نهی می‌کرد.

همانا ما مانند این نقد اخلاقی و معیار دینی در نقد شعر را نزد عایشه می‌بینیم، که گفت: «شعر کلامی است که در آن حسن و زشت وجود دارد پس حسن (خوب) آن را بگیر و زشت آن را رها کن».

و این نقد بر دشنام دادن مردم و هجو گفتن باطل دلالت می‌کند که برای شاعر مقلد صلاح نیست، پس ما می‌بینیم که ابن عباس در ادبیات در جایگاه مرشد مصلح آزار دیده ایستاد که می‌خواهد شعر را از گذشته‌های جاهلی دور کند و به جایگاه اسلامی‌اش نزدیک کند و به جایگاه بلند و کرامت اخلاق دعوت می‌کند، همانطور که به حطیئه گفت: «تو را قسم می‌دهم که جز خیر نگویی» پس حطیئه گفت: انجام می‌دهم!».

پس به این وسیله شعر را به راه مستقیم حل می‌دهد و آن را از ابزار تخریب به ابزار ساختن تبدیل می‌کند که روحش از مفاهیم اسلامی و مضامین دینی کمک می‌گیرد.

این افکار و معانی که پیامبر(ص) و خلفا و صحابه را از شاعران راضی می‌کند همان اندیشه‌ها و معانی است که هم سو با روح اسلام است و دگرگونی و جابه‌جایی ادبیات را به زبان راستی که مردم را به خدا دعوت می‌کند بدل کرد و آنها از خیر و احسان بهره می‌برند و آنها از طغیان و ستم نهی می‌شوند؛ و این وجه در نقد همان «وجه دینی» یا وجه اخلاقی است که در سنت پیامبر(ص) و دیگر پیروانش از صحابه و خلفا کافی است، همانطور که در حکم علی بن ابیطالب و عمر بن خطاب می‌بینیم که عنصر «راستی» نزد آنها از اصول نقد از جنبه معنا شده است. پس شاعر برتر نزد علی بن ابیطالب کسی است که از هوی و هوس و ترس دور باشد و نزد عمر کسی است که شعرش از عاطفه درست برانگیخته شود و بر دروغ و هوای نفس و چاپلوسی استوار نباشد.

جایگاه و موضع شاعران در شعر و آراء نقدی آنها

اما شاعران؛ پس آنچه از ملاحظات نقدی نزد شاعران این دوره می‌یابیم همان عبارتهای بدون علت و دور از تحلیل و تعلیل است، که انسان به آراء نقدی جاهلی باز می‌گردد، پس از این نظرهاست:

لبید بن ربیعہ (۱۰۴ هـ - ۴۱ هـ) - او از شاعران **مخضرم** و صاحب «المعلقة» است - سؤال شد:

«شاعرترین عرب کیست؟» گفت: «المَلِك الضَّلِيل» **یعنی امرئ القیس**: گفته شد: «بعد چه کسی؟» گفت:

«ابن العشرین» یعنی طرفه: و گفته شد: «سپس چه کسی؟» گفت: «**صاحب المحجن**» یعنی خودش.

و حطیئه شاعر **مخضرم** دیگر که حکم نقد بر شعر دارد، شاعرترین عرب را «بودؤاد» یا «زهیر» می‌بیند، هنگامیکه پرسیده شد:

«شاعرترین مردم چه کسی است؟» گفت: «کسی که می‌گوید:

من فقر و نداری را نیستی نمی دانم از دست رفتن محبوب نیستی است

و همچنین از شاعرترین عرب سؤال شد، گفت: «کسی که می‌گوید:

کسی که از دشنام دوری نکند به او دشنام می‌شود

یعنی عبید، به او گفته شد: «سپس چه کسی؟» گفت: «من».

پس اگر در این احکام و برتری‌هایی که به لبید و حطیئه اطلاق می‌شود تأمل کنیم قطعاً در آن روح نقد

جاهلی بدون از علت و سبب بدون استواری بر پایه و اساس قواعد نقدی ثابت را احساس می‌کنیم.

و این همان صورت نقد در صدر اسلام است، پس همانا تلاش می‌کنیم که از میان آنها مهمترین آراء نقدی و

اندازه ی سهمشان در گسترش أفق نقد ادبی و تحوّل حرکتش را بیان کنیم و سپس شعر و ادبیات از دیدگاه

اسلام و اخلاق را بیان کنیم.

سؤالات برای گفتگو و بررسی و تحقیق گسترش بحث:

۱- نقد دینی چیست؟

۲- تأثیر اسلام در توجیه ادبیات چیست؟

۳- خصوصیات شعر زیبا در نظر اسلام چیست؟

۴- معنی «التزام» در ادبیات چیست؟

ترجمه فصل پنجم از صفحه ۶۵ الی ۱۰۰

فصل پنجم

نقد ادبی در دوره عباسی

دوران عباسی

این دوره ادبی با سقوط حکومت بنی امیه در شام و ظهور حکومت عباسی در عراق از سال ۱۳۲ هجری قمری مطابق با ۷۴۹ میلادی آغاز می گردد و بیش از پنج قرن قدمت پیدا می کند . پس از آن با سقوط دولت عباسی به دست هولاکوخان مغول در سال ۶۵۶ هجری قمری مطابق با ۱۲۵۸ میلادی به اتمام می رسد .

بدلیل فعالیت‌های شیعیان و کسانی که بر حکومت خروج کردند (خوارج) و افرادی که بنی امیه به آنها ظلم و ستم نمود (موالی) خلافت از بنی امیه که حکومتشان عربی خالص [متشکل از اعراب] و پایتختشان شام بود به بنی عباس منتقل شد . حکومت بنی عباس به این دلیل که فارس ها از جمله ابومسلم خراسانی افرادی بودند که این دولت را به وجود آورده بودند و بنی عباس را بر ضد امویان یاری نمودند ، رنگ و صبغه ی ایرانی داشت و عراق (کوفه ، انبار سپس بغداد) را که نزدیکترین سرزمین به ایران بود ، به عنوان پایتخت خود انتخاب کردند و از ایرانی در اداره حکومت کمک می گرفتند .

پس در این دوره با آمیختگی فرهنگ عربی با فرهنگ های بیگانه مانند ؛ سریانی ، فارسی ، هندی ، یونانی و دیگر تمدن ریشه دار گذشته تمدن اسلامی شکل گرفت و از طریق ارتباط با آن فرهنگ ها و تشویق خلفا برای ترجمه ی آثار فکری و دست آوردهای فرهنگی موجود در آن مانند کتاب های پزشکی و نجوم ، فلسفه ، ریاضیات و تاریخ و تمدن اسلامی شکل گرفت است .

تأثیر فرهنگ بیگانه در زبان و ادبیات روشن شد . پس دایره زبان و نقل علوم

از تمدن های بیگانه به اقتضای تمدن دولتی توسعه پیدا کرده و اگر مراجعه کنیم به آنچه که به این زبان

ترجمه شده از علوم پزشکی ، ریاضیات و فلسفه از سرازیر شدن صدها لغت و اصطلاح جدید در زبان عربی و مانند آن که الفاظ بسیاری از زبان فارسی گرفته شده است ، تعجب نمی کنیم مانند : فاخته ، قمری ، لک ، لک ، منجیق ، طبل ، دخل و خرج و ... و فالوده ، سنجاب ، اسطراب ، زنبق ، مغناطیس و دیگر اصطلاحات علمی و آنچه که از آن بسیاری از روش ها گرفته شده مانند گرمی داشتن در خطابه و غیره .

زندگی در این دوره از دو جهت تغییر نموده است : ۱- اقتصادی ۲- فرهنگی

۱- اقتصادی :

حاکمیت عربی شاهد شکوفایی و ازدیاد ثروت و ترویج موسیقی بود ، آنچه که قبل از آن هیچگاه دیده نشده بود . چرا که ثروت از تمام مناطق چه با میل و چه با کراهت تسلیم حکومت اسلامی می شد و به خزانه ی حکومت بغداد سرازیر می گشت و توسعه رفاه و ثروت ، دگرگونی های مهمی در خوردن و آشامیدن و وسایل زندگی به جامعه ی عربی وارد کرد . و قصرهای خلفا و حکمرانان و وزیران پر از زنان آواز خوان بد بهترین و زیباترین لباس ها گردید .

۲- فرهنگی :

حاکمیت عربی در زمان های گذشته سستی و وقفه ای را که در زمان عباسیان بوجود آمده به خود ندیده است ، چرا که در این دوره تمدن ، جامعه ی عربی با تمدن های یونانی ، فارسی ، هندی و دیگر تمدن ها تلافی نمود ، تا این که تمدن و فرهنگ جدیدی ایجاد شود . که این مورد ، ثمره ی مخلوط شدن آن **تمدن ها**ست .

پس فرهنگ عربی از فرهنگ یونانی : فلسفه و آنچه در برگزیده ی آن است از منطق و علم کلام و غیر آن ها مانند : موسیقی ، هندسه و نجوم را دریافت نموده : نجوم ، اخلاق ، آداب ، حکمت ، تاریخ و موسیقی را از فرهنگ ایرانی دریافت کرد . پزشکی طب گیاهی ، حساب ، ستاره شناسی و داستان سرائی از و فرهنگ هندی دریافت نمودند همچنین کشاورزی ، باغداری ، طالع بینی ، جادو و طلسم . را از فرهنگ کلدانی گرفته و همچنین از فرهنگ مصری : کیمیا و شیمی و تشریح و دیگر علوم را اخذ کردند .

تغییر در گرایش های علمی و تبادل فرهنگی بین عرب و سایر ملل ، اثر بزرگی در وقوع انقلاب فکری و علمی در جامعه ی عربی به جا گذاشت و نتیجه آن تحول در **گرایشات علمی و ابتکارات و تفکرات ، فنی و فلسفی بود** . برای همین تمدن عربی اسلامی دارای سبک و روش در همه ی عرصه های فکری و انسانی گردید که در این جا خلاصه ی آشکارترین نتایج این دگرگونی علمی و فرهنگی را می آوریم :

بارزترین تأثیرات تحولات علمی و فرهنگی (در دوره عباسیان)

الف) گسترش نقش علم و علم آموزی : قبل از پیدایش مدارس ، کتابخانه ها و مساجد مکان تعلیم و تربیت بودند . چون تحولات و تکامل علوم باعث تنوع راه های شناخت شد و همین باعث شد شیوه های آموزشی تغییر کند . عباسیان دریافتند که محل جدیدی را برای تعلیم فرزندان خود نیاز دارند ، بنابراین به ساختن مدارس شتافتند و همانطور که احمد امین به نقل از مقریزی ذکر می کند ، اهالی نیشابور اولین مسلمانانی بودند که فهمیدند باید مدرسه ایجاد کنند . آنها مدرسه ی بیهقی را بنا کردند .

ب) **کتابخانه ها** : خلفا فهمیده بودند که کتابخانه ها از عوامل اساسی در گسترش علم و فرهنگ هستند . پس در ایجاد و زیاد کردن کتابخانه ها به وسیله ی آنچه از کتب جدید که به آن دست یافته بودند همت گماردند و از مشهورترین کتابخانه هایی که در آن عصر شناخته شده بود " بیت الحکمه " در بغداد است که مهمترین مؤسسات علمی ای بود که به جنبش ترجمه اقدام نمود و معلمین ، دانشجویان و مترجمین را گرد هم آورد و در آنجا وسایل ترجمه را مهیا کرد و فرهنگ تفکر را گسترش داد و در تمامی سرزمینهای دنیای اسلام فراگیر شد .

ج) **ترجمه** : همانطور که در گذشته نیز به آن اشاره نمودیم که برای ما معلوم است نقش اهمیت ترجمه و نقل کردن در جنبش علمی و فرهنگی برا یهنگام واضح و آشکار است . برای همین انتقال علمی که در زمان امویان در منطقه ی کوچکی شروع شده نمی توان مقدمه ای برای حکومت وسیعی که در زمان مأمون عباسی در بغداد آغاز شده و به مرکزیت بیت الحکمه باشد . و یوحنا بن ماسویه و دیگران در بیت الحکمه اقدام به ترجمه می نمودند باشد .

در این عصر مترجمین مجموعه ای از نفیس ترین کتب در امت های متمدن یونانی ، هندی ، فارسی و سریانی در موضوع نجوم ، پزشکی ، فلسفه ، ریاضیات و تاریخ و علوم دیگر، از علوم شناخته شده را به عربی نقل کردند .

د) **تدوین** : اما مظهر فرهنگی دیگری که در دوره ی عباسی بروز داشته است تدوین بوده است ، چرا که در ادبیات قدیم نزد عرب قائم بر روایتی بودند که مردم آن را به صورت زبانی نقل می کرده اند . اگرچه شروع کتابت و اختراع خط به دوران گذشته باز می گردد ، اما تدوین در عصر عباسی غالب شد و راویان و عالمان آنچه را می شنیدند و یا پس از فراموشی به **ذهنشان** **خطور می کرد** تدوین کرده و می نوشتند ، پس کتابت جایگزین سخنوری و سخنوری تضعیف گردید و از این طریق فنون و شیوه های متعدد کتابت مانند رساله ها و تصنیف های علمی و ادبی و مقالات و مناظرات و عهدها و روایت های داستانی و مقامات و دیگر فنون ظاهر شد.

دگرگونی های ادبی :

ادبیات به دلیل آنکه در همه ی زمان ها و مکان ها به آینه ی حیات و زندگی انسان تعبیر می شود و آرزوها و احساساتش در آن منعکس می شود و به دلیل آنکه شعر رساتر از کتابت در استجاب مظاهر حیات و دارای تأثیر بسزائی در ایجاد احساسات است ، **شعرا در دوره ی عباسیان موضوعات جدیدی را به واسطه** تعدد گرایشات فکری در جامعه ی آنروز بود ، به پیش بردند . پس در شعر عوارضی مانند غنا ، مظاهر عیاشی ، فرهنگ جدید و متمدن شدن شعراء و مخلوط شدن فرهنگ عربی با بیگانه ، باعث شد تا در سبک شعر ، معانی آن ، اهداف اوزان و قافیه ها تأثیر و تحول ایجاد شود .

و به همین دلیل و به واسطه ی عنایت خلفا ، شعر شکوفا شد . و دربار خلفا مورد توجه شعراء والبته میدانی برای مسابقه ی زیبایی شعرها ، محل توجه ادیبان ، محل ملاقات ها و **آشپانه** و محل زندگی علما گردید و به واسطه ی عنایت پادشاهان و عوامل مؤثری که ذکر نمودیم شعرا در شعر خود مواردی را برگزیدند که اسباب آنها برای گذشتگانشان فراهم نبود . علم بدیع نیز در همان دوران پدید آمد ، آنها در استفاده از علم

بدیع راه افراط را پیمودند. از این روی به دلیل دگرگونی فرهنگ و تمدن ترکیب صناعی آرایه ها و کلام دگرگون شد. خصوصاً وقتی شعرا افق گسترده ای را برای خیال پردازی یافتند، در خیال پردازی اوج گرفتند. اوج گرفتگی که بالهائیش را از تمدن جدید و ابداع فنی آنها وام گرفته بود این اوج گیری در شعر بشار بن برد مشاهده به خوبی مشاهده می شود.

و بدین صورت طایفه ای از شعرا ظاهر شدند که به نظرات مطابق با واقع رسیدند و معانی جدید و خیال های بدیعی خلق نمودند و جنبش نوگرایی در سبک شعر عربی را رهبری کردند. در آخر نیز بعد از آنکه از مظاهر جدید تأثیر پذیرفتند مدرسه ی شعر جدیدی ایجاد نمودند که پیروانشان به شعرای محدث شناخته می شوند. از آنان می توان بشار بن برد و ابوالعتاهیه و مسلم بن ولید و ابونواس و ابوتمام را نام برد.

مکاتب شعر و رو شهای ادبی

ادبا بعد از این تحول در شعر به دو دسته تقسیم شدند و دو گروه قدیم و جدید را ایجاد کردند؛ پس ناگزیریم که نگاهی ولو گذرا به این دو مدرسه داشته باشیم:

۱- مکتب محافظه کاران، یا مدرسه ی کلاسیک

طرفداران این مکتب اصرار بر حفظ و بقا بر فنون شعر قدیم داشتند و در صدد دفاع از آن بر آمدند و مخالف هر گونه تغییر و نوآوری در شعر بودند و اصولاً هر گونه تجدید و تغییری را در شعر، فساد می شمردند. همچنان که آمدی در موازنه تصریح بر این دارد: >> اولین کسی که شعر را خراب کرد، مسلم بن ولید و بعد ابوتمام بود که این روش را نیکو می دانسته و دوست داشته است حتی یک بیت از اشعارش خالی از صنایع بدیعی آزاد نیست. لذا این امر منجر به زشت شدن الفاظ، معانی و شعر او خراب شده و طراوت را از شعر او می برد ... <<

از نظر این گروه، شعر قدیم صحیح و با عباراتی محکم و قوی و ترکیبی استوار بود پس مقید شدند به این که در همه چیز راه قدما را انتخاب کنند و هیچ لزومی نمی دیدند که دنباله روی شعر جدید باشند مگر به مقدار اندک و محدود.

۲- مکتب مجددین (نوگرایان)

پیشگامان این مدرسه که متأثر از تمدن جدید بودند معتقدند که شعر قدیم هرگز با روح تمدن سازگار نیست، لذا همانگونه که زندگی را متمدن و آراسته کرده بودند، به تزیین و آراستن کلام (شعر) هم همت گماشتند. معانی جدیدی را به شعر قدیم افزودند که به آن لطمه وارد نمی کرد و با محسنات بدیعی تزیین نمودند. انواع جناس، طباق، توریه، تشبیه، استعاره، کنایه، مجاز و غیره را وارد شعر نمودند و وزن های مناسب، غنا و غیره را برای شعر برگزیدند و به سوی وزن های جدیدی غیر از وزن هایی که قدما در آن نظم می سرودند، روی آوردند.

سبک های ادبی:

- شوقی ضیف سبک ادبی را در این راستا به سه گروه تقسیم می کند:

۱ - **سبک صنعت**: این سبک شعری نوعی صنعت به شمار میرفته به همین دلیل قدما این سبک شعر را در ردیف نقاشی، رقص و موسیقی می آوردند. شوقی ضیف معتقد است که در این سبک شعر نوعی تکلف و صنعت است و زاییده ی طبع و ذوق هنرمندانه نیست.

۲ - **سبک تصنیع**: این **سبک** که از طرفداران آن می توان ابی العتاهیه و مسلم بن ولید و بشار بن برد را نام برد، شعر را نوعی نوآوری و آرایش کلام می دانند. این فکر در اوایل عصر عباسی که اوج امتزاج فرهنگ عربی با فرهنگ های جدید و تمدن های بیگانه بود ایجاد شد.

۳. **سبک تصنع**: از پیروان این روش، ابوتمام و ابن المعتز را می توان برشمرد. اینان ابتدا الفاظ و معانی موروثی و قدیمی را به عاریت گرفته آن گاه انواع جناس، طباق، مشاکله و انواع آرایش های کلامی را بدان افزودند به عبارت دیگر دچار نوعی تکلف در به کارگیری صنایع لفظی شدند.

نقد ادبی در دوران عباسی

در گذشته زندگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دوران عباسی و علمی را که در این عصر پدید آمده همچنین تحولات علمی را آموختیم و فهمیدیم که چگونه حرکت ترجمه و تدوین در آن عصر شکوفا شد. طبیعی است که ذوق فطری انسان از فرهنگ جدیدی که تازه به دست آمده متأثر شود. همانطور که در ادبیات از آن متأثر می شود در این دوره علما به وضع کردن قواعد زبان و پایه های نحو و عروض و شیوه های بیان و اصول و بلاغت پرداختند. به این جهت عصر عباسی عصر مکتوب کردن میراث عربی و تدوین در کتاب ها بوده است.

در این میان، نقد نیز بنا بر اقتضای طبیعت از حالت ساده که مبتنی بر ذوق فطری بود خارج گردید و به صورتی عقلانی و تحلیلی درآمد که قاعدتاً بر اصول و قواعدی تکیه داشت. نقادان دوره ی عباسی روش نقدی شان را از فرهنگ های بیگانه و آنچه که از نقادان قبلی به آنها رسیده بود به اضافه آنچه که خودشان دریافت کرده بودند ساخته و پرداختند. بعد از بکارگیری نقد ادبی در دوره ی عباسی یعنی در تمام احکام نقدی که از عصرهای گذشته به ارث رسیده بود و آنچه که از فرهنگهای بیگانه گرفته شده بود دیدگاه منتقدان ادبی و قیاس های زیبایی فنی، دایره نقد را وسیع تر کرد.

پس به تحقیق نقد دوران عباسی قضایای نقدی مختلفی را ایجاد کرد. اهم مطالبی که نقد در دوران عباسی بدان پرداخت بودند از بحث قدیم و جدید، بحث اصالت و **انتحال**، بحث مطبوع و مصنوع و بحث لفظ و معنی و دیگر قضایای مورد نظر نقد ادبی.

این قضایا که در دوره عباسی بدان پرداخته شد و بالطبع باعث ایجاد گرایش ها و مسلک هایی شد منجر به ایجاد مدارس و مکاتب نقدی گوناگونی گردید که هر کدام روش متفاوتی و منحصر به فردی را داشتند که به طور وسیعی روی حرکت نقد و نیز آثار ادبی تأثیر گذارد.

در این دوره احکام نقد مشابه آرا نقدی عصر اسلامی جاهلی صرفاً ذوق نیست و در آن دگرگونی مشاهده می شود که از حد ذوق تجاوز نموده به سوی تعلیل و تفسیر می رود. اما اختلافاتی که نزد نقادان دیده دیده می شوند به اختلاف ذوق ها و فرهنگهای آنها برمی گردد. کسانی که کلام سهل و آسان، سبک صحیح و روان، الفاظ شیرین و عبارات روان را می پسندیدند گرایش بهتری را اختیار می کردند و کسانی

که تمایل به کلام با انواع صنعت و بدیع و معانی پیچیده و استعارات دور و معانی جدید داشتند گرایش ابوتام را برتر می داشتند .

همانطور که ابو عبیده می گوید : کسی که جریر را مقدم بدارد به این دلیل استناد می کند که بیشترین فنون شعری ، سهل ترین الفاظ ، لطیفترین نسبت ها را دارد و پایبند به عفت در گفتار می باشد . به همین دلیل مفضل ضبی فرزدق را بر جریر برتر می داند و حماد راوی اختطل را بر دو قرینش جریر و فرزدق برتر می داند .

روش های نقد

به دلایل گفته شده نقد در دوره عباسی به واسطه ی تنوع و پیشرفت در زندگی تغییر یافت و بواسطه ی دگرگونی فرهنگ متحول گردید و حتی پس از آن گونه ای از ادبیات به شمار رفته و به **صناعتی** ادبی مبدل گردید .

روش های اصلی نقدها نقادان عصر عباسی آن را تدوین کردند :

۱- **روش لغوی** : روش نقدی است که صاحبان آن شروع به جمع کردن بسیاری از اشعار شاعران بزرگ دوره ی جاهلی و دوره ی اسلامی نمودند . بعد از آن که تفکر تدوین و کتابت ظاهر شد بعضی اخبار و مطالبشان را ذکر نموده و توجه آن ها هم به ادبیات بر می گشت خصوصاً که ادبیات امانتی تاریخی و فرهنگی بود که حاوی تجربه های گذشتگان و نتیجه ی فکریشان بود و به این دلیل می توانست چشمه ای جوشان برای فرهنگ و منبعی از منابع معرفت باشد در ادبیات فایده ها و مزایای متعددی وجود داشت . این مزایا باعث می شد که آن چه از اقوال و احکام را می یافتند روایت کنند و از زبان و ادبیات آن چه را که می شنیدند تدوین کنند تا در استشهاد و استنباط و توضیح علت ها از آن استفاده کنند .

انگیزه ها و دلایل لغویین در جمع آوری و تدوین اشعار

انگیزه های این امر از نواحی مختلفی می آمد :

(الف) از ناحیه ی تاریخی ؛ تاریخ انگیزه ایی برای شناخت زندگی جاهلی ، اخبار ، گذران روزگار ، علائق و معتقدات آن دوره ی جاهلی بوده است .
(ب) از ناحیه ی زبانی ، سندی زبانی است که از آن زبان های قبایل و آنچه از احکام لغوی که به آن تعلق دارد شناخته می شود .

(ج) از ناحیه ی آموزشی ، شعر قدیم منبع اساسی برای یادگیری زبان عربی است و از اینجا بود که فکر جمع آوری اشعار و شرح آن جوشید . همان طور که در اینجا اصمعی که صاحب اصمعیات است می گوید : شاعر در عرصه ی شعر عرب یکه تاز و قوی نمی شود مگر این که اشعار عرب را بخواند و اخبار آن را بشنود و معانی آن را بفهمد و در شنیدن الفاظ آن مداومت داشته باشد .

(نگارنده) تلاش های این گروه در روایت و جمع آوری اشعار را به دو مرحله تقسیم کرده است .

(الف) مرحله ی اول : تلاش های صاحبان مجموعه های شعری . این گروه از راویان به دلیل ترس از بین رفتن و ضایع شدن اشعار گذشتگان شروع به جمع آوری اشعار نمودند . در رأس این روات مفضل ضبی را می بینیم که صاحب مجموعه ای است که حاوی حدود ۱۲۶ قصیده و مقطعه است که مفضلیات نامیده می

شود که به جمع کننده ی آن نسبت داده می شود ، و اصمعی که صاحب مجموعه ی شعرهایست که حاوی ۹۲ قصیده و مقطعه از ۷۱ شاعر است که به دلیل نسبت به رویش اصمعیات نامیده می شود .

ب) مرحله ی دوم : تلاش های صاحبان طبقات . سپس اندیشه << طبقات >> ظاهر شد که صاحبان آن به جمع آوری راویان اشعار و طبقه بندی صاحبان شعر و طبقه بندی آن ها پرداختند و تراجم آن ها را ذکر کردند و به اقوال و احکام قدما استدلال کردند . در مقدم کردن شاعری بر دیگران و برتر دانستن شاعری بر دیگران که برای نمونه دو نفر را ذکر می کنیم :

به نظر میرسد محمد بن سلام جمعی صاحب کتاب << طبقات فحول شعرا >> و ابازید محمد بن ابی خطاب قرشی صاحب کتاب << جمهره الاشعار العرب >> از بارز ترین افراد این شیوه « طبقات » باشند .

کتاب طبقات فحول شعرا اثر محمد بن سلام جمعی

مؤلف این کتاب ۱۱۴ نفر از شعرای جاهلیت و اسلام را در ۲۳ طبقه جمع آوری کرده و مقدمه ای که مشتمل بر آرای ارزشمند نقدی همچون شعر و انتحال است در ابتدای آن آورده است و از تاریخ و قرآن ادله ی نقدی و عقلی بر انتحال و شعر دروغین که به شعر جاهلی اضافه شده و متعلق به آنان نیست آورده است . سپس به بیان پایه های اخلاقی در شعر و مطالب مؤثر دیگری که در احکام نقدی اثرگذار است مانند تخصص ناقد در شاخه های علم و فرهنگ و اختلاف احکام نقادان به واسطه ی اختلاف جوامع آن ها می پردازد . در مورد منشا علوم **نحو و عروض** و از بین رفتن بسیاری از اشعار عرب سخن گفته است . سپس شروع به تقسیم شعرا نموده و شعرا را به دو طبقه براساس معیار زمانی تقسیم کرده است :

جمعی در طبقه ی اول شاعران جاهلیت و در طبقه ی دوم شاعران اسلامی را آورده است . همان طور که اسلام انقلاب عظیمی در **زندگی عربی ایجاد نمود** در حیات فرهنگی و ادبی آن نیز اثر گزار بوده است . برای همین مؤلف در این جا بین شعرای جاهلی و اسلامی فرق گذاشته است .

سپس هر طبقه را به ۱۰ طبقه تقسیم نمود که هر طبقه در بر دارنده ی چهار شاعر است با گوشه ای از زندگانی آن ها و قطعاتی از اشعارشان و چیز هایی که **از آن ها** نقل شده است و از آن شعرشان که قدیم و جدیدشان مثال آورده .

سپس به این دو طبقه ، سه طبقه ی دیگر اضافه نموده . که طبقه ی صاحبان مرثیه ها – که ناظر بر معیار فنی برای دلالت نکته سنجی و ذوق ادبی وی در فرق گذاشتن بین فنون مختلف ادبی به شمار می آید – طبقه ی شعرای مناطق عربی (اعم مدینه و مکه و طایف و بحرین) – را بر اساس معیار مکان آورده تا نقش جامعه را در شعر آشکار کند- و طبقه ایی برای شعرای یهود قرار داده تا ، که به واسطه ی این تقسیمات ثابت کند که جوامع جاهلی در تولید شعر مساوی و یکسان نبوده اند .

ارزش نقد در کتاب طبقات الشعرا

همان طور که عنوان کتاب دلالت می کند ، درباره ی طبقات شعرا است و قدیمی ترین کتابی است که از کتب طبقات به ما رسیده است و اولین کتاب نقد ادبی در تاریخ نقد عربی است که به نقد شعر از دو بعد تاریخی و فنی می پردازد . مؤلف در این کتاب آرای نقدی معتبری را که در مورد شعر و شعرا گفته شده و آنچه که علما در نقد شعر گفته اند را آورده ، آن را مرتب نموده و به صیغه ی بحث علمی در آورده است .

پس آرا و احکامی که سابقه ی قبلی نداشته است را به واسطه ی ذوق خاص مؤلف به آن هدایت شده است را به آن افزوده است . اگر چه گاهی نقدش عمیق ندارد و سطحی به نظر می رسد . تحقیقش برای متون از سبک صحیحی صادر شده و نقد را در ادبیات عربی متوجه شیوه ای به نام باب بندی کرد که قائم بر احکام فنی و اساس علمی است . مؤلف با این روش ها راه ناهمواری را اختیار کرده است زیرا توزیع شعرا به طبقات به اعداد و ارقام محدود است و معیارش برای تقسیم بندی شامل زمان و مکان و فن ادبی است .

کتاب **جمهره ی اشعار العرب اثر ابی زید قرشی**

حاوی ۴۹ قصیده از ۲۳ شاعر جاهلی و ۱۶ شاعر مخضرم و ۱۰ شاعر اسلامی است ؛ برای آن مقدمه ای انتقادی نوشته است که در آن فواید لغوی و اخبار ادبی و نقدی سودمندی است که شامل :

مقایسه ی میان زبان شعر و زبان قرآن و آنچه موافق قرآن از کلمات عربی است .

۱ - یادآوری اولین کسی که شعر گفت و نسبت دادن شعر گفتن به ملائکه و آدم و ابلیس و جبرئیل و عمالقه و عاد و ثمود و جن و این اخبار را در مورد اغلب اسطوره ها آورده است .

۲ - آنچه در مورد شعر و شعرا از پیامبر (ص) توسط صحابه و تابعین و پس از آن ها روایت یا درباره ی شعر گفته شده .

۳ - اشعاری که از جنیان حفظ شده است .

۴ - تقسیم بندی شعرا و ذکر اسامی و اخبار شعرا را بیان نموده است و دلایل برتری بعضی از آن ها بر بعضی دیگر را شرح داده است .

پس از مقدمه متن کتاب آمده است که در آن ابوزید شعرا را به هفت طبقه تقسیم کرده و در هر طبقه هفت قصیده برای هفت شاعر به نحوی که در ذیل می آید آورده است :

طبقه ی اول اصحاب سموط (ص ۲۴۳ - ۴۵۴)

طبقه ی دوم اصحاب مجمهرات (ص ۴۵۹ - ۵۴۲)

طبقه ی سوم اصحاب منتقیات (ص ۵۴۷ - ۶۰۵)

طبقه ی چهارم اصحاب مذہبات (ص ۶۲۱ - ۶۷۷)

طبقه ی پنجم اصحاب مرثی (ص ۶۸۳ - ۷۶۷)

طبقه ی ششم اصحاب مشوبات (ص ۷۷۳ - ۸۶۷)

طبقه ی هفتم اصحاب ملحمات (ص ۸۷۳ - ۹۹۶)

ارزش کتاب نقدی جمهره ی اشعار العرب : این اولین اثر نقدی مدون در تاریخ نقد عربی و اولین کتابی است که شعرا را براساس خصائص مشترکشان به طبقات تقسیم کرده است . که ابوزید و ابن سلام جمحی آن را ایجاد کرده بودند . و به واسطه ی این که ابازید ، اصحاب سموط را - که از شعرا جاهلی بودند - در طبقه ی اول و اصحاب ملحمات - که از اسلامیین بودند را - در طبقه بندی بعدی که جمهره است قرار داده است .

می توانیم که ادعا کنیم که در طبقه بندی شعراء تقدم زمانی شاعر رعایت شده است که این مراعات زمانی را در توزیع شعرا نزد مفضل ضبی در مجموعه ی مفضلیات و همچنین نزد اصمعی در مجموعه ی

اصمعیاتش نمی یابیم .

بررسی روش لغوی و نقد آن

اگر در مورد این مجموعه های شعری منتخب شده و نظریات و احکام صاحبان آن از لغویین تامل کنیم در می یابیم که آنان قدیم و جدید بودن را قاعده ی حکمشان در نقد قرار داده بودند و بر شعرا بر اساس زمانشان قضاوت می کردند و بر این اساس شعرای قدیم و اتباعشان را بر شعرای جدید >> به دلیل تقدمشان << برتری داده اند و به شعرای قدیم به چشم بزرگان نگاه می کردند و به شاعران جدید به دلیل تأخرشان به دیده ی حقارت می نگریستند و جدید بودن را به منزله ی خروج از چارچوب تقلید از قدمای شعر عرب می شمردند. در نظر آنان شاعر باید به همان مسیر و چارچوب لغوی که قدما برایش مشخص کرده اند سیر کند و چارچوب ها و الگوهای زبان قدیم را در شعرشان رعایت کنند و این آن میزانی است که ناقد لغوی با آن شعر شاعران جدید را می سنجید. به همین دلیل ممکن نیست تغییراتی را که در ذوق یا سبک های تعبیر اتفاق افتاده است را حس کند.

ابو عمر بن علاء غیر از شعر متقدمین را شعر به حساب نمی آورد و در مورد مولدین می گوید: >> هر چه زیبایی در شعر معاصرین هست قدما به آن پیشی گرفته اند و هر چه از زشتی در شعر است از معاصرین است. << و این گونه می خواهد بگوی قدما در کلامشان خطا نمی کرده اند و سبک های شعریشان همگی صحیح بوده است. پس اگر برای ما خطایی در شعر آشکار شد از جانب متأخرین است نه قدما و در مورد مقدم کردن قدیم بر جدید گفته است: >> اگر اخلل یک روز از جاهلیت را درک می کرد کسی را بر او مقدم نمی کردم. << و در مورد شعر ابی تمام گفته است: >> اگر این شعر (ابی تمام) است پس کلام عرب باطل است. << و از آن چه این ادعا را تأیید می کند گفته ی اصمعی است آن جا که می گوید: >> در ۱۰ سال با او نشستم ولی نشنیدم که به یک بیت اسلامی احتجاج کند. <<

همان طور که می بینیم ابازید قرشی صاحب جمهره در تقسیمش این معیار را رعایت کرده و اصحاب سموط را در قسم اول قرار داده – که همه ی آن ها از جاهلیین هستند – و اصحاب ملحمات را در قسم دیگر قرار داده که همه ی آن ها از اسلامیین هستند. همان طور که صاحب طبقات الشعرا عوامل اجتماعی زمانی و مکانی را در دسته بندی شعرا رعایت کرده به دلیل ارتباط محکمی که بین ادبیات و جامعه وجود دارد. این کار را کرده است یعنی آن نقادان در اغلب موارد طریقه ی تاریخی را در بررسی های نقذیشان پیموده اند. ضمن این که نقادان دیگری را می یابیم که موقفشان بین لغویین قدیم و جدید است و معتقد به برتری قدما به متأخرین نیستند بر سخن گفتن بلکه ادعا می کنند که برتری برای کسی است که استحقاق آن را دارد، چه جاهلی باشد یا اسلامی یا جدید؛ جاحظ (ت ۲۵۵) از آن ها است. این نظریه در گفته اش تصریح می کند که: >> کسانی را دیدم اشعار معاصرین را ناخوشایند پنداشته و کسانی که آن را روایت کرده از قلم می اندازند و این را ندیدم مگر در روایتی برای شعر فرد غیر آگاه به محتوای آن چه روایت می کند و اگر آگاهی داشت موضع بهتر را می شناخت که از کیست و در کدام زمان است. << و این قتیبه فرد دیگری است که این معیار را در نقد شعر از بین برده چنانچه گفته است: >> و به متقدم آن ها به دیده ی بزرگواری ننگریستم و به متأخرشان هم به دیده ی حقارت نگاه نکردم << و حقیقت این است که روش لغوی این توانایی را ندارد که در نقدش روح اثرگذار را در تمدن اسلامی جاری کند و قادر نیست با دگرگونی آن دگرگون شود بلکه تهی از واقعیت حیات ادبی باقی می ماند بدون آن که نظریه ی نقدی جدیدی ارائه

کند که مناسب فرهنگ و روح زمانه باشد. برای همین نقادان بزرگی ظاهر شدند که بر شعر جدید تکیه کردند مانند ظواهر فنی ای که نقادان را مغری از اعتراف به آن نیست مانند آمدی، جرجانی و دیگران.

منهج (دورنی) کلامی

پیش تر در تحقیق و تفحصمان در زمینه ی << روش لغوی >> برخی پیشرفت ها در زمینه ی نقد ادبی را مشاهده کردیم و الآن لازم است عامل جدیدی بیان شود که در زندگی علمی ظهور یافته و روش خاصی در زمینه ی نقد عربی ایجاد کرده است که در گذشته نبوده این عامل جدید << روش کلامی در نقد >> نام دارد که پس از ظهور دو علم بیان و بلاغت ایجاد شده است.

اعتقاد به اعجاز قرآن به عنوان یک زمینه ی فکری مطرح شده است و آن << کشف اسرار بلاغت قرآن >> است. این طرز تفکر بر پژوهش های نقدی در عصرهای پس از آن تأثیر گذاشت که موجب بروز پژوهش های بلاغی نزد متکلمین - مخصوصاً معتزله - به جهت دفاع از عقاید اسلامیشان در مقابل هرگونه هجوم گردید. این آثار به دو صورت ظهور یافتند.

اول: جهت اول به تحقیق در زمینه ی خود قرآن و بیان حقیقت اعجاز و نظم قرآن پرداخته است به طوری که خود این جهت علمای علم بلاغت را به دو دسته تقسیم کرده است:

(۱) دسته ایی که اهل سنت هستند و اعتقاد دارند که مزیت قرآن کریم به معنای آن مربوط است زیرا معتقدند که کلام خداوند قدیم است.

(۲) دسته ایی که شیعه و معتزله هستند و مزیت قرآن کریم را به << لفظ >> آن بر می گردانند زیرا معتقدند که قرآن حادثه است << کلام الله مخلوق است >>.

پس عجیب نیست که بگوییم اولین هدف پژوهش در زمینه ی علوم بلاغی و تدوین اصول آن دست یابی به شناخت اعجاز قرآن و اثبات فضل و برتری قرآن بر سایر سخنان است.

دوم: این رویکرد فی نفسه به هدف نهایی از آموزش علم بلاغت بر می گردد زیرا بلاغت در نزد آن ها عنصر مهمی در قانع کردن کسی است که هدفش جدل کلامی است زیرا بلاغت در نظر آنها سیطره بر فکر و وجدان دیگری است و از آن جا که رسالت قرآن کریم تصحیح اخلاق و تهذیب نفس و دعوت انسان ها به اوج نقطه ی انسانیت است به ویژه رسالت قرآن کریم برای رسیدن به این هدف بر روش بلاغی برای قانع کردن شنوندگان بهره جسته است **برای همین در این زمینه از قرآن مثال های فراوانی می آورند زیرا که در آیات فراوانی از قرآن کریم مثال های بسیار آشکاری برای قانع کردن دیگران آمده است مانند قول خداوند سبحان در زمینه ی غیبت (آیا کسی از شما دوست دارد گوشت برادر مرده اش را بخورد { بی شک } از آن کراهت دارید) سوره ی حجرات آیه ی ۱۲**

خداوند سبحان استدلال فرموده که غیبت به مثابه این است که انسان گوشت برادر مرده ی خود را بخورد - می بینیم که خداوند سبحان انسان را در مقابل یک تصور حسی قرار داده تا میزان حرمت غیبت را درک کند بدون این که هیچ کدام از ادوات تشبیه را به کار گرفته باشد.

هم چنانکه این روش را در آیات دیگری از کلام خداوند سبحان مشاهده می کنیم (و برای ما مثلی آورده و آفرینش خود را فراموش کرد، گفت: چه کسی این استخوان ها را که چنین پوسیده است زنده می کند؟ بگو همان کسی که نخستین بار آن را آفرید زنده اش می کند) سوره ی مبارکه ی یس آیه ی ۷۸ - ۷۹ می بینیم که این آیه هر گونه شک و تردید را رفع می کند شنونده را قانع می کند که کسی که این

استخوان های پوسیده را برای اولین بار آفرید مسلماً بازگشت حیات به آنها به مراتب از آفرینش اولیه این برایش سهل تر است سپس می بینیم که آیه به این حد بسنده نمی کند بلکه به مسئله ی آفرینش آسمان ها و زمین و مقایسه ی بین انسان به عنوان مخلوق کوچک در مقابل آفرینش آسمان ها در نهایت روشنگری و تأکید می پردازد و می فرماید: (آیا کسی که آسمان ها و زمین ها را آفریده قادر نیست که مانند ایشان را بیافریند) سوره ی مبارکه ی یس آیه ی ۸۱ .

یعنی بازگرداندن زندگی به انسان نزد کدام عاقلی سخت تر از آفرینش آسمان ها و زمین است . متکلمین معتقدند که ادبیات از جهتی مانند قرآن کریم هدفش تهذیب نفس و کسب شرف و نایل شدن به اخلاق پسندیده است و از جهت دیگر طبیعت بحث و جدل میان متکلمین اقتضا می کند که آنها بر دو عنصر عقل و منطق پافشاری کنند ؛ و این همان دلیلی است که نظر آنها را به مقوله ی " مجاز " جلب کرده و این مسئله باعث بازگشت آنها به شعر قدیم و استشهداد به آن در زمینه ی تأویلات مجاز در قرآن کریم شد که در نهایت منجر به تدوین علم بلاغت و بیان گردید و شاید همین دلیل موجب شده که شوقی در مورد آنها بگوید " فعالیت های نقدی آنها بیشتر بلاغی است تا نقدی "

از آنجا که ناقدان متکلم معتقدند که << شعر خود یک صنعت است و نمونه ای از ساختن به شمار می رود و نوعی تصویر است >> پس نگاه کردن به ادبیات باید در برگیرنده ی مقدار صناعات به کار رفته در آن از جهت صحت تشبیهات و نکویی استعارات و ابتکار در ایجاد تصورات باشد تا جاییکه صاحبش را از دیگری متمایز سازد و تنها از این طریق می توان شعرا و نویسندگان را بر اساس مقیاس های بلاغی منحصر به فردشان با دیگر ادبا مقایسه کرد و این همان انگیزه ای است که آنها را بر آن داشته که گاهی در شعر بدون در نظر گرفتن معانی آن به الفاظ توجه کنند و تنها به بررسی جنبه ی صناعی هر کدام اهتمام ورزیده این امر سبب شده موج صناعات لفظی در اشعار و نوشته ها را ایجاد کنند . از پرچمداران این روش می توان جاحظ را نام برد .

البیانُ التبینُ جاحظ

بلاغت و بیان عربی جاحظ را بر آن داشت تا کتاب معروفش (البیانُ التبین) را در بلاغت و نقد ادب را به رشته ی تحریر درآورد ؛ مؤلف در کتابش بسیاری از آرای نقدی و مسایل بیان و بدیع مانند تشبیه و ارکان آن و مواقع زیبایی و زشتی آن و مجاز و انواع آن و کنایات و معانی آنها و ایجاز و اطناب و سجع و انواع آن را مورد بررسی قرار داده و **نمونه هایی از قرآن و شعر را در آن آورده** و حتی به سرقت های شعری هم اشاره کرده است . همچنین برای وی کتاب های دیگری مانند (الحیوان) نیز ذکر شده که گاهی در آن ها به بعضی از نظریات نقدی اشاره شده است .

جاحظ کتاب (البیان و التبین) خود را بر اساس نظریه ی معروف << تقدیم لفظ بر معنا >> استوار ساخته است و معتقد است که برتری شعر به داشتن وزن و زیبایی کلام و سهولت در مخارج کلام و به اصلاح پر رنگ و روشن باشد . و این نظریه تأثیر بسزایی در آرای پس از وی دارد بطوری که ناقدان بین لفظ شعر و معنای آن فرق قائل می شوند تا جاییکه در شعر ، استفاده ی گسترده از صفات لفظ شعر و آهنگین بودن آن و زیبایی الفاظ و فصیح بودن آنها مورد توجه ویژه ی نقادان قرار گرفت و اگرچه نقدکنندگان به طور کلی به معانی بی توجه نمی گردند اما توجه ویژه ای به لفظ و شکل خارجی هر کدام می نمودند زیرا به اعتقاد وی شعر یک " صنعت " است و این یعنی این که اهتمام نقدکنندگان در نقد شعر و ارزش گذاری آن به

کارگیری روش و اسلوب قوی به صحت طبع در شعر بر می گردد. لازم به ذکر است که پس از جاحظ نقدکنندگان زیادی آمدند که از نظریات وی بهره های فراوانی بردند و از جمله نظریه ی حنا الفاخوری است که میگوید " مسائل نقد" در میان عرب نمی تواند از بلاغت به طور کلی جدا شود. نقد در عرب همواره بر مبنای بلاغی استوار است و هرگز از آن جدا نمی شود گویی که از یک اصل سرچشمه گرفته، و از آنچه که جاحظ به سبب نگرشش در مسئله لفظ و معنا است طرح کرده مارا در تمام هنرها و نسبت به همه ی ادبا و مواد شعری شان به سوی بلاغت آن هدایت می کند مانند موضوع (معجم الغوی)

عناصر شعری نزد جاحظ :

از نظر جاحظ شعر به سه عنصر بنا شده است : غریزه (طبع) ، محیط (اجتماع) و نژاد (ارتباط خونی) همانطور که می گوید " ارزش شعر به مقدار آنچه از طبع و محیط و روابط خانوادگی که خداوند سبحان به آنها عطا کرده بستگی دارد " همانطور که قبلاً اشاره کردیم جاحظ اعتقادی به برتری شعر قدیم بر شعر جدید مطابق نظریه ی لغویین ندارد.

ارزش البیان و التبیین از نظر نقد ادبی

کتاب البیان و التبیین تألیفات از اولین مدونات در زمینه ی علوم بلاغی است که شامل آرا ارزشمندی در مورد ادبیات نقد و بلاغت می باشد چنانکه شوقی ضیف مؤلف آن جاحظ را برترین نویسنده ای می داند که در عصر عباسی ظهور کرده است و او را در حقیقت میوه رسیده ی تمام تلاشهای معتزله می داند. کتابی که در آن مؤلف به بررسی مسائل نقدی و بلاغی مختلف مانند : بلاغت کلام، لفظ و معنی و اطناب و ایجاز بدون اشاره به انواع آنها پرداخته است. همچنان که وی به بررسی نقدی متون از قبیل جداسازی خوب و بد آنها و بیان علت برتری و ضعف آنها پرداخته است. و در این زمینه تنها به دلایل نظری اکتفا نکرده بلکه از اشعار و تاریخ هم کمک گرفته طوری که در این زمینه علم و ادب را در هم آمیخته است. این کتاب در حقیقت سرچشمه گوارایی برای بهره گیری بسیاری از کسانی است که در زمینه ی علوم بلاغت و بیان مطالبی نگاشته اند و این بخاطر آن است که در آن نظریات ارزشمندی در زمینه ی نقد بلاغت و اصول آن و همچنین فصاحت و روشهای آن وجود دارد.

الشعر و الشعرا، ابن قتیبه الدینوری :

پس از جاحظ، ناقد معروف ابن قتیبه الدینوری (ت ۲۷۶ هجری) وارد عرصه شد وی علاوه بر علوم شرعی، دینی، فلسفی، بلاغت، منطق در لغت، ادبیات و فرهنگ قدیم عربی، از جمله فرهنگ های بیگانه که در زمان حیاتش منتشر شده بود تبحر داشت و بهره مندی فراوانی بدست آورد. کتاب " الشعر و الشعرا " او در زمینه ی نقد شامل ۲۰۲ تن از شعرا جاهلی و اسلامی تا قرن سوم است که وی آنها را به ترتیب زمانی نام برده است و او به بیان مقام شاعر قبیل و ارتباط اشعارش با زندگی و ذکر بهترین اشعار و ایراداتی که برخی علما بر الفاظ و یا معانی شعر و شاعر و همچنین به سر فصل اشعار و تضمین آن نیز پرداخته است.

ابن قتیبه در مقدمه کتاب در مبحث "الصياغه الفنيه" به بیان مقیاس های نقدی خود پرداخته چنانکه قبلاً اشاره کردیم مقیاس های وی به طور کلی با مقیاس های لغویین تفاوت دارد پس وی بر اساس این اصول فنی خالص شعر را از جهت نیکویی معنا و لفظ در مقدمه ی کتابش به چهار بخش تقسیم می کند .

۱ - **گونه ای از شعر که لفظ و معنایش هر دو خوب باشد .**

۲ - گونه ای از شعر که لفظ آن نیکو و جذاب است اما هرچه بگردی هیچ معنایی برایش نمی یابی .

۳ - گونه ای از شعر که معنایش نیکو است ولی الفاظ رسا و خوبی ندارد .

۴ - گونه ای از شعر که هم در معنا و هم در لفظ کاستی دارد .

سپس به دو مقیاس دیگر یعنی در طبع و تکلف در شعر اشاره کرده و شعرا را به دسته ی متکلمین و مطبوعین تقسیم می کند پس شاعر متکلف از نظر ابن قتیبه " شاعری است که شعرش را مطابق با فرهنگ خویش می سراید و سپس بارها و بارها در آن بازنگری می کند مثل زهیر و حطیئه " و شاعر مطبوع شاعری است که به راحتی شعر بر زبانش جاری می شود و قافیه ها را ردیف می کند طوری که به راحتی می توانی در صدر بیت اول و انتها شعر از جمله مطالع و قافیه ها ارزش شعر را جستجو کرد ناتوانی شاعر و حتی در مطلع شعر قافیه ها را جستجو کرد . ابن قتیبه آن گاه عیوب قافیه را ذکر می کند . مانند " اقوا ، اکفا ، سناد ، ایطا و اجازه را همانطور که اشاره به عیوب اعرابی نیز کرده است . "

ارزش " الشعر و الشعرا " از نظر نقدی

ابن قتیبه در این کتاب سعی می کند از چارچوب لغویین یعنی مقدم بودن قدیم بر جدید خارج گردد و شعر را به جهت ارزش هنری و بدون توجه به قدیم یا جدید بودن شاعر آن ارزشگذاری کند حتی سعی در نقد فکری و عقلی بدون توجه به معیارهای زمانی و مکانی شعر هم دارد ؛ وی با شعرای اسلامی کتاب را به پایان برده است بدون این که توجهی به شهرت هر یک از آنها در میان مردم زمانشان کرده باشد مؤلف بسیاری از آرای نقدی را در کتابش آورده که برخی از آنها موافق رای جاحظ و برخی دیگر مخالف آن است از جمله نظریات موافق وی با نظریه ی جاحظ رد معیار قدمت یا حدوث است و همچنین نظریه ی " طبع " و " تکلف " از آن جمله است و همچنین وی معتقد است که انگیزه های شاعر مانند طمع ، خشم و شادی در شعر نقش دارند از جمله ی نظریات وی در مخالفت با جاحظ شکل لفظ و معنی است زیرا وی معتقد است که زیبایی شعر فقط به زیبایی لفظی و ظاهری آن نیست بلکه شعر از دو عنصر لفظ و معنی تشکیل شده است که گاهی هر دو نیکو ، گاهی هر دو قبیح و گاهی یکی نیکو و دیگری قبیح است . پس می بینیم که ابن قتیبه برای اثبات صحت نظریه ی خویش از شواهد شعری و آرا نقدی منتقدان پیش از خود و یا معاصرین استفاده می کند .

۳ - روش فلسفی :

بدون شک فلسفه و منطق یونانی تأثیر به سزایی در شعر عربی و به تبع آن در روش های مختلف نقدی و وسایل مربوط به آنها داشته است . تفکر یونانی در عمیق تر شدن نقد عربی و پیشرفت آن سهیم است [این امر] منجر به ظهور نقادی ، متأثر از آراء یونانی شده است که روش نقد ادبی معروف به " روش فلسفی " را ابداع کردند . این گروه سعی کردند نقد عربی را در قالب اصول و قواعد یونانی که آنها را از کتب اسطوره و مشابه آن گرفته اند تبدیل نمایند .

این روش نقدی را می توان به دو مرحله تقسیم کرد :

۱- نقد نظری

در مرحله نقد نظری ، نقاد در ایجاد مقیاس ها و معیارهای نقد و توضیح عناصر نقد و ارائه ی تعریفی جامع و مانع از نقد تلاش می کند . نقادان در این مرحله یعنی مرحله ی ایجاد روش نقدی کامل و تعیین اصول و قواعد آن به موفقیت کامل دست یافتند .

۲- نقد تطبیقی

در مرحله نقد تطبیقی سعی کردند که ادبیات عرب را در قالب قواعد و معیارها ایجاد شده درآورند و براساس آن معیارها و موازین که مهم از منبع یونانی بودند نقد کنند . یعنی فرهنگی منطقی (مهندسی شده) که از اهمیت ذوق و زیبایی در درک زیبایی شعر می کاست . این فرهنگ تمام سعی خود را در برقراری حد و مرز برای همه چیز و همه ی علوم به کار می بست . این معیارها برای جامعه ای غیر از جامعه ی عربی بنا شده بود برای همین شعر عربی را با ذائقه ی غیر عربی سنجیدن مشکل بود و در اصل نمی توانستند با قوانینی دور از فرهنگ اجتماعی شعر عربی به نقد و بررسی آن بنشینند . برای همین در این مرحله ی از نقد (تطبیقی) از نظر بسیاری از علمای علم نقد ، نقادان دچار شکست شدند .

شاید این شکست ، شوقی ضیف را بر آن داشت که در مقایسه ی روش های سه گانه بگوید : " ناچاریم که یک وصف عمومی را در اشعار مدنظر قرار دهیم و آن این است که ذوقی که بر نقد و شعر مستولی است در حقیقت مانند یک محافظ عمل می کند و طبیعی است که در این زمینه نقد فیلسوفان که در تجدد راه **افراطی را پیش گرفته بود را رد کنیم** . " زیرا ابیات ، تعبیری از تجربه ی عاطفی و روحی مردم است و فضیلت و برتری یک اثر ادبی در قدرت بیان این تجربه و انتقال آن به شنونده و خواننده ی اثر است و روش و سبک این تعبیر نزد مردم و جوامع مختلف به سبب اختلاف سلیقه ی آنها با یکدیگر متفاوت خواهد بود .

« نقد اشعر » و « نقد انثر » قدامه بن جعفر

از پیشگامان **این روش** ابوالفرج قدامه بن جعفر کاتب بغدادی (ت ۳۳۷ هـ) است وی در کتابش " نقد شعر " نقد را به باب های مختلف تقسیم کرده است و اقسام آن را به صورت منظم آورده است و در طول آن اصول زیبایی و زشتی در شعر را مشخص کرده است .

از دیدگاه وی اولین چیزی که برای تشخیص خوب یا بد بودن شعر به آن احتیاج داریم دانستن تعریف و محدوده ی شعر است . وی شعر را این گونه تعریف می کند و می گوید : " شعر کلامی موزون و قافیه دار است که بر معنایی دلالت دارد " سپس به ذکر عناصر شعری که نزد وی چهارگانه هستند می پردازد .

۱- لفظ ۲- وزن ۳- قافیه ۴- معنا

وی زیبایی شعر را در یکی از این عناصر محدود نمی داند بلکه آن را تلفیقی از این عناصر می داند که عبارتند از ۱ (تلفیق لفظ و معنا ۲) تلفیق لفظ با وزن ۳ (تلفیق معنا با وزن ۴) تلفیق معنا با قافیه

و بر این اساس قدامه درجاتی را برای شعر قائل شده است ..

اول) نهایت خوبی : هنگامی که تمام سبب های هشت گانه ی فوق در نهایت کمال و زیبایی باشند .

دوم) نهایت زشتی : هر گاه تمام اسباب هشت گانه در نهایت ضعف باشند .

سوم) حد وسط: بین خوبی و زشتی
سپس به ذکر زشتی و زیبایی در سبب های چهارگانه می پردازد.

ارزش نقد در کتاب "نقد در شعر"

برتری مؤلف در نگارش این کتاب به جهت ایجاد تعدد از اصطلاحات نقد، محدود ساختن برخی از ظواهر شعر و به نگارش درآوردن تمام جزئیات آنهم با دقت شگفت و بیان بسیار واضح است وی تلاش کرده است به اصول و مبانی نقد ادبی و ساخت قواعد نقدی و زیبایی شناسی که امروزه نقد نظری خوانده می شود؛ دست یابد کتاب وی به طور کلی در برگیرنده ی شرح ویژگی های شعر از جهت لفظ، وزن، قافیه و معنا است طوری که به نظر می رسد که اهم خصوصیات شعر در نزد وی وزن و قافیه و معنا است. «نقد شعر» کتابی است که به قصد تبیین اصول و ایجاد تقسیمات غیر ناظر بر حقایق شعری و شخصیت شاعر و انگیزه ی وی نگاشته شده است.

قدمه بن ابی جعفر در کتابش سعی کرده است که معیارهای نقدی حاکم بر خطابه را که بی روح و دور از لطافت شعر و ادب است را بر شعر عربی منطبق سازد در این مسیر یعنی در تحقیقات تطبیقی و نقد علمی با شکست مواجه شده است.

به همین جهت از نظر احسان عباس، قدمه در نقد به جز دو مقوله ی "زیبایی" و "زشتی" حرفی را برای گفتن ندارد و به همین سبب کتابش بیشتر مورد انتقاد قرار گرفته تا تأثیر گذار باشد.

۴- روش موازنه:

موازنه در لغت برگرفته از "وازنه، موازنه، وزانا" است و به معنی عادله (مساوی کرد آن را) و بر وزن آن و همچنین قابله (مقایسه کرد آن را) و حاذاه (موازی کرد آن را) و وازان بین الشیئین یعنی بین دو چیز تعادل برقرار کردن که کدام سنگین تر است.

و از جهت اصطلاحی روشی از روش های علمی برای شناخت وجوه تشابه و یا تضاد بین اشیاء است، همان طور که دانشمندان علم گیاه شناسی بین گیاهان متفاوت و تاریخ نویسان بین حوادث تاریخی و فلاسفه بین آراء و نظریات فلسفی و جغرافی دانان بین محیط های مختلف مقایسه می کنند. پس طبیعی است که این روش علمی در تمام بررسی های ادبی و مخصوصاً در حوزه ی نقد وارد گردد.

اما موازنه در ادبیات عرب زمانی ظهور کرد که شاعران بسیاری در سطوح و طبقات نزدیک به وفور یافت می شدند که مقایسه بین آن ها و یا تعیین سطح هر کدام از آنها مفید بود.

موازنه در این زمان همانا مقدمه ی ادامه ی مقایسه ای بود که زمان های قدیم رایج بود. چنانکه در این کتاب مشاهده کردیم مفاضله در قدیم بر پایه ی امیال، تعصب، سلیقه و ذوق و به دور از روش علمی انجام می گرفت. سپس طبقاتی که ناقدان بر اساس مقیاس های مختلف مانند تعداد اشعار، برتری، هنری بودن، قدیم یا جدید بودن، لفظ و معنا و غیره ایجاد کردند به مرور زمان همان طور که اشاره کردیم به وجود آمدند اما موازنه ای که اکنون می خواهیم آن را مورد بررسی قرار دهیم موازنه ای اصولی و منحصر به فرد

در زمینه ی نقد عربی است که با آنچه تا کنون در مورد قرون پیشین مورد بررسی قرار دادیم متفاوت است این موازنه تا زمان ظهور ابوالقاسم الحسن بن بشر الآمدی که در کتاب خود یعنی "الموازنه بین شعر ابی تمام و البحتری" به مقایسه ی بین دو شاعر پرداخته ، سابقه نداشته است . چنانچه پیش از این ملاحظه کردیم ابو تمام نمونه ی مکتب متحجرین و بحتری نمونه ی مکتب مخاطبین (کلاسیک) در شعر بوده اند . یک مکتب شعری جدید ابوتمام را به سبب نوگرایی اش و برتری معانی شعریش و خروج از چارچوب تعیین شده ی شعر عربی برتری می داد و مکتب دیگر بحتر را به جهت حرکتش بر مسیر شعرای قدیم برتر می دانست و این مسئله سبب ایجاد درگیری شدید میان طرفداران این دو مکتب شده بود که از سخت ترین درگیری های نقد عربی به شمار می رفت . در این درگیری شدید الآمدی شاهد رفتار افراطی طرفداران هر یک از این مکاتب بدون بررسی و ذکر علل نقدی در نظریه پردازیشان بود برای همین به سوی روش علمی صحیح در کتاب معروفش گام نهاد و الآن ما در صدد بررسی آن هستیم .

<<الموازنه بین شعر ابی تمام و البحتری>> الآمدی

الآمدی در این کتاب ابتدا به بیان دلایل هواداران هر یک از شعرا و دلایل برتر دانستن آنها می پردازد و بدون جانب داری از هیچ یک از طرفین مورد دعوا تنها اظهار نظر ناقدان در مورد این دو شاعر را به نگارش در می آورد و سپس روش نقدی خود را که شامل چهار مرحله ی اصلی است بیان می کند .

(۱) **مرحله ی اول** : بیان عیوب و محاسن هر دو شاعر و ذکر سرقت های شعری ابوتمام و خطاهای شعری وی و هم چنین عیوب بحتری و سرقت ها و معانی شعری که ابوتمام اخذ کرده است .

(۲) **مرحله ی دوم** : مقایسه ی مفصل بین دو شاعر براساس مقایسه ی دو قصیده از دو شاعر که در وزن و قافیه یکی هستند و سپس مقایسه ی میان معانی آنها . در ابتدا معنای شعری ابوتمام را آورده و نظرات مثبت و منفی خود را مطرح کرده سپس آنچه را که بحتری با همان معانی سروده را آورده است .

(۳) **و در مرحله ی سوم** بابی را به آنچه از تشبیهات و ضرب المثل ها در شعر آنها بوده اختصاص داده و این باب را با گزیده هایی از اشعار به پایان برده است .

(۴) **و در مرحله ی چهارم** گزیده هایی از هر دو شاعر را بر اساس حروف الفبا نگاشته است و این همان چیزی است که مؤلف در مقایسه ی اشعار ادعای آن را داشته است . البته این مرحله در نسخ چاپی موجود نیست .

ارزش نقدی کتاب <<الموازنه>>

می توانیم این کتاب را سندی در تاریخ نقد ادبی و گام وسیعی به سوی نقد روش سند به شمار آوریم مؤلف در این کتاب نقد موضوعی است که جهتی جدید را در نقد اتخاذ کرده و روشی بر خلاف روش های متداول و مرسوم در میان نقد قدیمی را پیش گرفته است . مقایسه در نزد وی یک مقایسه ی فنی است که تاریخ نقد مانندش را به یاد ندارد . مؤلف در این کتاب تلاش کرده است که در حکمیت میان این دو شاعر منصف باشد بدون اینکه یکی را صراحتاً بر دیگری برتری دهد تضادست صریح را رها کرده تا خواننده ی کتاب خود بتواند یکی از دو شاعر را بر دیگری برتری دهد .

الآمدی تنها به مقایسه نپرداخته بلکه خصایص هر دو شاعر را بیان کرده و سبب آنچه را مورد نظر قرار داده را ذکر کرده است و با این روش مؤلف روش جدیدی را در زمینه ی نقد ارائه کرده که در آن شناخت مواضع قدرت و ضعف دو شاعر برای خواننده ممکن می گردد و سپس به مقایسه ی فرعی بین ابوتمام و شعرا قدیم یا جدید دیگر و همچنین بین بحتری و شعرای دیگر می پردازد .

الآمدی ضمن اینکه به مقایسه ی بین دو طائیه (حاتم طائی) بین دو شاعر پرداخته اما به معنای جزئی این دو شعر بسنده نکرده است بلکه اقوال **بسیاری شعرای اخیر** را در میان آنها آورده است [مثلاً] زمانی که از وقوف برد یار صحبت شده است به ذکر آنچه این دو شاعر در این مورد گفته اند بسنده نکرده بلکه شواهدی از اشعار ، شعرای دیگر را نیز بیان کرده سپس بین همه ی آنها مقایسه نموده است . وی از این طریق روش های متفاوت شعرای عرب در رساندن معنا و روش متفاوت آنها را در تعبیر از یک معنا برای خواننده عرضه داشته . وی با این روش تمام موازین شعری و مقیاس های نقدی را که نقد عربی از ابتدا تا آن زمان شناخته بود را در کتاب خویش عرضه می کند .

شکی در این نیست که این روش الآمدی کتاب او را تبدیل به یک فرهنگ کرده است که در آن معانی شعری شعرای عرب در زمان های گذشته گردآوری شده است وی علاوه بر این مقایسه ی بین شعرا را گردآوری کرده و به آنها استناد کرده است .

الآمدی گرچه تلاش کرده است که از این درگیری دور بماند و در مقایسه ی بین دو شاعر طرف هیچ کس را نگیرد و در نقد منصف باشد اما از نظر برخی علما وی بحتری را برابوتمام برتری داده است . هرچند سعی کرده که از این صریح گویی اجتناب کند و لیکن اینگونه به نظر می رسد . دلایل را چنان عرضه کرده است که منجر به پیروزی روش بحتری و مکتب شعری وی گردد .

بسم الله الرحمن الرحيم

دانشگاه پیام نور - مرکز تهران

پروژه مربوط به درس نقد ادبی

استاد محترم:

جناب آقای دکتر سید احمد امام زاده

تهیه کننده: فاطمه سلیمانی

دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد

رشته الهیات (نهج البلاغه و معارف علوی)

آذر ماه ۱۳۹۰

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل ششم:

قضیه لفظ و معنی یا شکل و مضمون

آنچه که در دوران عباسی و بعد از آن تا امروز در قضایای نقد ادبی جلب توجه می‌کند قضیه « لفظ » و « معنا » است. در مطالعه نقد ادبی و تاریخ آن به این نتیجه می‌رسیم که لفظ و معنای دو رکن مهم در نوشته‌های ادبی می‌باشد واز پیچیده‌ترین قضایای نقدی است که بسیاری از ادبا به آن پرداخته‌اند و در تفسیر آن بسیار تلاش کرده‌اند پس در آن تبادل نظر کردند و این تبادل نظر به میدان نقد ادبی کشیده شد. و چون نظرات درباره ی آن به نحوی متفاوت بود ما مجبور شدیم تا آن را به دو دسته تقسیم کنیم . بیشتر کسانی که طرفدار لفظ می‌باشند

معروف به لفظین به رهبری جاحظ و کسانی که به رهبری عبدالقاهر جرجانی طرفدار معنا می‌باشند را معنویین دسته‌بندی کنیم. از جانب دیگر این موضوع فقط در عصر عباسیان نبوده بلکه پژواک آن در عصر جدید نیز شنیده می‌شود.

این قضیه به تاریخ آن بر می‌گردد همچنانکه در مطالعاتمان روش متکلمین را در عصر عباسی تا قرن سوم هجری بررسی کردیم یعنی هنگامی که مسلمانان به قرآن روی آوردند و آن را به عنوان یک کتاب مقدس از یک سو اعتقادی با ظاهری فوق‌العاده فنی و از سوی دیگر ادبی و بلاغی در نظر داشتند قرآن را به **چالشی می‌کشد** **دنبال می‌دارد که اگر می‌توانند** سوره‌ای مانند سوره‌ی قرآن بیاورند و هنگامی که مسلمانان در تفسیر و درک اسباب اعجاز قرآن سرگرم بودند دریافتند که به کشف اسرار بلاغی قرآن و دلایل اعجاز آن احتیاج دارند.

دانشمندان مسلمان در حالی که در جستجوی اسرار بلاغت و راز برتری آن بودند به قرآن روی آوردند. این هنگام دچار اختلاف شدند آیا این مزیت به ارزشهای فنی بر می‌گردد که قرآن به عنوان متنی فنی از فنون ابداعی شامل آن است یا به مفاهیم زیبای شناسی آن. آنها در این موضوع تأمل نکردند و باید بخاطر داشت که تحول در این بحث متأثر از بعضی جریانات و فرهنگهای بیگانه بوده که در پژوهشهای نقدی قرآن و دیگر متنهای ادبی از شعر و نثر وارد شده است برای همین به این نتیجه رسیدند که لفظ و معنی از هم جدا هستند.

در این فصل از کتاب تلاش می‌کنیم علی‌رغم مطالب بسیاری که از جانب نقادان گفته شده این موضوع را از جوانب دیگر نیز برای شناخت مشترکات بین آنها مورد بررسی قرار دهیم.

اما لفظ:

« لفظ » لحاظ لغوی یعنی بیرون شدن از دهان و لفظ یلفظ الشیء من فمّن یعنی آن را از دهان بیرون انداختم و از لحاظ اصطلاحی لفظ یعنی ملفوظ مانند خلق به معنی مخلوق یعنی کلامی که از دهان خارج می‌شود.

معنی:

معنا یعنی آن چیزی که از گفتن اراده می‌شود و آن مصدر به معنی مفعول است یا مخفف معنی است اسم مفعول در اصطلاح نحویان انتقال به آنچه از چیزی قصد می‌شود نقل عام به نقل خاص و گفته شده آن تصور ذهنی است از آنجا که از لفظ قصد شده است.

واصطلاحاً مضمونی است که ادیب آن را در یک یک نوشته هایش می‌آورد و اندیشه‌ای است که فی‌البداهه در ذهنش وارد می‌شود و سعی می‌کند آن را به شکلی گسترش دهد که آن مبنی باشد و این مبنی غیر از آن مبنی است که ما در اینجا از لفظ اراده می‌کنیم و به عبارت دیگر شکل یا قالب است همانطور که از معنی، جوهر یا مضمون نیز اراده می‌شود.

بنابراین هر اثر فنی صورت، ماده، روح و جسم دارد و لفظ در اثر ادبی مانند جسم و معنی مانند روح آن است همچنانکه جدایی روح از جسم قابل تصور نیست معانی نیز از الفاظ جدا نمی‌شوند هرچند معانی را هدف و الفاظ را وسیله قرار دهیم.

نقادان راه و روش پراکنده‌ای را دنبال کردند بسیاری از آنها از یکدیگر می‌پرسیدند آیا زیبایی فنی یک اثر ادبی در معنی آن پنهان است یا فقط در مضمون، لفظ، صورت و شکل اش پدیدار است. پس بعضی از آنها معنا را مقدم دانستند و منکر ارزش لفظ شدند و بعضی دیگر لفظ را بر معنی مقدم داشت. ولیکن اگر ما در نقطه نظرات نقدی آنها دقت کنیم آنها را بیش از دو گروه می‌یابیم که عبارتند از:

۱- طرفداران لفظ:

طرفداران لفظ جایگاه اصلی و اولی را در داوری اثر ادبی به لفظ می‌دهند و از ادبا می‌خواهند که فقط به الفاظ توجه کنند و معانی بر زبان ادبا و روشنفکران و عامه مردم جاری است و زمانی ادیب وارد میدان ادب می‌شود که با عبارت فنی و زیبا بتواند احساسات مردم را برانگیزد.

پس دیده می‌شود که مردم همه به زیبایی گل و بوی خوش آن احساس نشان می‌دهند. برای همین فرقی بین احساس ادیب و دیگران نیست جز اینکه ادیب قادر است احساس مردم را به زیبایی تعبیر و با زیبایی سبک و نظم بپروراند همچنانکه جاحظ در این باره می‌گوید: «معانی طرح شده را عجمی و عربی، بیابانی، روستایی و شهری می‌فهمند فقط تفاوت و ارزش آنها در ایجاد وزن، اختیار لفظ، راحت ادا کردن و آب و تاب دادن بسیار و همچنین در سلامت طبع و زیبایی سبک است. شعر فقط ساخت و صنایع و نوعی بافت و جنسی از تصویر است. پس شعر به نظر جاحظ صنعت مقایسه کردن است با مقیاس زیبایی اسلوب و سلامتی طبع و شاعر سازنده و بافنده و تصویر رسم کشنده است.»

البته جاحظ کلاً منکر معانی نمی‌شود و در **بهبودی** قضیه لفظ معنی آن را کوچک نمی‌شمرد. زمانی که به سخن جاحظ می‌نگریم در می‌یابیم که الفاظ در نظر جاحظ برای مشخص شدن معانی تنظیم شده است و آن در گفتار متداول مردم و در خودشان و در برابرشان یافت می‌شود.

هواداران لفظ در می‌یابند که ادیب چه بسا می‌تواند معنی را با استفاده از روش صنایع و حسن تعبیر یک اثر زیبا مبتدل بهیک به اثر تبدیل شد. یعنی هنگامی که ادبا درباره معانی مشترک به مقابله می‌پردازند آنها شیرینی الفاظ و حسن انسجام را برتری می‌دانند. همچنانکه قاضی جرجانی می‌گوید: اختلاف کنندگان این معانی فراخور مرتبه علمی شان صنعت شعر را برتری می‌بخشند پس در مجموع در یک موضوع متداول مشترک هستند و

یکی از آنها با لفظی شیرین یا با ترتیبی نیک یا با تأکید بر قرار گرفتن بر موضع خود یا بیشتر از آن که به غیر آن راه می‌یابند از دیگری جدا می‌شوند، پس می‌بینی که آن مشترک مبتدل در صورتی نوآوری شده است مانند شعر لبید:

سیل ها آثار باقی مانده از خرابه‌های گذشته را آشکار کرد گویا آن آثار کتابهایی هستند که قلم ها دوباره آن را بازنویسی می‌کنند . این بیت معنی رایج بین شعراء را از قبل مشخص می‌کند و امرءالقیس نیز گفته:

لمن الطلل ابصرته فشجانی كخط زبور فی عسیب یمان

چه کسی اثری از خرابه‌ای دارد که آن را دیده پس بیاید و مرا اندوهگین کند همانند زبور در برد یمنی .

ولیکن ما این خلدون را می‌بینیم در بهبود بخشیدن قضیه لفظ و معنی از این حد فراتر رفته و این رأی را داده است: بدان که صناعه کلام ، نظم و نثر است که آن فقط در الفاظ است نه در معانی، معانی در پی آن می‌آید با آن که اصل است... و کلام مانند قالبهای معانی هستند همچنانکه ظرفهایی که آب دریا را با آن می‌توان برداشت از آن جمله ظرف طلایی، نقره‌ای صدف ، شیشه ، سفال در حالی که آب در تمام آن ها یکی است و تنها اختلاف این زیبایی ها در شکل و حسن ظرف است - نه در آب - ادبا در به کارگیری زیبایی لغت ، بلاغت و اختلاف طبقات کلام آن و اعتبار بخشیدن به اثر زیبایی سبک حسن ترکیب ساختار زیبا آن عنایت زیادی داشتند و این در حالی بود که معتقد بودند لفظ زیبا در عقلها و قلبها تأثیر دارد "پس معانی همان چیز است که عقلها را می‌رباید، و بر این اساس مردم همه در استخراج معانی مشترکند."

از آنجا که در آثار ادبا ساختار یا لفظ تأثیرگذار است برای همین اهمیت کمتری به معانی می‌دادند از این گونه ، تفضیل لفظ را در مقامات بدیع‌الزمان همدانی و حریری مشاهده می‌کنیم که از لحاظ آراستگی از انشاء ممتاز شده است و در آن ثروت بزرگی از الفاظ و تعبیرات وجود دارد که دانشجویان را در یادگیری زبان و اسلوبهای تعبیر کمک می‌کند البته این پدیده را در عصر انحطاط هم مشاهده می‌کنیم خصوصاً که ادبا در حالی که از خیال و فکر دور هستند . بر به کارگیری انواع بدیع از جناس و طباق و توریه حریص هستند .

۲- هواداران معنی

اما هواداران مذهبش معنی، آنها شیوایی معانی و وحدت افکار را مقیاس برتری میان ادبا و اساس داوری را به طرفداری از آنها یا بر علیه آنها قرار دادند، برای همین گفتند که لفظ جسم است و روح آن معنی است و ارتباطش مانند ارتباط روح با جسم است ولی با ضعیف شدن آن ضعیف می‌شود و با قوی شدن آن قوی می‌شود، هنگامیکه معنی سالم باشد و بعضی از الفاظ مختل شود این نقصی برای شعر است همچنانکه بعضی از جسمها

علیرغم عوارضی مانند لنگیدن ، شل بودن و یا یک چشم محروم بودن و مانند آن که به روح لطمه وارد نمی‌شود و همچنین اگر معنی ضعیف شود و قسمتی از آن مختل شود لفظ بیشترین لطمه را می‌بیند مانند آنکه به جسم بیماری روحی وارد شود، پس اگر معنی کلاً مختل شود و فاسد شود لفظ مرده می‌شود و هیچ فایده‌ای ندارد هنگامیکه معنی در نظر هنرمند اصل باشد بلاغت و فصاحت در نظرش فقط صفتی برای معنی بجز لفظ است پس همانا فصاحت ، بلاغت و دیگر موارد مانند این دو را معطوف به معانی می‌کند یا به آنچه که به درون الفاظ بر می‌گردد نه به خود الفاظ اهمیت برای همین یکی از دو عبارت مزیت و برتری بر دیگری ندارد چه اینکه در معنی نیز تأثیر داشته باشد . ادبا جز توجه به معانی برای آراستگی کلام و زیبا کردن و اصلاح الفاظ اثر و تحسین آن قصدی نداشتند. در نظر آنها لفظ چیزی نیست جز برای خدمت معانی و قالبها و ظرفهای آن در این زمینه عبدالقاهر جرجانی به طور روشن اشاراتی دارد گفته: الفاظ ظرفهای معانی است زیرا ما اگر الفاظ را جدا کنیم از آنچه معانی بر آن دلالت دارد چیزی که مستحق تقدیم یا تأخیر در کلام باشد دیگر مدعی وجوب ترتیب و نظم باقی نمی‌ماند، (یعنی ساختارها هم در می‌شکند) همچنانکه مصطفی لطفی منفلوطی معتقد است : هنگامی که تو اثر ادبی را یقینی در اثر کند بلیغش در خودش باقی مانده و مالک قلبت شود پس بدان که این مورد به معانی برمی‌گردد و لفظ جز است و او می‌گوید: هنگامیکه بیتی را از شاعر شنیدی که تو را به وجد می‌آورد یا غمگین است می‌کند یا قانع و راضیت کرد یا تو را به خشم آورد در حالیکه به خروش آمدی یا اثری از آثار خودت را در وجودت باقی گذاشت همچنانکه نعمه‌ی موسیقی‌ایی را که در وجود شنونده‌اش تأثیر گذار است . بدان که آن از بیت‌های معانی است و آن بدین معنی است که روح و معنایش در تو اثر گذاشته است .

۳- قائلین به جدایی لفظ از معنی:

گروهی دیگر هستند که بین لفظ و معنی مساوات برقرار می‌کنند بدون اینکه یکی از آن بر دیگری ترجیح داشته باشد یعنی در سیر مطالعات اثر ادبی جدایی ایجاد می‌شود در حالیکه معتقدند از ادبا کسانی هستند که معنی را بر لفظ تأثیرگذار می‌دانند پس لطافت معانی و تازگی می‌جویند و توجهی به زیبایی سبک و زیبایی ساختار ندارند و به زیبایی معنی بیش از زیبایی لفظ توجه می‌کنند دیگر اینکه ادب را جز اسلوب و حسن نظم و زیبایی سبک را جزو ساختار نمی‌دانند، بنابراین در آثار ادبی صاحبان ادب به اندازه درکشان از زیبایی معنی و زیبایی لفظ حکم می‌کنند.

رهبر این نظریه این قتیبه دینوری درباره‌ی ادب ، شعر را به چهار بخش تقسیم کرده است:

۱- قسمی از زیبایی لفظ و خوبی معنا، همچنانکه گفته شده:

در دستش عصای خیزرانی است که عطر می‌پراکند و بویش دل انگیز است او بیننده را از زیبایی و تناسبی که دارد به شگفت می‌آورد.

فما یکلم الا حین یبتسم

یغضی حیا و یغضی من مهابته

از فرط حیاء دیده فرو می‌خواباند و دیگران از هیبتش پلک نمی‌زنند. تا لبخند نزند کسی که یارای سخن گفتن ندارد.

۲- قسمتی از زیبایی و شیرینی لفظ و هنگامیکه در آن جستجو میکنی و فایده‌ای در معنی اش نمی‌یابی

ولما قضینا من منی کل حاجه و مسح بارکان من هو ماسح

و شدت علی حدب المهارى رحانا ولاینظر الغادی الذی هو رائح

اخذنا باطراف الا حدیث بیننا و سالت باعناق المطی الا باطح

هنگامی که در منا به سر بردیم و خانه ی کعبه را لمن می‌کردیم و شتر ما لاغر شده بود. در دربامداد به خانه بر می‌کشیم طلب نمی‌شد به حدیث ابتدا کردیم در حالیکه چهارپای درشروع به صحبت کردیم و حرکت کردیم از سرزمین مکهبود.

۳- قسمتی از زیبایی معنی و کوتاهی الفاظ ، مانند سخن لبید بین ربیعه:

ما عاتب المرالکریم کنفسه والمرا یصلحه الجلیس الصالح

شخص کریم مانند خود را سرزنش نمی‌کند و انسان را همنشین نیکو اصلاح می‌کند.

وفوها کاقاحی غذا دائم الهطل

کما شیب براح با رد من غسل النحل

دهانش مانند گل بابونه است و طعامش همیشه آماده است همچنان سپیدی شراب خنک از غسل زنبور غسل

۴- قابل ذکر ناقدان تقسیم شعر به لفظ و معنی را رد کرده‌اند و اتحاد آن دو را و توازن بین آن دو را قائلند

همچنانکه در آراء گروه چهارم خواهیم دید.

۴- قائلین به اتحاد معنی:

گروهی دیگر از ناقدان قدما هستند که هنگامیکه نظریات آنها را دنبال کنیم متوجه می‌شویم درباره‌ی قضیه لفظ و معنی صحبت کرده‌اند و می‌بینیم که آنان درباره رابطه محکم بین لفظ و معنی سخن و اعتقاد دارند ما بین این دو رکن از ادبیات رابطه‌ای جدا نشدنی برقرار است و ادیب متبحر کسی است که رابطه بین لفظ و معنی را درک کرده و رابطه بین آنها را نیکو و در زیبایی فنی هیچ کدام کوتاهی نکند.

این رابطه بین دو رکن ادب در کلام آمدی بارز است از آنجا که بین روش ابن تمام و بحتری موازنه برقرار می‌کند و می‌گوید: شایسته است که بدانی که سوء تألیف و بدی لفظ حلاوت معنی دقیق را از بین می‌برد و آن را فاسد کرده و آن را پریشان می‌کند و شنونده به درک درست نمی‌رسد...

و این زیبایی تألیف و روانی لفظ است که معنی را از لحاظ روشنی زیبایی و رونق بیشتر بیان می‌کند تا گویی بین لفظ ذوقی کاملاً رابطه برقرار است... یعنی هنگامیکه معانی لطیف باشد و بلاغتی در آن نباشد یا سبک زیبا و لفظ نیکو نداشته باشد مانند گلدوزی زیبا بر لباس کهنه است.

این گروه ناقدان معانی متصل به غیر را از ارکان قصیده بهبود بخشیدند. آنها زیبایی یا بدی یکی از آنها را بر دیگری محدود نمی‌کنند از آن جمله قدامه بن جعفر است که علاقه‌ای شدید به جزء جزء کردن یا باب‌بندی دارد و همین امر او را بر تقسیم ارکان شعر واداشته است ارکان قصیده (که قدامه آن را اسباب نامیده است) چهار تا بخش هستند:

۱- لفظ ۲- معنی ۳- وزن ۴- قافیه

پس از این چهار رکن، چهار رکن دیگر متولد می‌شود:

۱- هماهنگی لفظ با معنی ۲- هماهنگی لفظ با وزن ۳- هماهنگی معنی با وزن ۴- هماهنگی معنی با قافیه

بنابراین تشکیلات شعر (اسباب شعر) نزد قدامه چهار دسته هستند که شعر بر آن قرار می‌گیرد.

اگر قدامه اجزای شعر را پراکنده و جدا شده قرار داده و هر جزء از آن را به طور مخصوص توصیف کرده لحاظ این است که خوبی شعر را به عنوان یک واحد از این عناصر محدود کرده بلکه معتقد است که در اجراء شعر، هم هماهنگ هستند. پس شعر خوب در نزد او شعری است که در آن صحه شیوایی، مبالغه، زیبایی، نظم، استحکام لفظ، اعتدال و وزن، داشتن تشبیه، خوبی تفضیل، کم بودن تکلف، مشاکله در مطابقه جمع وجود داشته باشد.

همچنانکه برای ما ارتباط این دو رکن نزد حسن بن بشر آمدی مشخص شده است از آنجا که می‌گوید شعر در نزد اهل علم چیزی جز حسن بیان و نزدیکی مآخذ و اختیار کردن کلام نیست و قرار داده الفاظ در جای خود شوند و معنی با لفظی که به طور عادی با مثل آن به کار می‌رود آورده شود و این که استعارات و تمثیلات زیبا به استعاره گرفته شود در حالیکه با معنایش ضدیتی نداشته باشد پس کلام زیبایی و رونق را نمی‌پوشاند جز این که با این صفات همراه باشد.

رابطه بین لفظ و معنی در عمل ادبی:

البته بر کسی مخفی نیست که هر اثر ادبی از دو عنصر تشکیل شده که همان شکل و مضمون، و مبنی و معنی است. و قصد ادیب این نیست که به یکی از این دو طرف معادله در شعرش توجه کند و از دیگری غافل شده یا بر

یکی تأمل کند و در دیگری اهمال ورزد همچنانکه یکی از لبه‌های قیچی بدون لبه‌ی دیگر کار نمی‌کند پس محال است که الفاظ بی‌اعتبار و اسلوبهای پیچیده پراکنده به معانی زیبایی آراسته شوند پس زیبایی لفظ در زیبایی معنی مؤثر است همچنانکه الفاظ در زیبایی معانی مؤثرند ناچار ادیب همچنانکه به زیبایی **ساختار** توجه دارد به زیبایی معانی نیز توجه دارد تا ظاهر **ادبش** طبق باطنش و مبنایی همراه معنایش باشد.

فصل هفتم:

نقد ادبی در عصر انحطاط

دوره انحطاط یا عصر ترکی، این عصر با سقوط بغداد به دست هولاکو در سال ۶۵۶ هجری / ۱۲۵۸ میلادی شروع می‌شود و با وارد شدن ناپلئون به مصر در سال ۱۲۱۳ هجری / ۱۷۹۸ میلادی به پایان می‌رسد و تاریخ نگاران ادبی این عصر را به دو دوره تقسیم کرده‌اند: عصر مغولی که با استیلای مغول بر بغداد در سال ۶۵۶ هجری / ۱۲۵۸ میلادی شروع می‌شود و با فتح مصر توسط عثمانیان در سال ۹۲۳ هجری / ۱۵۱۶ میلادی شروع و با حمله ناپلئون به مصر در سال ۱۲۱۳ هجری / ۱۷۸۹ سال میلادی به پایان می‌رسد.

درفترتی که سقوط بغداد، (ام المدائن عربی) ایجاد و تخت خلافت عباسی ویران گردید شاهد تغییرات هولناکی در جان عرب بود پس خلیفه به قربانگاه رانده شد در حالیکه مقهور و شکست خورده و اسیر بود وارکان قصرهای **بزرگ** فرو ریخت و دست مغول و ترک به میراث عرب دراز شد پس کتابخانه‌ها را آتش زدند و مدارس را تعطیل کردند و مردان علم را آواره کردند و قلمرو مغول از شرق از هند تا غرب به سوریه امتداد یافت و دول دریایی و سپس مصر و شام به روش خود رفتار کردند پس عثمانیان آمدند و نشانه‌های آنها را تا آسیای صغیر در مصر و شام و عراق و تونس و الجزایر **منتشر کردند** و جنگهای صلیبی را در شرق عربی دامن زدند و جامعه عربی را با یأس و نگرانی و تنگی معیشت و قهقرایی علوم و آداب و جمود فرهنگی روبرو کردند.

شعر در عصر انحطاط:

اما شعر در این عصر ضعیف و منزلتش به انحطاط کشیده شد ، ذوق صاحبان شد خاموش و شاعر جز تقلید کورکورانه که آنها را به تکلیف می‌کشاند کاری دیگر نمی‌کردند تا آنجا که می‌توانیم بگوییم شعر به ابتذال کشیده شد صرفاً صنعت لفظی که فاقد معنی بود باقی ماند . شاعر جز وزن هدفی نداشت و جز محسنات ساختاری را پا فراتر نمی‌گذاشت. پس زبان آنها به ضعف و بی‌اعتباری گرایید و اختلاط فصحا با اعاجم از حد گذشت و در این عصر شعرهایی مانند شعر بدوی (اصمعیات) و حورانی و مربع و مخمس و موشحات و ازجال و موالیا ظاهر شد که همان مذهب **سهل** است و از آنجا که شعر به شعر تعلیمی تمایل پیدا کرده بود علما انواع علوم را مانند نحو و صرف و بلاغت و فقه را به شعر سرودند مانند الفیه ابن مالک که در صرف و نحو است و موضوعات علمی شامل علوم و معارف پراکنده بود مانند دانشنامه صبح اعیان در **ساختار** الانشا از احمد بن علی قلقشندی در ۱۴ جزء و کشف الظنون فی اسامی الکتب و الفنون در ۲ جزء از حاجی خلیفه مصطفی بن عبدالله . مخفی نماند که وسیعترین کتب لغت مانند لسان العرب از ابن منظور و قاموس المحيط از فیروزآبادی در این زمان نوشته شد که این نشانگر آن است که حرکت جدیدی ظاهر شد که بعد به نوشتن کتابهای معجم انجامید.

امتیاز این کتابها آن است که وفایی به کتابهای عصرهای سابق کار نداشت و آن کتابهایی بود که نه ابداعی در آن بود نه ابتکاری، فقط نقل و روایت و جمع‌آوری شده بود یا خلاصه کرده و حاشیه برداری و تفصیل کتابهای قبلی بود این خصوصیات عمومی رایج در بیشتر ادب عربی در خلال عصرهای انحطاط بوده است .

نقد در عصر انحطاط:

اما نقد ادبی، با افول خورشید عصر طلایی در پی تجزیه وطن عربی و سیطره دولتهای بیگانه بر آن و جنگهای پی در پی و سوزاندن کتابخانه‌ها و تخریب مدرسه‌ها طبیعی است که نقد از پیشرفت و بالندگی متوقف شود، بنابراین حرکت شایسته‌ای که قابل ذکر باشد یا تغییر چشمگیری در نقد ادبی در این عصر نمی‌یابیم چه در شرق و چه در غرب، هرچند ابن خلدون احکام و آرایه‌های نقدی در این زمینه دارد مانند داوریش در قضیه لفظ و معنی و مطبوع و مصنوع و انتحال شعر، البته او نقد ادبی را بهبود نبخشید و به آنچه ناقدان سابق توجه کردند نیز توجهی نکرد و در آن راه به کوششهای ادیبان ناقد سابق نیز توجهی نداشت.

عصر جدید یا عصر رستاخیز یا عصر نهضت جدید یا اخیر:

عصر اخیر در ادب عربی به نظر بسیاری از مورخان ادیب با حمله فرانسه به مصر در سال ۱۲۱۳ هجری / ۱۷۹۸ میلادی شروع شد یا با خروج فرانسویان از آن در سال ۱۸۰۱ میلادی که نظر بعضی از آنهاست یا در اواخر قرن نوزدهم به رهبری محمد عبده رهبر نویسندگان عرب در نثر و به رهبری محمود سامی بارودی رهبر نوآوران در شعر آغاز شد.

به نظر من اختلاف موجود بین مورخان به آن ریشه‌هایی بر می‌گردد که ناپلئون با ورودش به مصر در سال ۱۷۹۸ ایجاد کرده یا آن بذرهایی که محمد علی پاشا بعد از آنکه حکومت عثمانی او را والی مصر کرد در سال ۱۸۰۵ بعد از خروج فرانسویان پاشید.

آن بذرها همچنان زیر خاک بود و جز بعد از ظهور و درخشش شناخت و فراهم شدن وسایل نهضت علمی و فرهنگی رشد نکرد که علما و شعرا را به پیشرفت وادار کرد این گیاه در رشدش زمان به زمان لحظه به لحظه بزرگ شد و شکوفا شد هنگامیکه اهداف و معانی جدیدی در آن راه یافت با کمک گرفتن از میراث عربی قدیم از جانبی و گشودن درهای جهان شرقی به جهان غربی و انتقال علوم و فرهنگش از جانبی با استعانت از عوامل و وسایلی که آن را ادبا وسایل نهضت ادبی در عصر جدید نامیدند شکل گرفته که آن عبارتست از :

وسایل نهضت عربی در عصر جدید:

۱- اتصال شرق با غرب: همانا هیئتی علمی که همراه ناپلئون هنگام همجوش به مصر بودن شرقیها را از خواب عمیقشان بیدار کردند و در برابر آنها پنجره‌ای گشودند و آنها را از آنچه غربیها از علوم و معارف داشتند آگاه کردند، آن علوم و معارفی که با آنچه در الازهر می‌آموختند مختلف بود.

لازم است که اعتراف کنیم همان‌طور که جرجی زیدان و ادبا غیر او اعتراف می‌کردند که ناپلئون با حمله‌اش حمله‌ی علمی کرده است زیرا دانشمندانی که با او بودند از مهندسان ، پزشکان ، مورخان ، ستاره‌شناسان ، ریاضی‌دانان ، شیمی‌دانان و طراحان تخم و بذر فرهنگ و اصلاح اجتماعی و رشد فکری را در سرزمین مصر افشانند، پس دو مدرسه برای آموزش فرزندان فرانسوی که در مصر به دنیا آمدند تأسیس کردند دو روزنامه منتشر کردند و تئاتری برای نمایش و مجمعی علمی و کتابخانه و چاپخانه‌ایی با حروف عربی و لاتینی و یونانی و کارخانه‌های شیمیایی و رصدخانه و محلهایی برای طراحی و نقاشی ایجاد کردند، این مکانها به آگاهی فرزندان مصر از نادانی و تنبلی انجامید و شروعی برای حرکت فرهنگی و فکری آنها شد.

۱- هیئتهای مصری: هنگامی که محمد علی پاشا دید که در حمله‌ی ناپلئون اصلاح و آبادانی و دانش را بوجود آمده و متوجه شد که فرهنگ غرب و آبادانیش پایه‌ی علم آن است تصمیم گرفت که پیمانی با

اروپائیان برای کمک در به اصطلاحات ببندد برای همین هیئتی علمی از نخبگان جوان کشور را به اروپا فرستاد، و آنها در مدارس آنجا درس خوانده و فرهنگ غریبان را بررسی و اسرار آنها را کشف کرده و سپس به وطنشان بازگشتند، آنها آنچه از علوم و فنون در آنجا آموخته بودند به فرزندان وطنشان آموزش دادند.

اگرام این هیئتها ادامه پیدا کرد و به سایر کشورها فرستاده شد، که همین باعث شد مؤلفات فرنگیان در زمینه‌ی علمی و فنی از حقوق و علوم سیاسی، هندسه، جنگ، پزشکی، کشاورزی، تاریخ و ادبیات به وسیله‌ی این هیئتها به کشورهای شرقی منتقل شود. (از جمله مصر)

۲- *احداث مدارس*: قدم دیگری که مصریها در عصر جدید در ترقی کشور و فرهنگی کردن ملت برداشتند همان احداث مدارس بود. از مدرسه‌های ابتدایی تا مدرسه‌های عالی و دانشگاهها طبق نظام مدارس اروپا برای تعلیم علوم جدید به جوانان فرهنگی بود تا اداره کشور و رهبری ارتش را به عهده گیرد. در طلوع عصر جدید در مصر جز مدرسه‌ی الازهر مدرسه‌ای نبود و آن دو مرکز فقط برای تعلیم علوم عربی و دینی بود و تعدادی از نویسندگان برای آموختن قرائت و نویسندگی و حفظ قرآن کریم بودند. پس زمینه‌ی درس خواندن و آموختن در این مراکز محدود و تقلیدی بود به همین خاطر نوشته‌های ادبی و فرهنگی فقط بین بزرگان بود و غیر از آنها چه در ادب و چه در فرهنگ کسی بهره‌مند نمی‌شد.

سپس کشور به مدارس جدید احتیاج پیدا کرد به خاطر جو سیاسی که احوال سیاسی و زمینه اجتماعی آن را می‌طلبید این مدارس برای تنظیم لشکر، تربیت عمومی و حفظ و توسعه حکومت، فعالسازی امر تعلیم، اصلاح زندگی جدید، استخراج معادن و بهره‌وری از زمین و غیر آن تشکیل شد در عهد محمد علی پاشا ابتدا مدرسه‌ی نظامی در سال ۱۸۲۵ میلادی ایجاد و بعد از آن مدرسه‌ی پزشکی در سال ۱۸۲۸ و مدرسه‌ی زبان هم برای فارغ‌التحصیلان برای ترجمه‌ی متون ایجاد شد تا زمانی که آنها برای ترجمه درسها و ترجمه کتابهای پزشکی و نظامی به عربی احتیاج دارند استفاده شود. این حرکت فکری و فرهنگی استمرار یافت تا اینکه مدارس ابتدایی و عالی برپا شد و مدارس حکومتی مکان مؤسسه‌ی قدیمی مخصوص شد که معروف به کتابتیب است و تأییدی برای کامل شدن راه مدرسه‌ی جدید بود. پس مجلس شورای عالی تأسیس شد و از آنجا که دیدگان برای تحقق بخشیدن آرزوهای کشور به تعلیم پیشرفته به تأسیس دانشگاهها چشم دوخته بودند پس از گروهی از استادان متخصص اروپا برای طرح نشستهای علمی دعوت گردید.

البته پوشیده نیست که یکی از نقشهایی که مدارس و دانشگاهها بازی می‌کرد ترقی مردم و زنده شدن آرزوهایشان و گسترش فرهنگ و رابطه فرهنگ شرقی به فرهنگ غربی بود و آن از برکت نهضت انتقال و ترجمه بود.

۳- *صنعت چاپ*: چاپ با حروف یوهان گوتنبرگ آلمانی در قرن پانزدهم اختراع شد و اگر چه صنعت چاپ در اصل واقعاً قدیمی است و شرقیها قدیمی‌ترین ملت بودند که به این فن می‌پرداختند اما صنعت چاپ با حروف قبل از قرن پانزدهم معروف نبود پس اختراع آن نقش بزرگی در پیشرفت ادبیات و فرهنگ و ترقی و فرهنگی شدن مردم داشت، همچنانکه ویل دورانت آنرا در تاریخش به عنوان یکی از عوامل قرون

وسطی به حساب می‌آورد و کسی نقش فعال آن را در انتقال افکار و گسترش فرهنگ و زنده کردن نوشته‌های قدیمی و چاپ کتابهای علمی و ادبی انکار نمی‌کند، اگرچه صنعت چاپ هنوز مجله‌ای را چاپ نکرده و روزنامه‌ای را منتشر نکرده است.

۴- *روزنامه*: همانا انتشار مطالب چاپی همچنانکه به آن اشاره شد به نشر روزنامه انجامید و اگر ظهور روزنامه در جهان به روزگاران قدیمی بر می‌گردد تا آنجا که جرجی زیدان آنرا به چینیه‌ها به عنوان قدیمی‌ترین ملت‌ها نسبت می‌دهد. آنها در سال ۹۱۱ قبل از میلاد روزنامه‌ای داشتند همچنانکه رومیها در سال ۶۹۱ قبل از میلاد از آن بهره‌مند بودند، البته شرق عربی روزنامه را بعد از حمله‌ی ناپلئون به مصر شناخت، انتشار روزنامه و نهضت روزنامه‌ای اثر فعالی در پاکسازی عقلها و تغذیه و مرتب کردن افکار و تربیت آن و برانگیختن روح آزادگی و متحد شدن افکار و ستیزه جوییها داشت همچنان نقش بزرگی در انتقال آثار فرهنگی و فکری از غرب و گسترش اسلوبهای نوشتن و اصلاح زبان نثری و شکوفایی فن مقاله نویسی که به انقلاب فکری نقدی انجامید داشت.

بنابراین مبالغه‌ای در سخن ما نیست که روزنامه مدرسه‌ی سیاری است که گوشه کنار کشور را در بر می‌گیرد همانطور که ما را زنده می‌کند همچنین گوشه‌کنار جهان را نیز زنده می‌کند مهم تر اینکه به مکان یا مرزی محصور نیست و افکار و نظرات و آموخته‌های مردم و فرهنگشان را منتشر می‌کند روزنامه برای مردم و مانند دانشگاه بزرگ و وسیعی که در آن بزرگ، کوچک، دانا، نادان، توانگر، فقیر، پیر و جوان درس می‌آموزند بوده است شاید عاملی که به شکوفایی روزنامه‌نویسی و پیشرفت سریع آن کمک کرد همان قدرتی است که آنرا وسیله‌ی فعال کردن همتهای نسل جدید به طرف حرکت رستاخیز جدید باشد.

۵- *ترجمه و تألیف*: از عوامل اصلی مؤثر در نهضت جدید و زنده کردن آداب زبان عربی همان حرکت ترجمه است که در این زمان فعال است، ادیبان به انتقال علوم غربی و آدابشان و میراث جهان به ادبیات عربی جدید اقدام کردند و شاید پیشرفته‌ترین چیزی است که به این کار فرهنگی اقدام کرده‌اند همچنانکه جرجی زیدان می‌گوید: جبرائیل مخلع متوفی سال ۱۸۱۵ گلستان سعدی را به عربی ترجمه کرد و آنرا سلیمان بستانی به وزیر بازرگانی عثمانی الیاده هومیروس هدیه داد که همین به گسترش افقها در برابر ادبای عرب و مطلع کردن غرب به میراث فکری عرب و ادبی انجامید و که غریبها در پژوهش آثار و منتشر کردن مشترکات اقدام کردند.

ادبیات در دوره جدید:

استعمار، شرق را از خواب عمیقش بیدار کرد و آگاهی ملی به آنها داد و چشمانش را بر حقوقشان بازترکرد و آثار فکری و فرهنگی بارزی در شرق بر جای گذاشت. ادبیات همراه با پیشرفت تمدن رشد کرد و گام به گام با پیشرفت علوم جلو رفت. این پیشرفت منتهی به تشکیل جو فکری مناسب با جو فرهنگی جدید شد که در

صدد پیوستن فرهنگ شرقی با تمدن غربی بود و همچنین می‌بینیم گرایش‌های مختلفی در عالم فکری بوجود آمد که کشمکش بین قدیم و جدید را در پی داشت. و اینک به بیان آن- به طور اجمالی- می‌پردازیم.

الف) گرایش ادبی محافظه‌کار

در این دوره نزاع و درگیری بین قدیم و جدید بوجود آمد، یعنی درگیری میان طرفداران قدیم(کسانیکه دوستدار تطوّر نبودند) و طرفداران جدید(کسانیکه از این تطوّر استقبال می‌کردند)، گروهی از ادباء به گذشته با فرهنگ غنی، گرایش داشتند و می‌خواستند کارشان بر بنیان و اساس ادبیات قدیم استوار باشد، با اعتقاد بر اینکه ادبیات نوین، باید در چارچوب ادبیات قدیم حرکت کند، بنابراین عزم خود را برای احیاء علوم لغت و ادبیات قدیم و اسالیب قدیمی جزم کردند، آنها از آنچه ادب عربی در عصر انحطاط، از تقلید و صنعت و تکلف، فراگرفته بود، رهایی یافتند و در پی برگرداندن ادب به ادب آزاد از آرایه‌های ظاهری، از احساس ملتشان، برآمدند که هم رنگ عربیت داشته باشد و هم با محیط و زمان هماهنگ باشد. بویژه این هماهنگی از لحاظ سیاسی باشد، از این رو روش جدیدی یعنی کلاسیک نوینی جدید در ادب عربی چه در شعر و چه در نثری بوجود آمد.

ب) گرایش تجدید در ادبیات جدید

ادبیات عربی به دنبال آگاهی اجتماعی و تحولات روحی بر زندگی مردم بعد از ارتباطشان با نمود فرهنگ جدید کم کم شروع به دور شدن از اصول قدیم خود نمود، ادباء به جنبه‌های اجتماعی و انسانی در ادب توجه نمودند و ادب آئینه‌ای شد برای جامعه و چراغی برای از بین بردن تاریکی و ظلمت، دوری از فساد و لهو و لعب بیهوده مبدل شد نویسندگان و ادیبان خود را به سمت ادب اجتماعی با زبانی نو آنهم برای بیان آلام و بیماری‌های اجتماعی ملزم نمودند و آن را از دربار امیران و ثروتمندان به سوی خدمت به ملت و دفاع از حقوقشان و توجه به منافع آنها سوق دادند در این مکتب ادیب خودش را وقف جامعه می‌داند و برای حل مشکلات آنها تلاش می‌کنند و از جامعه تأثیر می‌پذیرد.

در نتیجه گرایش‌های مختلفی مانند: گرایش قومی، دینی، فنی و ... بوجود آمد که ادیب تمام خواسته‌هایش را در آن منعکس کرده و احساسش را نسبت به وطن و ملتش بیان داشت در این گرایش از لحاظ قالب شعری به گوناگونی قافیه و تقسیم تفاعیل(قصایدی می‌سرودند بدون رعایت یک قافیه واحد در سراسر آن، بلکه آن را به قطعه‌هایی که هر یک قافیه‌ای جداگانه داشت تقسیم می‌کردند) آنها به گسترش بحرهای

شعری پرداختند؛ هم چنین از لغات دشوار قدیم و استعارات تقلیدی دوری گزیدند و کتاب‌های شعری جدید ابداع نمودند. در پی این تلاش‌ها و تحولات، شعر آزاد بوجود آمد ولی برخی از اصول عروض قدیم (که بر اساس تکرار یک تفعیله می‌باشد) را حفظ کردند، پس از چندی رقیب جدیدی برای شعر آزاد، معروف به شعر منثور^۱ و نثر شعری^۲ بوجود آمد و این نوع از شعر بطور کلی از قیود عروض قدیم رهایی یافته است.^۳

نقد ادبی در دوران جدید:

چون ما دیدیم که برای ادب، اعتبارات متعدد و اختلاف روشهای نوین و تقلیدی در این زمان وجود دارد پس رواست که بگوئیم انتقاد کنندگان معاصر تماماً برای نقد از درجه اهمیت در توجیه کتاب، شعرا و قاریان شناخت دارند همانطور که می‌دانند نقد دارای اصول علمی و راههای منطقی است.

- شعر منثور: سبکی از کلام بین شعر و نثر می‌باشد که با نثر به جهت آهنگ و موسیقی آن متفاوت است با^۱ عباراتی منظم و دارای نظم و ترتیب شعری و با شعر به جهت نداشتن وزن و قافیه، و شعر منثور دارای اصل قدیمی است همچنان که در مقامات بدیع الزمان همدانی و حریری و نامه‌های خلفای عباسی می‌بینیم.

- نثر شعری: این نثر به سبک زیبا متمایز است و محسنات لفظی و مجاز و اوزان هماهنگ رایج در شعر در آن^۲ به کار برده می‌شود و در نثر ادبی مانند آن را در مقامات همدانی و از جمله در مقامه قریضیه آن می‌یابیم مانند گفته او در مورد زهیر: "نظرات در مورد زهیر چیست؟ گفت: در عمق شعر فرد می‌رود و جاذبه مسحور کننده خاصی در کلامش وجود دارد" و سجع، نقش مهمی در قدرت شاعری و نثر فنی عربی ایفا کرده همانطور که در مثال قبل می‌بینیم.

- سوالاتی جهت بحث و گفتگو^۳

(۱) نقش روزنامه نگاری را در فرهنگ ملت شرح دهید؟

(۲) در رابطه با تطوّر وزن‌های شعری در مرشحات و شعر آزاد بحث کنید؟

(۳) فن مقاله چیست؟

(۴) گرایش‌های ادبی در عصر جدید چیست؟

(۵) پدیده صراع بین قدیم و جدید را در ادبیات شرح دهید؟

جز اینکه نقد ادبی در این دوران چون به بعضی از قضایای فرهنگی، فکری و روش‌ها مرتبط است از این رو از این مشکل ادبی نجات نیافته، پس ناقد باید قضیه‌های انتقادی و فکری گوناگون در ادب و فرهنگ، فکر، سیاست، دین و اجتماع را بررسی کرده و میان دعوت بر محافظت بر میراث قدیم یا به سوی حرکت جدید و میان دفاع از ادب اسلامی و اخلاق و سنت‌های اجتماعی و موارد قطعی تمدن اسلامی و تدریس رجال و شخصیتها و میان مقاومت افسار گسیخته غربی یا به زانو در آوردن ادب برای نوگرایی و کنار گذاشتن و حمله بر ادب شرقی و دعوت به سوی آداب غربی و رواج دادن افکار آنها واقف گردد، سپس بر معرکه‌های ادبی که منجر به ظهور ۲ مدرسه مهم و اساسی در نقد حدیث شده وارد شود همچنانکه در ادب این کار صورت گرفت.

مدارس و مکاتب انتقادی

۱- مدرسه انتقادی تقلیدی

مدرسه‌ای که مواجه با نقد میراث قدیم گشته و همچنان بر تجدید در ادب که ادب قدیم را با عظمت و شکوه می‌بیند می‌تازد. افراد این گروه ناصیف یازجی (۱۸۷۱-۱۸۰۰) و احمد فارس شدیاق (۱۸۸۷-۱۸۰۴) و ابراهیم یازجی (۱۹۰۶-۱۸۴۷) و جرجی زیدان (۱۹۱۴-۱۸۶۱) و غیر اینها از کسانی هستند که به قضیه‌های لغوی در درسهای انتقادی خود همت گمارده‌اند، طه حسین در مورد اینها می‌گوید: اینها یاران قدیم و قدما هستند که هیچ‌گاه لغت اجنبی را اظهار نکرده‌اند، الازهر و دارالعلوم اینها را رشد داده و رابطه بین اینها و بین حدیث قطع گردیده است.

۲- مدرسه انتقادی جدید

مدرسه‌ای که با رویکردی تجددگرایانه و نوگرایانه آغاز گردیده و صاحبان آن معتقدند که ادبیات بر نیاز محسوس بین هنرمند و جامعه آگاهی دارد برای همین ادیب باید قادر باشد عواطف مردم و ادراکات آنها را تعبیر کند شاید آنچه موجب هوشیاری آنها در این مقام شده نگرانی آنها است که ناقدرا شگفت‌زده و البته موجبات شگفتی توده مردم را نیز فراهم آورده است. و از این رو آنها خواسته آن هستند که در اساس نقدی از راههای متحجرگانه آزاد شوند و برای مردم راههای جدیدی پیشنهاد داده‌اند تا افکار نقدی تقلیدی را با آراء نو مخلوط کرده تا نقد بیشترین تازگی و وسیع‌ترین جولانگاه را در اختیار داشته باشد.

افراد این مدرسه را می‌توان به روحی خالدی (۱۹۱۳-۱۸۶۴) و ویکتور هوگو و قسطاکی حمصی (۱۹۴۱-۱۸۵۸) و سلامه موسی (۱۹۵۸-۱۸۱۷) مثال زد.

سلامه موسی فرق اساسی بین ادب قدیم و جدید را در گرو وظیفه ادب اجتماعی می‌داند. او ادب قدیم ادب لذت و روان و بهره‌مندی دانسته در حالی که ادب جدید را که پیام اجتماعی و انسانی است که مردم را به

سوی آن می‌خواند و اینجا عده‌ای از این گروه در انزوای ادب قدیم و اسلوب‌های آن زیاده‌روی کرده به طوری که از آداب اجنبی شگفت‌زده شده‌اند. طه حسین در مورد اینها می‌گوید اینها کسانی هستند که از یاران جدید بهره‌مند گشته کسانی که تمدن جدید آنها را به فتنه انداخته و مدارس اجنبی را به وجود آورده تا ارتباط بین آنها و بین قدیم کاملاً قطع گردد.

نقد ادبی در دوره معاصر

با وجود گرایش‌های متعدد و اختلاف بین متجدد و محافظه‌کاران و آگاهی ادیبان در این دوره شایان ذکر است که ناقدان معاصر همگی به اهمیت نقد در راهنمایی نویسندگان، شاعران و خوانندگان آثار پی برده‌اند همانگونه که دریافته‌اند که نقد دارای اصول علمی و راه‌های روشنی است.

از آنجا نقد ادبی در این دوره به برخی مسائل فکری و فرهنگی، مذاهب و جریان‌ات مرتبط می‌پرداخت اما با این وجود از آن کشمکش ادبی که قبلاً ذکر شد. رهایی نیافت و ناقد به بررسی مسائل نقدی و فکری مختلف در زمینه ادب، فرهنگ، فکر، سیاست، دین و اجتماع می‌پرداخت و از یک طرف میان دعوت به پایبندی به اصول قدیم یا تجدد خواهی میان دفاع از ادبیات اسلامی، اخلاق آن، سنت‌های اجتماعی، آثار تمدن اسلامی و بررسی عقلانی طرفداران و افراد شاخص آن واز طرف دیگر میان مقاومت جریان غربی یا پیروی از ادبیات جدید و غربی شدن و مخالفت با ادبیات شرقی و دعوت به آداب غربی و ترویج مذاهب آن، سرگردان بود در نتیجه این مبارزات ادبی همانند مدارس ادبیات منجر به پیدایش دو مدرسه اصلی در نقد جدید شد.

مدارس نقدی

۱) مکتب نقد تقلیدی (کلاسیک)

این مکتب نقدی به سمت نقد قدیم، وابسته مخالف با نوگرایی در ادبیات پیش می‌رفت و به ادبیات قدیم دعوت می‌کرد. از این مکتب ناقدانی پدید آمدند که به آثار قدما می‌پرداختند و آنها را بررسی می‌کردند و در صدد احیاء اصول و عقایدی بودند که قدما، در شعر و ادب بنیان نهاده بودند مانند ناصیف یازجی و احمد فارس شریاق و ابراهیم یازجی و جرجی زیدان و تعدادی دیگر که نقد ادبی آنها بیشتر جنبه لغوی داشت. و طه حسین در مورد اینان می‌گوید: "اینان همان طرفداران سبک قدیم هستند که از ادبیات غربی به هیچ عنوان در آثار آنان ظاهر نشده اینان در الأزهر و دارالعلوم رشد یافتند و ارتباط آنها با غرب قطع شد"

۲) مکتب نقد جدید

گرایش این مکتب به سمت تجدد است، طرفداران این مکتب بر این اعتقاد بودند که ادب باید با اجتماع رابطه نزدیک داشته باشد و ادیب قادر باشد عواطف و احساسات ملت را بیان کند و ناقد نیز در این بیان با او شریک باشد آنچه آنها را به این سمت سوق شگفتی و توجه مردم به آثار بوده ناقد هم به همان احساسات توجه داشت، بنابراین تلاش میکرد بررسی‌های نقدی را از روش‌ها و قواعد خشک‌هایی دهد و در نقد نوآوری بیشتر شود به شکلی که در آن افکار تمدن تقلیدی با آراء جدید آمیخته و در این مکتب نمودار شد در بین افراد طرفدار علم و فرهنگ از نسل جدید که از فرهنگ‌های بیگانه تأثیر گرفته بودند (کسانی که دوست داشتند بین متجددین زندگی کنند) مانند حسن توفیق العدل با دو کتابش به نام *سیاسة العدل* در تشقیف العقول و تاریخ آداب اللغة العربیه **را می توان ذکر و یا** روحی خالیدی در کتابش به نام *تاریخ علم الأدب نزد غربی‌ها و عرب و ویکتور هوگو و قسطاکی و الحممی* در کتابش "المنهل الورد" در علوم انتقاد و سلامه مرسی در کتاب "الأدب الشعب" و نیز از این دسته اند. سلامه موسی تفاوت اصلی بین ادب قدیم و جدید را در وظیفه ادبیات اجتماعی می‌داند و ادب قدیم از دیدگاه او همان ادب لذت، سرگرمی و خوشی است. او می‌گوید: می‌خوانم تا لذت ببرم، من امیر یا ملوک الطوائف، یعنی شعر ابونواس را می‌خوانم تا لذت ببرم اما در آن چیزی نمی‌یابم که ضمیر ادبی مرا تحریک کند، ادب جدید در نظر سلامه موسی دارای رسالت اجتماعی و انسانی است که مردم را به آن فرا می‌خواند، و می‌گوید: ادبیات جدید ادب ایران و ملوک الطوائف نیست بلکه آن ادب میلیونی از ملت‌هاست و آن ادبیات ملت است ادبیات مبارزه برای تعمیم دادن خیر و مساوات بین زن و مرد و محقق نمودن عاطفه انسانی است."

عوامل نقد حدیث

عواملی نقد حدیث رابه جریانات فکری جدید سوق داد لازم است نظرات و دیدگاه‌هایی را بررسی کرد که از طرف شاعران و نویسندگان به توانگر شدن و بی‌نیازی زندگی فرهنگی کمک کرد و از طرفی ناقدان را به نتیجه گیری برخی اصول و مفاهیم از بررسی‌های نقدی و گردآوری و دسته‌بندی جریانات نقدی تشویق می‌کرد. این عوامل عبارتند از:

بعد از آشنا شدن مشرق با روش های نقد غربی ناقدین دریافتند که نقد دارای اصول ، روش ، مقیاس های علمی دقیق و قواعد فنی است . و همین نکات که تأثیر بسزایی در کشف علل و اسبابی که حد و مرز نقد به واسطه آن مشخص می شود . داشت آن اصول و قواعد و فنون به واسطه این ارتباط به ادبیات عربی راه یافت همچنانکه محمد امین در سخنش به آن اعتراف می کند: "آیا شایسته نیست که ما با صراحت اقرار کنیم که در ادبیات عربی اسالیب نقدی صحیحی در آداب ملت های شرقی یافت نمی شود؟" و دکتر طه حسین، ناقد بزرگ، صاحب کتاب "الأدب الجاهل" در کتابش اقرار کرده به اینکه من در این زمینه از روش محدثین، کسانی که به علم و فلسفه می پرداختند، پیروی می کنم و می خواهم که در این زمینه یک روش فلسفی که دکارت در مورد جستجو از حقیقت اشیاء در اوایل عصر جدید به آن پرداخت، پیروی کنم."

ب) پیشرفت علوم

علم، امروزه پشتوانه یک ناقد است هرچه که ناقد در بررسی های نقدی اش بتواند اصول و معیارهای علمی را کشف کند از جمله در زمینه علم اجتماع و تاریخ و فلسفه و علوم دیگر همچنین ناقد می تواند به ارتباط بین ادبیات و شعر و محیط اجتماعی و شخصیت ادیب پی ببرد. و نتیجه ی ادبیات و فن ادبی را بر پایه علم روانشناسی و جامعه شناسی بررسی کنند بین ابداعات ادبی و فنی با عوامل محیطی و تاریخ فرهنگی و غیر از آن ارتباط برقرار کرده و این بدین معنی است که یک پدیده و اثر ادبی با عوامل اجتماعی و فرهنگی در ارتباط است . از این بررسی نقدی می توان فهمید که هنر و ادب یک واکنش و عکس العملی در مقابل عوامل اجتماعی است و در بررسی های علمی در زمینه جامعه شناسی و روانشناسی و دیگر علوم تأثیر پذیرفته قابل مشاهده است . همچنانکه عباس محمود عقاد در کتابش "شاعر غزل عمر بن ربیع" به این پرداخته و اثبات کرده که محیط مرفه حجاز این نوع از غزل را می طلبید به همین خاطر عمر بن ربیع به این نیاز پاسخ داد.

ج) روزنامه

برکسی پوشیده نیست که روزنامه در بررسی نقد ادبی معاصر و پیشرفت و تطور آن تأثیر بسزایی داشته است چراکه روزنامه میدانی برای تمرین نویسندگان و رقابت ناقدان برجسته و خوب بوده . علاوه بر اینکه نویسندگی ادبی را به اصل و اساس خود برگرداند و علم مقاله ادبی را ایجاد کرد و سپس این فن متنوع

شد و به دست نویسندگان شکوفا گشت تا اینکه روزنامه توانست بعد از شکوفا شدن فن مقاله مقام گرایشات نقدی را در بر بگیرد. طوری که اکثر روزنامه نگاران صفحاتی از روزنامه هایشان را برای نشر مقاله‌های نقدی اختصاص می‌دادند که در آن همراه با تعلیم و تفسیر، زبان‌شناسی و نقد لغوی منحصر به خود را منتشر می‌کردند ممکن بود یک مورخ نقد تاریخ را و ادیب نقد ادبی خود را ارائه می‌داد که از یک طرف باعث می‌شد میدانی برای تبادل آراء شود از طرف دیگر عاملی می‌شد که آراء را به همه کشورها منتقل می‌کرد و در پرورش ذوق و استعداد مردم و اینکه استعدادشان را به منصفه ظهور گذارند مؤثر بود همچنین فرهنگ نقدی بین عامه افراد فرهنگی جامعه و دانشمندان بوجود آمد.

د: تعدد وسایل نوشتاری و چاپی

ما در آنچه که گذشت از چاپ و اثر آن در دگرگونی ادب سخن گفتیم و سزاوار است که اشاره کنیم به چاپ خزائن دست نوشته‌ها را در برگرفت و به تحقیق در میراث ادبی و لغوی و تحقیق نصوص و نشر آثار ادبی در پرتو روشهای گفتاری متأثر از روشهای مستشرقین کمک زیادی کرد و کتب در دسترس اکثر مردم قرار گرفت.

هـ بی‌طرفی

واقعیت این است که وسعت عرصه‌ی بی‌طرف بودن در گفتار و نوشتار از خصوصیات است که واجب است هر نقادی در هر عصری از آن برخوردار باشد. لازمه‌ی نقد شجاعت ادبی و جرات زیاد است تا نقاد از جاده راستگویی منحرف نشود، زیرا مدارا در نقد ادبی جایگاهی ندارد. کشورهای عربی بعد از انقراض دولت عثمانی آزاد شدند و خورشید حرکت ادبی طلوع کرد و به سوی احیای شعور قومی و اصلاح ادب ملی شناخته و آشکار شد. در ادامه‌ی این موج ادبی جدیدی در نقد، که در آن ظاهر سازی و مدارایی دیده نمی‌شود رشد کرد و در هیجان به وجود آمده راه‌های تحقیق علمی، دفاع و تحلیل فنی و ادبی به دست آمد.

امواج نقدی معاصر

از کسانی که این موج را شدت بخشیده یازجی پسر شیخ ناصیف است. زیرا نقد لغت از دوست‌داشتنی‌ترین گفتارهای حکمت‌آمیز و بدیع‌ترین اثر به حساب می‌آید. در مورد توجیه نویسندگان نهضت، مثل کلام صحیح و درست برطرف کردن اشکالات اسلوب عربی و تبدیل لغت به مناسبت عصر و حرکت نهضت رو به جلو یازجی را در این امر احمد فارس الشدیاق یاری کرد که او هم از مصلحین بزرگ در نهضت ادبی به شمر می‌آمد او به نقد معجم‌های عربی روی آورد و کتابش را پژوهشی بر قاموس قرارداد و قاموس فیروزآبادی را در آن به کار برد و قاموس را نقد کرد، نقد لغوی این کتاب را نیز در سه بخش جمع کرد.

مقدمه و خاتمه و مابین آن دو مجموعه‌ای از نقدهای لغوی است.

۲- موج تاریخی:

در این موج ناقد اثر ادبی و ارتباط آنرا با زمان خود دنبال می‌کند و به انتقال اثر در گذر زمان عصرها می‌نگرد و با اثر در عصرهای مختلف آن حرکت می‌کند و پدیده‌های ادبی و تالیفات را تعبیر و تصحیح می‌کند با شرح نظرات آنها و جهت‌گیری‌های آنها و روشهای آنها گویی که ادبیات پدیده تاریخی یا محصول فاصله زمانی معینی است. ناقد از اسبابی که ادیب با تالیفش به آن پرداخته، بحث می‌کند و ادبایی را که تحت تاثیر از گذشتگان گرفته‌اند را مورد بررسی می‌دهد. همانطور که تاثیرشان در آینده‌گان را مورد بررسی قرار می‌دهد، یا به تأثیر اجتماعی ادیب در جامعه و اجتماع می‌پردازد در آرایش ثمره جامعه‌اش و همچنین بررسی زندگی ادبا موجب فهم بهتر آثار ادیبشان می‌شود برای همین به اثر گذاری عوامل پیرامون و خارجی که در آثار ادبی نقش داشته از حیث زمانی و مکانی می‌پردازد. ممکن است که بگوییم ناقد در این نوع نقد اهتمامش از جهت تاریخی بیشتر از اهتمامش در جهت‌های زیبایی‌شناسی و فنی است.

برای همین ناقد مانند یک مورخ ادبی عمل می‌کند از جمله آنها احمد امین (۱۹۵۴-۱۸۸۶) در کتابش فجر اسلام) و طه حسین در کتابش (ادب جاهلی) است. ما الان به بارزترین پژوهشگر این موج، طاها حسین می‌پردازیم.

طاها حسین:

شاید طه حسین از بارزترین پژوهشگران این نوع نقد باشد او در صدد بر آمد تا بررسی‌های ادبی را به سوی روش علمی متوجه کند. او بر اثبات موضوعی اثر با دقت عمل میکرد برای همین تاریخ نقدها،

احزاب و راویان را بررسی کرد و روش قدما و مقایسه‌های علما در تقسیم تاریخ ادبی را مطابق با عصرهای سیاسی نقد کرد و هر آنچه در مقابل عقل ثابت نمی‌شود را قویاً کنار گذاشت، نقد ادبی او از طریق شک متأثر از روش دکارت رشد می‌کرد همانطور که به آن اعتراف هم می‌کرد تا خلط‌هایی را که معتقد بود عرب گریبان گیر آن است کشف کند تا تاریخ عرب را از اوهام و افسانه‌ها نجات دهند، او توانست راهی باز کند که با آراء و ابداعاتش راههای وسیعی را مقابل منتقدین قرار دهد. (مخصوصاً در دو کتابش سخن چهارم و ادب جاهلی)

کتاب ادب جاهلی طه حسین

کتاب کم حجمی است که مؤلف آن، عقاید بزرگی را به صورت باب‌بندی در ۷ باب در آن قرار داده و هر یک از آن باب‌ها را به نام کتابی نامگذاری کرده است.

باب اول که همان کتاب اول است را به ادب و تاریخ و نقد معیارهای به کارگرفته در دوران‌های مختلف ادبیات تخصیص داده است.

در باب دوم به نادانان و یا لغت و ادبیات مربوط آنها پرداخته است

باب سوم به ابزارهای گروههای شعری پرداخته است او همچنین هر بابی را مختص به موضوع قرار داده آنچه که در اینجا مهم است تلاش کرده تا روش ادب جاهلی را بیان کرده و این که چه موضوع گروه شعری شامل ادب جاهلی می‌شده و در آنچه که از اشعار جاهلی و قدماء آنها به نظر می‌رسد را ذکر کند همچنین نظرات آنها در مورد تاریخ عرب سیاسی و اجتماعی و دینی را هم بیان کرد.

الف- ادب جاهلی نظیر زندگی اجتماعی و عقلی جاهلی نیست همانطور که قرآن بیان کرده و می‌گوید هرزمان که خواستی زندگانی جاهلی را بفهمی، بدان راهی را که امرئ القیس، نابغه، اعی، زهیر، قسّ بن ساعده و اکثم بن صیفی پیموده‌اند را نمی‌پیمایم چرا که به آنچه که به آنها نسبت داده شده نیست اطمینان و همانا راه دیگری را طی می‌کنم راهی که به صراحت شکی در درستی آن نیست و راه قرآنی را درس می‌دهم چون قرآن راستگوترین و آینه دوران جاهلی است.

ب- در نظر طه حسین این ادب جاهلی لغت جاهلی مثال زده نمی‌شود زیرا آن لغت قحطانیان است که مربوط به لغت غرب جنوبی و نیز لغت عدنانی است که لغت غرب شمالی است.

با اینکه دو لغت متفاوت هستند و یک لغت بحساب می‌آیند، او می‌گوید: راویان اتفاق نظر دارند بر اینکه قحطانیان از آغاز خلقت به سبک عربی خلق شده‌اند همانطور که عرب عدنانیان عربی اکتسابی هستند که به لغت دیگر که عبارت از عبرانی و یا کلدانی است تکلم می‌کنند. سپس لغت عربی را فرا گرفته‌اند پس لغت آنها از همان ابتدا از سینه‌ها محو شده و لغت دوم که استعاری است ثبوت پیدا کرده است. اینها متفق هستند که عدنانیان که لغات آنان قرصی است نسل آنها به اسماعیل فرزند ابراهیم می‌رسد و اینها حدیثی را نقل کرده‌اند که ریشه این نظریه است و خلاصه آن این است که اول کسی که به عربی تکلم نمود و لغت پدری خود را فراموش کرد اسماعیل بن ابراهیم است.

بنابراین روایان تماماً بر این کلام اتفاق دارند همانطور که بر مطلبی دیگر متفق هستند که بحث تازه‌ای را اثبات می‌کند و آن عبارت از این است که بین لغت حمیر (عرب قدیم) و لغت عدنان (عرب جدید) اختلاف زیادی وجود دارد و از ابی عمر بن علا نقل شده که می‌گفت: زبان حمیر و دورترین نقطه یمن امروز به زبان مانیست همانطور که لغت آنها لغت ما و عربی آنها عربی مانمی‌باشد. و ما زیاده روی نکرده و پاروی حق نمی‌گذاریم در زمانیکه انکار می‌کنیم آنچه به اهل جنوب مربوط می‌شود چه شعر و چه سجع و نثری که به لغت اهل شمال قبل از اسلام گفته شده است.

ج- همچنانکه ادب جاهلی به لهجه‌های عدنانیان مثال زدنی نیست چرا که بین عرب، وسایل ارتباط مادی و معنوی که بتوان یک لهجه واحد بدست آورد، وجود نداشته است. و ظاهر آن است که در قرائت‌های گوناگون قرآن با لهجه‌هایی یکسان است.

عاقلاًنه است که هر قبیله اعم از عدنانیان لغت و لهجه خاص خود را داشته باشند و از روش خود تبعیت نمایند و تفاوت در لغت‌ها و یا مغایرت لهجه‌ها در شعر قبیله‌های یاد شده قبل از اینکه قرآن لغت یکسان و لهجه‌های نزدیک به هم را واجب بداند آشکار بوده است و لکن ما چنین چیزی را در شعر عرب جاهلی نمی‌بینیم در صورتیکه اقتضا می‌کند در قرائت‌ها اختلاف در قرائت‌ها و تفاوت‌ها در لهجه‌ها ضروری باشد قبایل عرب که خصوصاً که تغییر حنجره‌ها و زبان‌ها را نداشته‌اند تا قرآن را قرائت نموده و یا همانطور که پیامبر و قبیله او قرآن می‌خواندند و مدو قصر و سکون آنرا مراعات می‌کردند، رعایت کنند.

اسباب نحل الشعر عند طه حسین

بعد از آنکه مولف به بیان ادله ضعف شعر رسید متوجه گردید که قداما عواملی را بر شعر تحمیل کرده و باعث ضعف آن شده که به آن پرداخت از جمله :

۱- سیاست: درگیری‌های سیاسی بین مکه و مدینه یا قریش یا انصار دشمنی به وجود آورد و این عصبیت سیاسی نقش واضحی در ضعف شعر نزد قریش و انصار بازی کرد و اگر پیامبر(ص) بعد از فتح مکه زمان زیادی عمر می‌کرد می‌توانست آن فشارها را محو کند اما مدت کمی پس از فتح مکه رحلت فرمود. این فشارها مجدداً ظهور یافته و فتنه بعد از اینکه خوابیده بود بیدار شد و مهاجرین از قریش و انصار از اوس و خزرج در خلافت اختلاف کردند که کجا باشد برای چه کسی باشد و پس از درگیری برای خلافت بین احزاب سیاسی هر یک از ان احزاب تلاش می‌کرد که قدمت خود را به رخ بکشد و به رسم جاهلی سعی داشتند تبار و بزرگی و قدمت خود را بیان کنند برای همین عصبیت و آنچه از منافع سیاسی به آنها متصل است از مهمترین عواملی بود که عرب بر ضعف شعر جاهلی تحمیل کرد پس طه حسین می‌گوید: (مورخ ادبی، هنگامی که شعری را می‌خواند که جاهلی نامیده می‌شود در مانده می‌شود و در درستی اش شک می‌کند یا وقتی می‌بیند اثر ادبی تقویت عصبیت یا تایید گروهی از عرب بر گروه دیگر است)

۲- دین: نظر طه حسین تأثیر تعصب دینی کم تر از منافع سیاسی نبود و نسبت آن در دوران جاهلیت و خصوصاً وقتی که بین مسلمین و اصحاب ملل دیگر مخصوصاً یهود و نصاریج‌دال در گرفت ضعف و رکود شعر به نسبت بر قبایل یهودی و نصرانی پدیدار شد. بخشی از این ضعف و رکود برای اثبات صحت نبوت و راستگویی پیامبر و تعظیم خانواده پیامبر به کار رفته درست این است که در قبول شعری که در آن تاثیر علاقات سیاسی آشکار شده احتیاط کنیم، در قبول شعری که در آن تاثیر علایق دینی آشکار می‌شود نیز احتیاط می‌کنیم.

سخن عجیب و کمیاب به روایان نسبت می‌دادند و توشه مشتاق‌ها و هزینه‌های سفر را تحمل می‌کردند و رقابت بین آنها به وجود می‌آمد.) این بود خلاصه آنچه در کتاب طه حسین در باب ادبیات جاهلی آمد. همچنین متوجه نوع بررسی ادبیات جاهلی و یا بررسی نقد تاریخی شدیم بدون اینکه به نظرات زیبایی فنی توجه شده باشد.

۳- داستانها

داستانها ارتباط مطمئن بین دین و سیاست است، مسلمانان قبل از دوران تدوین آن را مهم می‌شمردند چون داستان سرایان مسلمان همواره برای مردم در مساجد شهرها سخنرانی کرده و برای آنها دوران قدیم که بر عرب و عجم گذشته است را متذکر می‌شوند و آنچه که مربوط به پیامبران بوده و تفسیر قرآن، نقل سیره و روایت جنگها و فتوحات را بیان می‌کرده‌اند بطوریکه مردم قدرت از بین بردن خیال‌پردازی پیدا کنند.

خلفاء و شاهان خیلی زود از روی زیرکی ارزش **داستان‌سرایی** را خصوصاً از جهت سیاسی و دینی فهمیدند و مثل سرآیدن شعر وسیله‌ای سیاسی گردید.

گاهی از اوقات داستان‌سرایان قصه‌های خود را با شعر مزین نموده و جایگاههای گوناگون را در تصرف خود داشتند. به نظر طه‌حسین ما می‌توانیم با اطمینان بگوئیم که تاریخ نگار ادبیات عرب نزدیک بود که در جایگاه شک قرار گیرد. البته در مواردی انکار صریح صورت نمی‌گرفت خصوصاً در مواردی که شعر مربوط به اشعار نادانان می‌بود. و در واقع شهرها تفسیر یا تزیین برای قصه‌ای از داستانها یا توضیح اسمی از نامها یا شرحی برای یک مثل از مثلها بود.

۴- قبیله‌گرایی

حرکتی که غیر عرب برای مساوات و برابری قبیله‌ها به راه انداخت به ادعای اینکه عرب برتری بر عجم (غیر عرب) ندارد و درواقع توجیه‌گر ضد عنصر عربی بود، سپس قبیله‌گرایی از اشعار در جائی که پوششی برای غر ب باشد و عیب آنها را در نظر نگیرد جدا شد و عرب نیز از شعر برای ضعف و از بین بردن ارزش قبیله‌گری به پا خواست در این حرکت ابو عبیده معمر بن مثنی (۱۱۰-۲۰۹) برای قبیله‌گیری و جاحظ (۲۵۵-۱۶۳) عرب مثالی زدنی است.

۵- راویان

کسانی که خود را به جمع‌آوری شعر و حفظ و تدوین آن مشغول میکردند. تا نیاز مسلمانان به شناخت معانی الفاظ در تفسیر و قرائت تامین شود. اینها کسانی هستند که ادبیات عرب را برای ما نقل و تدوین نموده‌اند.

و چون بسیاری از راویان نقل روایت کار اصلی آنها و وسیله‌ای برای روزی خوردن بود درنقل شعر و ادب طفره می‌رفتند تا اینکه به دنبال این فترت ۲مدرسه به وجود آمد یکی در کوفه به سرپرستی حماد الراویه (ت ۱۵۶هـ) او کسی است که معلقات سبعة را جمع‌آوری کرده) و دیگری در بصره به سرپرستی خلف الاحمر (ت ۱۸۰هـ) پس اینها به تلفیق و جمع‌آوری گفتار پیشینیان به هر اندازه که دلشان می‌خواست پرداختند. این مطلب خلاصه‌ای از آنچه که طه‌حسین در کتاب الادب الجاهلی آورده بود. ما دیدیم که چگونه ادب جاهلی مورد کاوش و نقد تاریخی بود بدون آنکه از لحاظ فنی دیده شود.

رویکردهای نقدی در دوران جدید

هر انسانی آمادگی خاص در فهم و روش خاصی در درک کردن و ذائقه خاصی در صحت گفتار گفتن و داوری بر آن دارد و از آن جا که نقد با دیگر علوم اختلاف دارد و با تعداد موضوعات و هدفها زیاد می‌شود و بر یک روش باقی نمی‌ماند به همین خاطر آن نظرات در عصر جدید زیاد شدند و با توجه به زیادی ذائقه‌ها و طبع و سرشت‌ها ما دیدیم که از موارد مهم دادن نظرهای زودگذر بر نظرات نقدی پر اهمیت در جهان ادبیات جدید است ولی البته نیاز به بیان این نظرات جدا کننده نیست کننده کما اینکه بین این نظرات مرزهای مشخصی وجود ندارد و همیشه نکات برخورد وجود دارد. خصوصاً در بین طرفداران نظر زیباگرایانه تفاوتی با نظر طرفداران بلاغت نبود. یا نظر دور همان طور که مرز دقیقی بین نقد اجتماعی و متعهد وجود نداشت یا مرز دقیقی **بین اخلاقی** و نظرات مخالف آن نبود و اکثراً بین آن‌ها همکاری وجود دارد که انکار آن‌ها ممکن نیست.

۱- نقد تأثری یا نقش پذیر

نقش‌پذیری نوعی از نقد ادبیاز راه تأثیر ناقد است. او احکام عمومی نقد را ترک و متن را متأثر از تأثیر ذاتی و روش ظریف نوشته می‌داند. یاران این مدرسه معتقدند که معیار درستی اثر ادبی همان تأثیر و معیار امتیاز آن اثری است که بر شنونده می‌گذارد اینجا می‌بینید که ادب همان ارتباط بین نویسنده و شنونده است. همانا معیار سنجش مقایسه‌ای ممتاز بودن خود فرد است همان طور که منفلوطی در مقایسه زیبایی سخن می‌گوید احساس شخصی است را همان وسیله‌ی سنجش قرار بده که آن چه می‌شنوی را برای آراسته کند و به یک تعریف از تعریف زیبایی اعتماد نکن. به قانونی از قوانین توجه نکن صرفاً در هنگام نظرسنجی به طور مثال وقتی به جمال زنی زیبا می‌نگرید درجه‌ی زیبایی او را تشخیص می‌دهید» با احساس شخصی ات نیکو از آن چه از سخن نیکو به نظرت آمد و زشت شمار آن چه از آن زشت به نظر می‌رسیده کمک الهام بخشیدن احساسات اینجا متوجه می‌شویم که این روش نقد تلاش نمی‌کند که به قاعده‌های نقد متوسل شده تا به واسطه‌ی معیاری شناخته شده اثر آن را شرح دهد و از تأثیر و اشاره بین اثر ادبی درس داده شده و بین آن اثر را بررسی می‌کند در نظر محمد مندور هر نقد ادبی باید از تأثیر شروع شود او می‌گوید: تو از ذائقه‌ی شخصی بی‌بهره نیستی و تجربه برای ادراک حقیقت ادراک صحیحی است بذره‌های این روش نقدی در کارهای عباس محمود عقاد پدیدار است.

ابن رومی در کتابش (ابن رومی حیات من شعره) و طه حسین در «تجدید ذکری ابی العلاء» در مورد این روش نقد سخن گفته سعی می‌کنیم در بخش نقد اجتماعی که از چشم‌ها دور مانده آنرا مورد بررسی قرار دهیم.

۲- نقد اجتماعی

نظرات انتقادی که صاحبان آن متهم بودند به مشکلات برقراری ارتباط بین ادبیات و جامعه، آنها اعتقاد داشتند که اجتماعی را که در آن زندگی می‌کنیم با اخلاق و افکاری مشخص بوجود می‌آیند برای همین اعتقاد داریم که نقد اجتماعی مرجع حق و باطل و مرجع زیبایی و زشتی و ادب است درحقیقت تعبیری است که معتقد است از جمع شدن نویسنده با جامعه و جنگ و آتش در قوم و ملت یا تلاش استقلال طلبانه نظریات ادبی جدید ظهور می‌یابد و درگیری‌های نقدی و بحث‌ها پیرامون دعوت‌های اجتماعیناشی از این دیدگاه است. در این نظریه پدیده‌های اجتماعی در محیطی که نویسنده در آن بزرگ شده است بررسی و بازخوانی می‌شود. البته اشاره‌هایی زودگذری از برای این نظرات نقدی در کتاب شاعران مصر و نظریات اجتماعی آنان دیده می‌شود. این نظریه در کتاب‌های نقدی محمد مندور پیدا شد او در تعریف ادبیات که در نزد اروپائیان معروف است دیده می‌شود او می‌گوید (همانا ادبیات ، نقد زندگی است . و کلمه نقد در این تعریف از معنای اشتقاقی آن استفاده از فعل یونانی (کرینو) گرفته شده است. و معنای آن «یمیز» (جداکننده) است پس کلمه‌ی نقد اروپایی همان مشخص کردن مواد تشکیل دهنده برای آن چیزی که آن را نقد می‌کنیم و معنای اصلی آن داوری و درست و یا خوب بودن و بد بودن نیست . او تلاش می‌کند که تأثیرات تشکیل دهنده‌ی شخصیت نویسنده و ادیب را کشف کند و شاید این نظریه در نقد ادبی و پیدایش تعهد در ادبیات منجر شده است که این روش نقد در ادبیات ، ادیب میزان تعهد نویسنده را مورد ارزیابی قرار می‌دهد .

۳- نقد متعهد

نقدی که اثر هنری را براساس تعهد و آزادگی بررسی می‌کند و طرفداران این شیوه معتقدند که **رسالت هنر** دارای دو مبدأ هدفمند و انسانی است که برای دفاع از ارزش‌های اخلاقی ، ملی ، بومی ، سیاسی ، دینی و اجتماعی تلاش می‌کند مانند حقوق انسانی به آزادی‌های سیاسی ، عدالت و برابری و مانند آن که نقد قدیم از آن مستثنی است و نظریه‌های نقدی به آن شناخته نمی‌شود متفکرین تعهد در نقد بعد از این گفتند که ادبیات «نقد زندگی است» همان طور که سلامه موسی در (رساله‌ی ادب) توضیح می‌دهد با رفتار ش که ادبیات متعهد ما را مجبور می‌کند که مشکلات اجتماعی را بپذیریم زیرا ادبیات مسئول است آن در مقابل اجتماع و انسانیت کم نیست. پس باید همیشه بر ضد جنگ و استعمار و ، کوچک شمردن زنان و همچنین بر ضد تفاوت بین جنس (زن و مرد) در حقوق مدنی ، قانونی ، اقتصادی تلاش کرده و قلم فرسایی کند و این جریانی مختلف در ادبیات عمومی جهان بوده و در ادبیات عربی هم

وجود داشته باشد جریانی که پاداش را به بیننده دعوت می‌کند و ملزم به مشارکت او در موضوعات ملی، انسانی و هدف اجتماعی است که وظیفه‌ی تربیت و را دارد. البته این اصطلاح در عصر جدید وجود نیامد و مگر اینکه طرفدارانش را به آزادی مطلق برای هنر دعوت کند و آزادی او از قدرت دین و اعتقاد فراتر رفت چه بسا معتقد بودند تعهد اعتقاد و دین آزادی را به بند می‌کشد و خلاقیت می‌میرد و پس از آن مذهب دیگری بوجود آمد در مقابل تعهد واجب.

۴- هنر برای هنر

این روش صرفاً هنر را برای هنر معنی می‌دهد. و روشی است هنری که بدون هنر به زیبایی جز با عینک احساس نگاه نمی‌کند به دور از هر هدف دیگری و این مذهب از نیمه‌ی قرن نوزدهم از فرانسه رهبری شد و سپس به انگلستان راه پیدا کرد و یاران مکتب هنر برای هنر به تدریس زیبایی بدون هیچ اعتباری به جامعه یا اخلاق آن پرداختند بدون این که رسم‌ها و تعهد مورد توجه قرار گیرد از مهمترین این شاعران (لی دونت دل لیل) بودلیر) بودند. و این همان شعار گرایش زیبایی تام (استانیک) است که اهتمام آن صرفاً به اعتبارات زیبا شناسه فارغ نظر از اعتبارات اخلاقی بود که در نقد جمالی (زیبایی) مفصلاً در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

۵- نقد بلاغی

این نوع نقد را هنگام بیان روش های نقد در عصر عباسی بررسی کردیم و گفتیم که نقد کننده در آن به موضوع بلاغت در اثر اهتمام دارد و تلاش دارد موضوعات زیبایی بلاغت و شکل‌هایی که زیبایی در معنی متن ظاهر شده است ارزیابی کند طرفداران این روش ادب را با عینک صفت نگاه می‌کنند و می‌بینند گویی که شعر صفت است و نوعی از نظر موزون و جنسی از تصویر و ارزش ادبی نزد محبوب می‌شود و ارزش اثر با مقدار صفت به کار زرمه آن سنجی می‌شود صنایع ادبی مانند تشبیه، استفاده ابتکارات در صورت نوشته باها معیاری است تا شاعران را ارزش گذاری کند همان‌طور که صاحب کتاب المفصل آن را می‌شناسد و می‌گوید: نقدی که به بررسی بلاغی پرداخته خصوصاً اثر هزینه سخنان را غیر از متون عادی مردم ارائه کرده با نگاه در آثار محمد ملوحی شاید بشود گفت از همین روش نقدی سود برده (حدیث عیسی بن هشام) «مقدمه دیوان حافظ ابراهیم، وامین الخولی» در ضمن گفتار و احمد حنین زیات در دفاع از بلاغت و گاهی منفلوطی هنگامی که ارزش متن فنی ادبی در تعبیر و بیان بلاغت می‌بیند. او برای بلاغت هدف و مقصد می‌بیند. و همین نگاه سنجش او برای شناخت بهترین نویسندگان و مهمترین شاعران است.

۶- نقد اخلاقی

نقدی است که ادبیات را شامل شده و براساس معیارها و ارزشهای اخلاقی ارزیابی کرده و برای ادبیات هدفی اجتماعی و وظیفه‌ی تربیت اخلاقی قایل است و اصرار بر اینکه ادب را در مسیر خود به کار گیرد، دارد.

در این نقد معیار این است که شعر مطابقت با نیکی داشته باشد. یعنی آنچه با نیکی‌ها و خوبی‌ها از فن موافق بوده مورد پسند است و البته زیباست، آنچه که موافق نیکی نبود زشتی محسوب می‌شود که همانا برای بشر سودی هم ندارد. از این جهت ادب جایگاه ارزشمند پیدا نمی‌کند مگر اینکه آن هدف ارزشمند را دارا باشد همانطور که مانیوآرنولد یکی از منتقدین انگلیسی گفته که شعری که براساس قوانین اخلاقی سروده شود، شعری است که به زندگی معنا داده و شعری که ارزش قوانین اخلاقی را ندارد شعری است که ارزش زندگی را نمی‌داند.

الا اینکه انسان نمی‌تواند خیر و شر یا حق و باطل را در طول تاریخ محدود نماید چراکه اجتماعی که ما در آن زندگی می‌کنیم جلوه‌ای از حق و باطل یا خوبی و بدی را برای ما مطابق با رشد اجتماعی و تمدن ظاهر می‌سازد. و وقتی به جامعه‌ای دیگر رفتیم در آنجا جلوه‌های دیگری از حق و باطل و نیز معیاری دیگر برای خوبی و بدی می‌بینیم و اینجاست که بین مسائل اجتماعی در دو جامعه تفاوت احساس می‌شود.

۷- نقد زیبایی

نقد زیبایی نقدی است که به شکل گسترده بررسی تحلیلی ادبیات را متکفل است به طوریکه آثار ادبی و تصویری از دوره تاثیر آن در قلوب ما را می‌خواند. با اعتقاد به اینکه ادبیات تعبیری از زیبایی است نه تعبیری از حق یا خوبی

در نقد زیبا شناختی برای هر یک از زیبایی‌اعم از فکر، زیبایی لفظ و زیبایی عبارت معیارها و مقیاس‌هایی در نظر گرفته می‌شود که اثر ادبی را با آنها می‌سنجند و زیبایی و زشتی با آن محک زده می‌شود. و برای آنها عوامل متفاوتی برای سنجش زیبایی تعیین می‌کنند مواردی مانند تناسب، تنوع، شایع بودن، گستردگی و مانند آنها. ناقد در این دوره اثر ادبی را از هر معنای اخلاقی و اجتماعی خالی فرض می‌کند به ادعای اینکه صرفاً ارزش زیبایی در اثر ادبی لازم است که بر ارزش حق و خوبی غالب و چیره باشد بطوری که این که ارزش مشخص نمی‌گردد مگر از لابلای عبارت.

برای همین ناقد در این توجیه قصد دارد توانایی متن ادبی را برای نفوذ به باطن خوانندگان نشان دهد و چاره‌ای نیست که ما را به ذوق و سلیقه ناقد بکشاند.

البته بسیاری از دانشمندان امکان محدود کردن زیبایی را قبول ندارند همانطور که جمعی از آنها وجود قواعد و مقیاس‌ها را منکر هستند از جمله اوغسطوس کنت (۱۸۷۵-۱۷۹۸) اینهاست. او زیبایی را اینچنین تعریف نموده: زیبایی چیزی است که همه مردم بدون ذهنیت قبلی یا تصویر ذهنی بپذیرند. اما زیبایی از نظر منفلوطی عبارت است از تناسب بین اجزاء هیئت ترکیبی تناسب مربوط به مادیات (الفاظ) باشد که مربوط به مسائل عقلی در حقایق است یا در خیال پردازی‌ها نظر منفلوطی این است معیار سنجش زیبایی، ذوق سلیم است. همانطور که می‌گوید اگر شاعری را دیدی که قصه خود را با گریه شروع کرده و با مطالب مسخره به پایان رسانده... پس بدان که ذوق او بیمار است و نیازمند به درمان سلیقه دارد همانگونه که شخص دیوانه به معالجه عقل و مریض به معالجه جسم نیاز دارد.

در آثار طه حسین، عقاد، احمد امین و بسیاری از ناقدین معاصر مواردی از اینگونه ی نقدی ظاهر است.

۸- نقد هم زمان

شکی نیست که این نوع نقد در موازنه‌ای که ما نزد آمدی (ت ۳۷۱هـ) در نقد قدیم دیدیم تغییر کرده و این نیست مگر با تلاشهای طرفداران این روش

طبیعی است که تحولات ادبی همه چیز را برعکس کرده و روی مکاتب نقدی در جهان عرب تاثیر گذارده است. نقد عربی همراه با نقادانی که آداب بیگانه و اسلوب‌های نقدی را خدشه دار نموده‌اند گام‌ها را برداشته است به قول توبخی بهترین انواع نقد همین نقد است و برناقد لازم است که فرهنگ ادبی را توصیف نماید این نقد رو دررو روابطی که بین ادب وطنی برقرار شده است را مهم شمرده ادب وطنی که به لغت قوم خود نوشته شده و البته بین ادیبان بیگانه هم به تدریس گرایش‌های ادبی که بین نویسندگان و شعرا بوده است اهتمام شود.

از مواردی که شکی در آن نیست این است که نقد هم‌زمان اهمیت دادن به جنس، هدف، موجهها و روشهای ادبی است که بعضی امت‌ها برای بعضی دیگر نقل می‌کنند مثل ملحمه و مسرحیه و قصه که لازم است تاریخ تحول و تأثیرات آنرا بررسی کرد.

نقد هم‌زمان چیزی است که حد و مرزهای سیاسی و اختلافهای وطنی و قبیله‌ای آن را محدود نمی‌کند و توجه جهانی را به همراه خود دارد. و برادب عربی و مردان آن اکتفا نمی‌کند از ترویج دهندگان این نقد

هم‌زمان، روحی خالیدی (۱۹۱۳-۱۸۶۴) در کتاب خود به نام علم الادب عندالافرنج و العرب و فیکتورهوگو است که شامل بر مقدمات تاریخی و اجتماعی در علم ادب نزد فرنگ و آنچه که در مقابل عرب قرار گرفته و آنچه از اینها اقتباس شده می باشد، همچنین سلیمان بستانی (۱۹۲۵-۱۸۵۸) در مقدمه کتابش که زندگی نامه‌ای برای ایلید از هومر است او از مهم‌ترین شاعران یونان است که در قرن ۸ قبل از میلاد می‌زیسته (شعر ایلید و اودیسه که بستانی در این مقدمه توضیح داده است.

برای ما ممکن است که ادعا کنیم بین نقد هم زمان و ادب مقارن رابطه محکمی است که امکان فاصله انداختن بین آنها نیست برای اینکه نقد مقارن در موازنه بین ۲ شعر از ۲ شعر یا بین ۲ قطعه ادبی یا برتری بین ۲ شاعر کاری ندارد.

و همانا بین ۲ ادب گوناگون نزدیکی به وجود می‌آورد بین ادب تاثیر گذار و تاثیرپذیر یا ۲ دوره متفاوت، و به این جهت رشد نقد در عالم، مشکلات جهانی را به وجود آورده که همه چیز را برعکس کرده و موازنه‌ها را به هم ریخته است.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد جناب آقای امامزاده

موضوع: ترجمه فصل ۹ و ۱۰

دراسة النصوص الادبيه النقد التطبيقى و

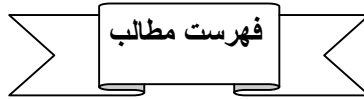
نماذج من النصوص الادبيه

دانشجو: فاطمه مرادى

دانشجوى كارشناسى ارشد

رشته نهج البلاغه

ترم ۲ سال تحصيلى ۹۰/۹۱



۴	تحقیق یا پژوهش متون ادبی
۵	چهار چوب عمومی برای تحقیق متون ادبی
۵	شناخت زندگی ادیب
۶	عواملی که باعث شدند که صاحب متن به تألیف آن بپردازد
۷	چگونگی مطالع متون ادبی ومراحل آن
۷	دو مرحله ی مطالعه ی متون ادبی
۷	مطالعه ی عناصر متن ادبی
۷	مطالعه ی معنا
۸	روشن بودن معانی وپیچیدگی آن
۸	صدق معانی و کذب آن ها
۹	معانی برتر ومبتذل یا نوآوری وتقلید
۹	استطراد(اضافه گویی وکم گویی بر موضوع)
۱۰	تحقیق ساختاری
۱۰	الفاظ
۱۰	فصاحت
۱۰	مألوف (شناخته شده)والغرابه (غریب بودن آن)
۱۱	اختصاص در الفاظ
۱۱	هماهنگی میان الفاظ ومعانی
۱۱	ابتذال(پستی)
۱۲	ترکیب جملات
۱۲	فراوانی الفاظ
۱۲	رعایت قواعد نحوی
۱۲	زیبایی الفاظ
۱۳	زیبایی های بدیعی
۱۳	موسیقی

۱۴	مطالعه (تحقیق) عاطفه
۱۵	مقدار حرارت عاطفه
۱۵	نوع عاطفه
۱۵	گوناگونی عاطفه
۱۵	صدق و راست بودن
۱۶	دراسة الخيال
۱۶	بلاغت صورت های خیالی
۱۷	نوآوری در خیال یا خیال ابتکاری
۱۷	مقدار تأثیر صورت های خیالی
۱۸	نمونه هایی از متون ادبی بررسی تطبیقی
۱۸	متن
۲۳	مناسب متن
۲۳	دراسة النص

دراسة النصوص الادبيه (نقد تطبیقی):

هدف ما در این فصل، وما در این فصل قصدمان نقد تطبیقی است چگونگی بررسی و نقد متون ادبی یا بررسی متون ادبی (به حرف در آوردن) یا بازجویی عملی و توصیف بعضی از نشانه هایش و تقویت کننده هایش با سنجش های نقدی بر حسب تحلیل متن. تا روشی معین و مخصوص برای تحصیل کرده ها و تحلیل کننده ها در درس های نقدی باشد. و یک نقشه کلاسیک (اصولی) و عملی باشد تا تحصیل کرده بر اساس آن حرکت کند، و شرایط تحقیق را مراعات کند تا بتواند ارزش اثر ادبی را ارزیابی کند و به وسیله آن از اشتباهاتی که احياناً بعضی از مریبان مبتدی در آن می افتند رها شود.

تحقیق یا پژوهش متون ادبی :

واژ چیزهایی که برای هیچکس پوشیده نیست این است که برای اعراب در دوره های نخستین کتاب تألیف شده ای جز قرآن کریم وجود نداشت اما تألیف (تدوین) به زمان های اخیر برمی گردد یعنی دوره ی آغازین عباسی. بعد از اینکه تألیف نزد آن ها گسترش یافت، و صاحبان تألیفات در آغاز امر در سندسازی مبالغه می کردند، علی رغم کوشش های دانشمندان قدیم و جدید در نقد راویا و متون روایت شده می بینیم در دیوان های شعری جاهلی و اسلامی اشعار (منحول) (اشعار منحول اشعاری هستند که به غیر صاحبان اصلیشان نسبت می دهند) کم نیستند. پس گام اول که پژوهشگر در پژوهش های متن ادبی باید بردارد این است جست و جو در باره ی درست بودن عبارت متن و درست بودن نسبت متن به صاحب اصلیش تا از درست بودن عبارت های متن مطمئن بشود. تا تحریف و تصحیف در آن وارد نشود. چونکه روش علمی مقتضی این است که هر پژوهشگری هر چیزی که به او ارائه می کنند را نپذیرد.

حقیقت مسلّم است که باید آن چیز را بامقیاس های دقیق بررسی نماید به دور از هرگونه تعصب دوستدار کشف حقیقت باشد تا درست بودن آن را بر اساس تحلیل علمی و منطقی امور بشناسد. و تنها راه این تحقیق همان بازگشت محقق ناقد به سوی نسخه های قدیمی و نسخه های متعدّدات و مقایسه بین آن ها برای شناخت وجه صحیح حقیقت می باشد.

چهار چوب عمومی برای تحقیق متون ادبی:

برما واجب است قبل از اینکه به تحقیق در باره ی عناصر ادبی پردازیم به چهار چوب عمومی یا زمینه های اساسی که محقق را به تحقیق درباره یمتون ادبی کمک می کند اشاره کنیم و آن ها را بفهمیم و آنها عبارتند از:

۱- شناخت زندگی ادیب:

یک اثر هنری عبارت است از نمایان ساختن آن چه در وجود هنرمند است و متن ادبی تصویری است برای شخصیت ادیب ، لذا شناخت صاحب متن کمک می کند به محقق در شناخت متن و آن چه از افکار و معانی در آن موجود است . و در آنجا فرقی است میان اثر علمی که برای محقق قابل درک است و صاحب آن اثر . و میان اثر ادبی که تأثیرات صحنه ها در انسان به وجود می آورد چون قضایای علمی نزدیک بود در همه ی عقل ها یکتا شود اما عواطف و انفعالات نفسانی با اختلاف شخصیت ها مختلف است.

شناخت محیط متن زمانی و مکانی. همانطوری که گفتیم از حقایق مسلم این است که ادب از ناحیه ی تعبیر درباره ی آنچه که در نفس ادیب خطور می کند و از ناحیه ی دیگر صورتی برای زندگی انسان و محیطی که در آن زندگی می کند پس این .تعبیرات و صورتها با اختلاف زمان و مکان که ادیب در آنها زندگی می کند اختلاف پیدا می کنند.اما محیط زمانی عبارت است از انتقال ملت از یک حالت سیاسی واجتماعی وفرهنگی واقتصادی به حالتی دیگر پس اختلاف در ادبیات آن نمایان می شود همانطوری که در همه ی کارهای زندگی نمایان می شود . ما این اختلاف را نزد اعراب یافتیم هنگامی که از زندگی بدوی (بادیه نشینی) به سوی تمدن در عصر اسلامی انتقال یافت وتأثیر بسیار زیاد آن در ادب در مضامین والفاظ ومعانی آن .وبرای هر محققى لازم است بداند زمان متن وفرهنگ آن و گروه های سیاسی وتقالید اجتماعی و کشمکش های ادبی ودیگر چیزهایی که تأثیر می گذارند . واین چیزها تأثیری بر ادب وساختار شخصیت ادیب دارند واز برخورد ملت با ملت های دیگر وظهور دین جدید ودیگر چیزها نیازمند شناخت دقیق است تا محقق بتواند تفسیر متن ادبی را تفسیری دقیق انجام دهد .همانطوری که بسیاری از منتقدان این کار را انجام دادند وادب را تقسیم کردند به بدوی و متمدن وقديم وجدید مخضرم) مخضرم کسی که دو دوره ی مختلف را دیده مخضرم می گویند . و همانطوری که نقد ادبی قدیم با موضوع قدیم وجدید پی برد. پس برای آن اسباب ذکرشده وچون که پیشرفت های سیاسی وانقلاب های آزادی بخش در عصر جدید همیشه با شرایط فرهنگی وادبی در ارتباط بوده پس برای نوآوران نیازی به پرداختن به این موضوع نیست اما محیط مکانی منظور ما این است به محدوده مکانی واجتماعی وجغرافیایی وموضوعات ادبی اش را از آن فراگرفته است وبه عنوان مترجم برای آن و گذرگاهی درباره آن چه از حنگ وصلح وآرزوها وامیدها وثبت کننده فخر وستایش ها وتمدن های گوناگون وانواع آسایش ها واختلافات عقلی ودینی است. منتقدان عرب قدیمی به این ساختار ادبی پی برده بودند همانطوری که ابن رشيق قیروانی در گفتارش « اما عدی بن زید الفاظش نرم بود .» همین طور منتقدان معاصر احساس کردند شرایط اجتماعی دارای اثری

هستند در تحدید معانی همانطوری که ادلف تین تاریخ نگار بزرگ فرانسوی صاحب نظریه ی « احتمالات سه گانه» و (محیط وزمان و جنین) در شکل گیری ادیب می گوید همانا محیط اخلاقی همراه با محیط مادی در هر فردی با خشایارهایی مداوم تأثیر می گذارند).

پس ادبیات محیط متمدن که با تظاهر؛ نیرنگ و نفاق اجتماعی همراه است با ادبیات محیط روستایی در یک محیط طبیعی که با آب های گوارا و کوه های بلند و محیط های باز و گل های زیبا می باشد فرق می کند. پس بر محقق لازم است که آگاه شود به این موضوع که ادبیات زیبا و صاف می شود همانطوری که ذوق های سالم با صاف بودن آسمانهایشان پاک می شوند و با زیبایی گل هایشان زیبا می شوند همانا طبیعت با گرما و سرما و باد و باران بر ساختار شخصیت انسان تأثیر می گذارد.

۲- عواملی که باعث شدند که صاحب متن به تألیف آن بپردازد:

همانا ادب تصویری است از عوامل ادیب و احساسات او. پس عوامل نفسانی نقش فعالی در ایجاد اثر ادبی دارد این قطیبه: در زمانها دور گفت: شتعر اهداف کند و رابر می انگیزد و متکلف را به هیجان در می آورد از جمله طبع انسان و دیگری طمع انسان و شوق و شراب و آواز خوانی و خشمگینی. همانا دفاع از ناموس شاعر و شرف ملت باعث فخر و هجاء می شود. و عشق غزل را بر می انگیزد همانطوری که زیبایی طبیعت شاعر را به وصف کردن دعوت می کند روان شناسی در اینجا نقش مهمی دارد اما ادیب معاصر دفاعیان زیاد دیگری دارد مانند قومیت و دین و ملی و اجتماعی و هنری و دیگر کشمکش های ادبی جدید که شاعر برای ایجاد یک اثر ادبی جدید کمک کند و برای محقق شایسته نیست که این عوامل مؤثر در توجیه شاعر را فراموش کند و یا در نقش آن ها در ساختار ادیبش سهل انگاری کند پس بر محقق واجب است که به این زمینه سازی ها که به آنها اشاره کردیم آگاه باشد تا در فهم معنا به او کمک کند هم چنانکه مصطفی صادق

الرافعی به اهمیت آنها دعوت می کند و می گوید « راه وروش ما در نقد شعر بردو چیز استوار است.(۱) تحقیق در هنر بیانی او که شامل الفاظ و سبک و راه وروش اوست .

چگونگی مطالع متون ادبی و مراحل آن :

آنچه که شایسته محقق در مطالعات نقدی اش است این است که در فرهنگ لغت قوی باشد و در بلاغت اطلاعات گسترده ای داشته باشد تا بتواند مفردات را بفهمد و جوه بیانی را درک کند و کشف کند آنچه از جملات برای او سخت و بسته باشد و شرح معانی و بیان اهداف متن و اغراض آن ، اما یک نقشه هنری معروف به مطالعه متون برای این هدف ها وجود دارد و برای این مطالعه دو مرحله اساسی و خطوط اصلی که در زیر به صورت اجمال بیان خواهیم کرد .

دو مرحله ی مطالعه ی متون ادبی:

(الف) مرحله اول : مرحله ای است که آن را به مطالعه جزئی می نامیم و آن مطالعه متن به صورت قسمت قسمت - مطالعه متن شعری به صورت بیت بیت و مطالعه ی متن نثری به صورت فقره فقره - و محقق در این مرحله به شرح مفردات با استفاده از فرهنگ لغت و شرح معانی و افکاری که در هر بیت یا در هر فقره وجود دارد . و اشاره می کند به قصد شاعر از ایجاد بیت شعری یا فقره ی شعری با رعایت کردن درستی شرح و دقت در تعبیر ، به گونه ای که معانی در نهایت ایجاز با تمرکز تلاش در تعبیر از آنچه که در متن از مفاهیم به صورت ساده ، مستقیم ، دقیق بدون هیچ تفصیل و شرح اضافی آشکار می شوند . . ناقد در این مرحله از فرهنگ لغوی و ادبی که در طول تحصیلات دانشگاهیش بدست آورده استفاده می کند بدون اینکه نظرات شخصی خود را اعمال کند.

(ب) مرحله دوم عبارت است از مطالعه معانی و اظهار نظر کردن ها و ما آن را مطالعه عام می نامیم و محقق در این مرحله به ذوق و اندازه فهم معانی متن اعتماد می کند و در این مرحله از عناصر

ادب بحث می کند. همانا ناقد از یک طرف اصول لغوی و هنری که با آن ها فرهنگ خود را بالا می برد تا دربارهٔ زیبایی ساختارهای ادبی و زشت بودن آن ها حکم کند و از طرف دیگر ناقد کشمکش های موجود میان عوامل مختلف و تأثیرات متعددی که بر احساسات ادیبان و آثار ادبی شان است مطالعه می کند .

مطالعه ی عناصر متن ادبی:

(۱) مطالعه ی معنا:

و معنا آن مضمونی است که ادیب به واسطهٔ آن تعبیر می کند و در یکی از کارهای ادیبش آن را می گستراند و آن اندیشه ای که بر ذهنش خطور می کند و تلاش در گسترش آن می نماید به شکلی که آن اساس و مبنا باشد. و آن دارای درایت مختلفی است و در اینجا آن چه از آن درایت در نقدش دارای نقش باشد ذکر می کنیم .

أ) روشن بودن معانی و پیچیدگی آن : همانا آشکار و پوشیده بودن دو صفتی هستند که بر یک اثر ادبی اطلاق می شوند به خاطر آسانی فهم یا سخت بودن فهم آن منتقدان پیشین آنها شناختند . اما منتقدان بر مواضع خوب و بد آنها اتفاق نظر نداشتند اما برای ما ممکن است که نا آشکار بودن شعر را به پستی می کشاند و ارزش آن را پایین می شورد . و احیاناً ادیب را به سختی و نامفهوم بودن بدیع می کشاند پس بر ادیب واجب است که از اطباق و جناس و استعارات بدیع دوری کند همچنین در استفاده از کلمه در غیر معنای دقیق و ترکیب کلام برخلاف قواعد نحوی . و ددیگر چیزهایی که موجب نامفهوم بودن کلام و خواستار تلاش زیادی در رسیدن به معنای مراد است بپرهیزد . اما آشکار بودن کلام این است که از وضوح و آشکاری که باعث ابتذال (پستی) و آسانی وضعف در اثر باشد دوری کند و همچنین بپرهیزد از ترکیب کلامی که فکر و نفس را بالا نبرد . چنان که این صفت منتقدان قدیم به اهمیت این صفت برای شعرپی برده اند . ابن رشیق

قیروانی گفت: (همانا شعر عبارت است از آن چیزی که آواز در آن باشد جان ها را تکان دهد و طبع انسان را به حرکت در آورد.)

(ب) صدق معانی و کذب آن ها منتقدان قدیم و جدید به مقیاس صدق و کذب در مطالعه ی متن ادبی اهتمام داشتند. زیرا معنا در هر اثر ادبی با افزایش صدق و راستی آن قیمتش افزون می شود. چون که بهترین شعر راست ترین (صادق ترین) آن است. اما ادیبی که درباره عاطفه ی صحیح انسانی صحبت نکند دروغگو است. و شاید دروغ و کذب برای مبالغه باشد منتقدان سرزنش شده است و ادیب به آن روی نمی آورد. مگر اینکه از اختراع معانی جدید ناتوان باشد همانطوری که قدامه ابن جعفر گفت دروغگویی و کذب در فنون قول و گفتار شایسته نیست اما آن ها در مدح و هجاء و فخر شاعر را مقید نمی دانند به اینکه کلامش مطابق واقع و حقیقت باشد بلکه مبالغه و غلو را برای او جایز می دانند تا کلامش در نفس شنونده مؤثر باشد همان طوری که گفته می شود « بهترین شعر دروغ ترین آن است. و به این معتقدند که شاعری که در شعرش مغالات می کند، می خواهد شعرش را به عنوان نمونه ای بالا قرار دهد. همانطوری که قدامه بن جعفر گفت که هر گروهی از شعرا مبالغه و غلو در اشعارش باشد واز موجود به معدوم روی بیاورد همانا خواستار شعر برتر و رسیدن به صفت های بالا و این از آن اعتقاد دیگر برتر است.

(ج) معانی برتر و مبتذل یا نوآوری و تقلید: ابتکار در لغت یعنی تسلط بر آغاز هر چیزی و در اصطلاح این است که در اصل آن چیزی که به صورت یک تخیل به یک اندیشه آغازین و نونوشته شود. و شاید قبل از آن چیزی آمده باشد اما پیشی گرفتن آن سبقتی جدید و متمایز است. ابتذال (پستی) در لغت یعنی کهنه و پوشیدن هر لباسی کهنه و در اصطلاح آن چیزی که در شعر به صورت لفظ یا مضمون یا ترکیب یا شکل آورده شود یا پایین آوردن جایگاه هنری یا ادبی یا فکری برای یک عبارتی یا نظریه معینی به خاطر اسراف در ذکر آن است و دعوت بیش از حد به آن. و آن از بهترین شاخص هایی است که نقاد عرب به آن اهتمام داشتند واز زمان های دور به آن

پی بردند و باب سرقت های ادبی در کتاب های نقدیشان بازکردند. بعد از اینکه فهمیدند که معانی جدیدی نزد بعضی از ادباء که قبل از آن ها کسی آن ها را به کار نبرده است وجود دارد. سپس افرادی بعد از آن ها آمدند و در این معانی جدید از آن ها تقلید کردند. پس بر منتقد واجب است که جایگاه های خوب معانی و جایگاه های بد آن ها را آشکار نماید بخصوص در افکار و معانی خاص مه به هوش و اندیشه و آورنده آن نیازمند است و بر ما واجب است که در این جا بگوئیم که یک نوع از تقلید نزد منتقد مقبوب باقی ماند و سرقت در آن صورت نگرفت که به اقتباس معروف است و آن وارد کردن کلام دیگران در متنش توسط مؤلف است و این وارد کردن یا برای زیبایی یا برای استدلال است به شرط اینکه به مصدر اقتباس در پاورقی متن اشاره شود. و اگر اقتباس کننده آن عبارت گرفته شده را زیبا بسازد و زینت جدیدی بیوشاند ستودنی است. اما اگر همان معانی موجود نزد دیگران و الفاظ پیشینیان را بگیرد او یاسارق است یا ناسخ، همان طوری که قلقشندی گفت: معنا گرفته شود و با عبارت زیباتر از عبارت اولی گفته شود. و این چیز ستودنی است و آن را از باب سرقت می زداید و در این باره « ابو تمام گفت: همانا بزرگواران در کشور زیاد هستند هر چند که کم باشند همانطوری که دیگران کم شدند اگر زیاد باشند.» بحتری این عبارت را گرفت و گفت: بزرگان کم شدند و ستودن آن ها زیاد شد شاید چیزی اندک شود تا زیاد شود» و اقتباس شاید حرفی باشد و یا حرفی نباشد یعنی ادیب؛ نقل معنای متن یا فحوای آن یا خلاصه آن بدون الفاظ اکتفا کند و بر ما شایسته است که در این جا اشاره کنیم به اینکه افزایش اقتباس از ارزش ادبی می کاهد بخصوص اقتباس حرفی آن.

(د) استطراد (اضافه گویی و کم گویی بر موضوع): استطراد عبارت است از این است که متکلم یا کاتب از سیاق موضوع مورد بحث خارج شود تا به معالجه ی یک چیزی که نیازمند توضیح برای آن چیز باشد یا وارد کردن فکر و اندیشه ای به صورت غیرمستقیم یا برای اتهام یا نقد یا وقوف بر یک موضوعی که کاتب می خواهد به آن بیشتر بپردازد. قصیده ی عربی در قدیم دارای اغراض گوناگون، غزل وصف فخر مدح و حکمت و احیاناً بعضی از این ها به صورت مستقل آورده می

شود. چون قصیده بر وحدت بیت استوار است و بیت با معنای خودش مستقل بود و نیازی به تکمیل معنایش به بیت قبلی و یا بیت بعدی نبود و به همین خاطر وحدت قصیده کنار گذاشته شد و استطراد هر چند نوعی از زیبایی کلام به شمار می آورند اما خود دونوع است یک نوع ستودنی و نوع دیگر آن نکوهش شده. هرگاه نویسنده از موضوعی که به آن سخنش آغاز کرده خارج شود. و به موضوع دیگری پردازد همراه با رعایت میان موضوع اول و موضوع دوم با گونه ای که شنونده این انتقال را احساس نکند این استطراد ستودنی است و این چیز نزد منتقدان به حسن تخلص معروف است.

و اگر این انتقال زیبا نباشد یعنی از کلام آغازین به کلام دیگری برود بصورت ناگهانی این کار نزد ناقدین سرزنش شده است و به انتصاب یا تخلص ناگهانی معروف است.

۲- تحقیق ساختاری:

منظور ما از اسلوب یا ساختار همان راه و روشی که انسان به کار می گیرد تا درباره عواطف و افکاری که در درون او هستند و از عبارتهای استفاده کند همانطوری که تونجی تعریف می کند و می گوید «راه و روشی که کاتب (نویسنده) اتخاذ می کند تا نظر و موضع گیری خود را با الفاظی برای رسیدن به غرض (هدف) مقصود از سخن و در نفس خواننده تأثیر بگذارد. و در تحقیقات ساختاری محقق درباره الفاظ و ویژگیها و موسیقی متن به پژوهش می پردازد.

الف) الفاظ: و منظور ما از الفاظ همان مفردات (کلماتی) هستند که ساختار از آنها تشکیل می شود و این مفردات لغوی در تحقیقات نقدی دارای ارزش بسیاری هستند و بر ما واجب که به اسبابی که علت زیبایی و دقت را به آنها می بخشایند توجه کنیم و دارای اصول و عبادی هستند که به حسن الفاظ و زیبایی های آنها معروف است. و ما آنها را بطور خلاصه در زیر می نویسیم.

(۱) فصاحت: وکلمه فصیح همانطوری که احمد هاشمی می گوید: الفاظ آشکار که زود به ذهن خطوط می کند و نزد نویسندگان و شعراء بطور مأنوس و همیشه بکار گرفته می شود بخاطر زیبایی آن یعنی آن کلمه ای که ادیب برمی گزیند از عیوب فصاحت خالی باشد و به زبان آوردن آن آسان باشد.

(۲) مألوف (شناخته شده) والغرابه (غریب بودن آن): یعنی کلمه نزد اعراب شناخته شده باشد و از زبان فصیحان آنها شنیده شده و معنی آن آشکار باشد به گونه ای که شنونده نیازمند جستجو و تحقیق درباره معنی آن لغت نباشد و همچنین نیاز به بحث درباره منظور شاعر نباشد و کلمه نباید ناآشنا باشد. و موضوع آلفت یعنی آشنایی موضوعی پوشیده است و نمی توان آنرا بصورت دقیق مرزبندی کرد و قلقشنه ی آنرا به چهار صفت تقسیم نمود. و آنها عبارتند از:

مألوف: آن الفاظی است که نزد هر قوم در هر زمان به کار رفته است.

غریب نا آشنا نزد هر قوم در هر زمان.

نا آشنا فقط در یک زمان نه همه ی زمان ها.

غریب نا آشنا فقط نزد یک قوم.

پی بر ناقد لازم است بداند که همانا الفاظ فقط در یک دوره باقی می مانند و در دوره دیگر رها می شوند در نتیجه آن الفاظ غریب و رها یافته می شوند. اما همان الفاظ به عنوان الفاظ شناخته شده در آثار نویسندگان آن دوره از بین نمی روند.

(۳) اختصاص در الفاظ: الفاظ شعری که شعراء در اشعارشان به کار می برند و الفاظ دیگر شعری نیستند یا اصطلاحات علمی که مختص به علوم و مناسب متون ادبی نیستند و ناقدان این ها را از قدیم شناختند همانطوری که صاحب کتاب العمده به آن اشاره کرد و گفت « برای شعراء الفاظ (کلمات) معروف و ضرب المثل های شناخته شده ای دادند که شاعر نمی تواند از آن بگریزد. همان

طوری که نویسندگان الفازی را به کار بردند و آن‌ها را الفاظ نویسندگی نام نهادند و هرگز از آن تجاوز نمی‌کنند. پس هرگاه اصطلاحات علمی در یک اثر ادبی زیاد به کار رود آن اثر دارای عیب خواهد بود.

۴) هماهنگی میان الفاظ و معانی: اگر ناقدی میان الفاظ و معانی در متن چه به صورت مفرد و چه به صورت مرکب بنگرد باید یک همبستگی نام میان کلمات به کار رفته و محتوای متن بیابد چون هر موضوعی الفاظ مختص به خود دارد. همانا غزل اقتضای به کارگیری الفاظ زیبا دارد در حالی که حماسه به الفاظ بزرگ و با شکوه و خشن نیازمند است. همین‌طور رثاء الفاظ غمگین و حزن‌آور و همچنین جدیت و هزل هر کدام دارای الفازی است و مدح و بدگویی هر کدام الفاظ مختص به خود دارد.

(طرفه: چشم به هم زدن)

۵) ابتذال (پستی) بر ادیب شایسته نیست الفاظ عامیانه و پست و کوچه و بازاری به کار گیرد. چون هرگاه در کلامش مفرداتی به کار ببرد که نیازمند توضیح باشد سخنش به پستی کشیده می‌شود باعث می‌شود که ارزش کلام او پائین بیاید و مقامش پایین بیاید و منتقدان از زمان‌های قدیم به این عیب پی بردند. همانطوری که جاحظ گفت لفظ نباید عامیانه و پست باشد همچنین نباید غریب و ناآشنا باشد.

ب) ترکیب جملات: همانا ترکیب جملات ناحیه‌ی ادبی عبارت است از یک کار ذهنی که نیازمند جمع عناصر پراکنده و به هم پیوند دادن آن‌ها از طریق تناسب و تناسب است مانند ترکیب ساختاری و گفتاری در یک کار ادبی و مانند آن مثل هر متن شعری یا نثری یا کار هنری که آغازش با اجزاء پراکنده و پیاپی با تراکیب واحد و منسجم است و در آن امور مادی و معنوی و روحی و نفسانی وارد می‌شود. همانا ادیب زیرک آن کسی است که ارتباط میان اجزاء پراکنده را بیوندد و کلمات را برگزیند و جملات را ترتیب دهد اتصال میان آنها را نیک بداند به گونه‌ای که

به هر جزئی فرصت دهد نقش اساسیش بازی کند و از اختلال در فصامت کلام دور شود مانند تنافر اجزاء تعقید (سختی) و تکرار و دیگر چیزها که بلغا آن ها را عیب فصامت کلام می دانند و مشخصات شناخت زیبایی ترکیب عبارتند از :

- ۱- فراوانی الفاظ: همانا فراوانی الفاظ نزد ناقدین ستودنی است ولی تکرار کردن عیب است و بر ادیب شایسته نیست که لفظ را تکرار نماید مگر برای یک قصد بلاغی مانند تقریر و زیبا سازی.
- ۲- رعایت قواعد نحوی : همانا نحو از معیارهای نقدی مهم در مطالعه ساختار هاست. نزد نا نحوی. چون آن را پایه و اساس کلام می دانند و اگر سخن براساس قواعدی که عرب به کار می برند نباشند آن کلام ضعیف است و از ضروریات این است که سخن براساس قواعد سخن نزد جمهور علماء که گوش به شنیدن آن عادت داشت به جز در موانع معروف به ضروریات شعری.
- ۳- زیبایی الفاظ و آن عبارت است از سنگینی و زیبایی ساختاری متن همراه با زیبایی لغوی و لذت در شنیداری و آن عبارت هایی است که با مفردات سنگین ساخته شده بر اساس روش بلیغان بزرگ آنهایی که کلام را براساس مقام اختیار کردند. و عبارت‌هایشان را از اضافه گویی ها به دور ساختند ، به گونه ای که خواننده به فکر طولانی برای فهم آنها نیازمند نیست. یعنی آن متن دارای روش نزدیک به دور از نگرانی همراه با آسانی عبارت ها. به گونه ای که بعضی از اجزای آن پست نیست و بعضی دیگر خوب باشد. همانطوری که ابن اثیر گفت و حکم آن مانند حکم سینه ریز منظوم به مروارید که هر کدام مانند مروارید دیگری است. به گونه ای که مانمی توانیم معیار آزاد دیگری برای آن بگذاریم که کلام را بر اساس آن وزن کنیم. پس یک کلام زیبا در یک عصر شاید در عصر دیگری زیبا به حساب نیاورند پس برناقد شایسته است که بر آن متن براساس اسلوب رایج در زمان آن متن حکم کند.

۴- زیبایی های بدیعی : و آن وجوه زیبایی کلام از ناحیه لفظ مانند سجع و جناس و موازنه و لزوم مالایلم و از طرف معنا مانند طباق و توریه و مقابله و مراعات نظیر و ادماج.

همانا زیبایی های بدیعی آن زیبایی است که کلام با آن زیبا می شود همانطوری که زیبایی معنا افزایش می یابد تا در برابر شنونده و خواننده در یک صورت زیبایی نمایان شود. وبر محقق واجب است که این زیبایی ها وانواع آن را آشکار نماید تا بر متن قدرت و زیبایی و تأثیر بیفزاید. اما اگر این زیبایی ها بر سختی روی بیاورند این ها سرزنش شده هستند چونکه متن را از روح خالی می سازد و آن را به عنوان یک ساختار نمایش می دهد پس ادیب کاربرد این زیبایی را عیب به حساب می آورند.

ج: موسیقی . موسیقی و آهنگ : ومنظور ما از آهنگ موجود در متن ادبی به آن صدای موسیقی که از حسن اختیار الفاظ وبرگزیدن آنها و زیبایی ساختار آن ها به وجود می آید است اما ناقدین عرب پیشین دیدند که شعر برپا نمی شود مگر براساس وزن وقافیه وشعر را این چنین تعریف کردند که شعر کلامی وزن دار وقافیه دار است ووزن را به عنوان اساس شعر که درست از نادرست آن شناخته می شود وابن رشیق قیروانی گفت : وزن بزرگ ترین رکن شعر است پس شعرا سعی کردند که از اوزان شعری و وحدت وزن وقافیه در قصیده عربی وحتى در موشحات محافظت کنند . اگر چه موشحات از اوزان باقی مانده خارج شدند اما ابیات آن در وزن متحدند . وبر این اساس منتقدان عرب پیشین تلاش کردند که شعر را بر همین معیار بسنجند پس میان اوزان عروض وقالب های آهنگی متن فرقی نگذاشتند اما امروز شعر حر (آزاد) از قواعد شعری عرب اصیل از وزن وقافیه و قید وکلاسیک آزاد شد اما موسیقی وآهنگی که احساس ادیب را به شنونده انتقال می دهد رها نکرد. وشعرآزاد آن لذت عقلی و احساسی که در شنونده را به حرکت می آورد رها ننمود .

هدف ما در این جا از موسیقی متن فقط این معیار معروف نیست بلکه اهمیت می دهیم از طرف انسجام های صوتی آن ، علاوه بر صحت وزن عروض واز طرف دیگر ، ادراک رابطه ی میان عاطفه ووزن یا به عبارتی دیگر مناسب خوب بین غرض ادیب و وزنی که اختیار کرده برای بیان هدفش

پس بر محقق است در تناسب قالب های آهنگی همراه با افکار و معانی که متن دربردارد بنگرد .
وزیبایی هماهنگی الفاظ و توازن فقرات و آمیختگی عبارت ها و سجع همچنین در صحت وزن و
قافیه ای که نقشی در ایجاد جو موسیقی در متن دارد نگاه کند و ما معتقدیم که هر حالت نفسانی
یک نوع آهنگ معینی می طلبد و یک نوع خاصی از موسیقی پس هجا مانند غزل نیست همین
طور عاطفه قوی از این ناحیه با عاطفه انسانی اختلاف دارد . و محقق در این مرحله اوزان شعری
و عروض آن و ضرب آن و حروف و قافیه و حرکت ها و عیب ها را بداند.

۳- مطالعه (تحقیق) عاطفه: و ما می دانیم که هر صورت هنری بر سه عنصر اساسی پایدار است و
آن عاطفه یا انفعال و خیال و صورت . و ما نیازمند شناخت دقیق این عناصر هستیم قبل از اینکه
آن ها را بررسی کنیم اما عاطفه یا انفعال یک (حالت شعوری است که از نفس بشری بر می خیزد
و آن بر اثر انفعال آن به یک رویدادی که می بیند یا می شنود یا یک منظره ای که در آن تأثیر
می گذارد) پس اگر چیزی را دوست داشته باشید یا از چیزی چه مادی و چه معنوی بیزار شوی
این عشق است یا کینه عاطفه است و آن احساس داخلی به شادمانی یا غم یا عشق یا کینه و در
درونت پنهان است که دیگری از آن اطلاع ندارد . اما خیال « و آن ملکه ای از ملکات عقل که برای
هر انسانی آماده نمی شود و آن اُدیب می تواند صوری را بسازد جذاب و به خواندن فرهنگش را
گسترش می دهد .

همانطوری که جوشدن مشهورترین ناقدین قرن هجدهم می گوید همانا خیال « قدرتی است که
عقل با آن می تواند صوری برای اشیاء یا اشخاص یا وجود تشکیل دهد.» همانا آن عاطفه در
وجودت به حرکت در می آید و شما برای آن صورت ذهنی تصور می کنید که بالاتر از ادراک حسی
شماست تا شخصیت هایی دارای صفاتی را ابتکار نماید که ما آن ها را ندیدیم اما همچنان در
درون هستند و میان خود و نفس خود هستند که کسی آن را احساس نمی کند . و بر ما شایسته
است که از قدرت یا قوت خیالمان استفاده می کنیم برای شناخت خیال و می گوئیم « خیال برای

ادبیات مانند بالی است که اثر ادبی با آن پرواز می کند به سوی جهانی دور برای اختراع صورت های ذهنی و جهان های جدید که نزدیک بود عقل آن را باور ندارد.

اما صورت و آن قالبی که هنرمند اثر هنریش را در آن قرار می دهد مانند کننده کاری نزد کننده کار و نقاشی نزد نقاش و آواز و رقص و هنر پیشگی و دیگر صورت های هنری . و در ادب یعنی آن قالبی که ادیب در آن تلاش می کند عاطفه اش را به دیگری منتقل کند با به کارگیری الفاظ مناسب موضوع و آن آشکار نمودن عاطفه برای دیگران و خیال آشکار می شود و به دیگری منتقل می شود

اما تحقیق عاطفی و معیارهای نقدی همانا هدف ادیب از ایجاد اثر ادبی آن ابراز عاطفه ای که در نقش وجود دارد برای دیگران تا عواطف آن ها را بر انگیزد و ناقد در تحقیق نقدی اثر ادبی آغاز آن از تحقیق درباره صورت و آن چه که ماوراء آن از خیال و عاطفه پس درباره آن عاطفه و انفعال صحبت می کند همانطوری که نقاد پیشین درباره آن صحبت کردند و در آن آشکار می شود ؛

(۱) مقدار حرارت عاطفه: و بر ماشایسته است که بگوئیم که هنر زبان عاطفه است و ما این عاطفه در ادب را لمس نمی کنیم مگر از خلال الفاظ و رموزی که ادیب از آن ها کمک گرفته برای ابرازشان پس ادیب سعی می کند که در نفس دیگران آنچه را که در نفس خود از زیبایی اعجاب یا ابرازشان پس ادیب سعی می کند که در نفس دیگران آنچه را که در نفس خود از زیبایی اعجاب یا آتش عشق یا لهیب . حماسه برانگیزد پس بر ناقد واجب است که دقت در اثر داشته باشد تا مقدار حرارت عاطفه را بشناسد که آیا آن عاطفه ادیب در آن اثر پرخروش است یا آرام است همانا عبارت هایی که آن عواطف را نشان می دهند اختلاف دارند با توجه به آن عواطف پس عواطف متوسط براساس آسانی عبارت ها و زیبایی صور و ایجاز استوار است به عنوان مثال اعجاب ما به زیبایی گل اما عواطف عمیق بر آسانی عبارت ها و احکام و صورتها با به کارگیری وجوه بیانی

استوار است همانطوری که در عواطفی که به اصول زندگی شئوون اجتماعی ارتباط دارد و این چنین در مواضع دیگر.

۲) نوع عاطفه: و آن جا انفعالی که از شعور قومی برمی خیزد و انفعالی از شعور دینی برمی خیزد و انفعالی منعکس کننده نفس گوینده آن پس بر محقق واجب است که نوع عاطفه را که متن در بردارد آشکار نماید که آیا آن ذاتی یا قومی یا اقلیمی یا دینی یا انسانی است؟

۳) گوناگونی عاطفه: شعرایی وجود دارند که در نفس خوانندگان عواطف مختلفی مانند عشق و مهربانی و اعجاب و اجلال را بر می انگیزند همین طوری شعرای دیگری داریم یک روش را در شعرشان بر می گزینند و این معیاری است در مطالعه عاطفه نزد نقاد ادب و آن ها شعر گوناگونی عاطفه را برتر می دانند تا غیر متنوع چون تنوع عاطفه دورانیشی و تجارب گسترده و قدرت برانگیختگی عاطفی را می خواهد.

۴) صدق و راست بودن: راستی عاطفه عامل برانگیزنده اعجاب شاعر و بر انگیزنده احساس او به طور صحیح به وجود بیاید. همانا بسیاری از اشعار متن که شاعران می سرایند به خاطر اغراض سیاسی یا برای جوایز و هدایایی و این چیزها ضرورت های سیاسی و اقتصادی یا مجاملات اجتماعی این ها را به وجود آوردند و عوامل اصیل که باعث تأثیر ادب در نفس خوانندگان شود وجود ندارد همانطوری که حضرت علی (ع) به این معیار اشاره داشت و به شاعر خوب گفت که « شاعر کسی است تا برای رغبت و ترس شعر نگوید. » و اگر رغبت یا ترس عوامل ایجاد شعر توسط شاعر شود پس شاعر ناچار است که در کلامش دروغ بگوید یا برای تحقیق رغبتی که خواستار آن است یا به خاطر خطری است. که از آن می ترسد.

۴) دراسة الخیال: و ما می دانیم که ملکه خیال یک موهبت فطری که انسان آن را بعد از عاطفه بدست آورد و آن همان طوری که گفتیم بالی است که به وسیله آن اثر ادبی یه پرواز در می آید و این ملکه باعث شد که ناقدین کلام را به دو قسم تقسیم کنند یکی حقیقت و دیگری مجاز

و عبارتی که دارای مجاز است رساتر و برتر است از عبارتی که بر حقیقت اکتفا کرده باشد و ما این برتری در گفتار خداوند متعال می یابیم « آن هایی که کفر ورزیدند اعمالشان مانند سراب است . و انسان تشنه آن را برکه آب گمان می کند همین که به نزد آن می آید چیزی را نمی یابد » و این تشبیه در آن اثری است که در گفتار اعمال کافران سودمند نیست نمی یابیم و همچنین اگر به کسی که در یک کاری اصرار بورزد و نمی توانند به آن برسند که شما بر روی آب می نویسند، تأثیرش بیشتر بر شنونده که اگر به او گفته شود در کارت فایده ای نیست چون خیال به ساختار قدرت و زیبایی می بخشد که معنا را نزد خوانندگان به ستایش در می آورد پس محقق در این مرحله از تحقیقات نقدیش به وجوه بیانی که زیبایی را در متن به وجود آورد اشاره کند مانند مجاز تشبیه کنایه وارکان آن و انواع آن و زیبایی های آن و بلاغت های آن و آنها را با معیارهای نقدی بسنجد و آن عبارتند از (۱) (۱) بلاغت صورت های خیالی : و گفتیم که انسان می تواند یک معنای واحدی را با روش های مختلف و طرق متعددی انجام دهد که بعضی از عبارت ها رساتر از بعضی دیگر است . از زیبایی و خیال بسیار والا . همانا تشبیه به عنوان مثال از وجوه بیانی زیبا اما دارای انواع گوناگونی است و تشبیه مجمل مؤکد رساتر از تشبیه مرسل مفصل و آن کمترین نوع تشبیه به خاطر ذکر همه ی ارکان آن است و اگر یکی از ارکان تشبیه حذف شود درجه آن در بلاغت بالاتر می رود به خاطر عدم ظهور مشابَهت میان مشبه و مشبه به و تقویت اتحاد آنها پس بنگر ؛ مراتب تشبیه در این مثال ها انت کالنجم فی رفعة وانت نجم پس در مثال اخیر ما به مشابَهت احساس بیشتری داریم چون از دیگری بلیغ تر است اما بلیغ ترین نوع تشبیه تشبیه تمثیل است همچنین استعاره از تشبیه رساتر است . به خاطر چشم پوشی از یکی از طرف های آن و قراردادن صورت جدیدی در برابر خواننده پس اگر مشابَهت قوی باشد و نمایان گشت پس برادیب واجب است تشبیه تشبیه را رها کند . و استعاره را به کار ببرد و برای استعاره انواعی است که در بلاغت بعضی از بعضی دیگر اختلاف دارد . پس استعاره مرشحه بلیغ تر از دیگر استعاره هاست .

چون گوینده ملائمت مستعارمنه را ذکر می کند. مانند گفتار شما (وَ اِذَا عَثَرْتَ فَلَا تِيَّاسُ فَاِنَّ لِكُلِّ جَوَادٍ كِبُوَةً) که در اینجا مستعارله عین مستعارمنه واستعاره مطلقه در مرتبه دوم قرار دارد مانند گفتار شما «ما زالت الشمس في خور أمها» چون گوینده ملائمت دوطرف را رها می کند به خاطر نسبت تساوی میان آن ها اما استعاره مجرد در مرتبه سوم قرار دارد مانند گفتار شما «إنت أَلنَّجْمُ نَفْسُت يَابَعَادَهَا عَن شَهْوَاتِهَا» گوینده ملائمت مستعارله را به خاطر تشبیه آن به مستعارمنه ذکر می کند .

۲) نوآوری در خیال یا خیال ابتکاری : همانا اَدیب زیرک و قوی یا صورت جدیدی را به وجود بیاورد که یک چیز معنوی را با لباسی محسوس بپوشاند یا چیز محسوسی را به صورت معنوی در بیاورد. و برای اشیا و امور تصویری زیبا و دقیق به وجود آورد. یا اینکه عناصر خیالش از میان تجارب پیشین برگزیند سپس لباس جدیدی بر آن بپوشاند و آن را به صورت مجموعه جدیدی تألیف نماید تا صورت تقلیدی مبتذل نباشد .

۳) مقدار تأثیر صورت های خیالی: وما می دانیم که خیال بهترین وسیله که ادیب برای تصویر عاطفه خود به کار می گیرد . و آن را به صورت ها تشبیه و مجاز واستعاره و کنایه تألیف نماید . تا مانند آن را در نفس خوانندگان و گوش دهندگان برانگیزد پس بر محقق لازم است که در تحقیقاتش مقدار تأثیر صورت ها در نفس را بیان کند . همچنین تثبیت معنا در ذهن قاری و شنونده و چگونه معنا بر قدرت و زیبایی می افزاید همچنین تأثیر آن ها در انفعالات نفوس را بیان کند مانند عشق و خشنودی و مهربانی یا کینه و بیزاری مانند گفتار خداوند متعال «يجعلون اصابعهم في آذانهم» به جای گفتار «يجعلون اناملهم في آذانهم» تعبیری است که نشان دهنده شدت ترس آن ها هنگام شنیدن رعد و برق تاجایی که نزدیک بود تمام انگشتان خود را در گوششان قرار دهند.

نمونه هایی از متون ادبی بررسی تطبیقی

جبران خلیل جبران در بشری متولد شد و با خاندانش به آمریکا مهاجرت کرد سپس برای پیگیری زبان عربی به لبنان بازگشت. در سال ۱۹۰۲ به بوسطن برگشت و از آنجا به پاریس رفت برای گرفتن تحفص در رسم و وبعد از سه سال به بوسطن برگشت پس به طرف نیویورک رفت و در « صومعه » اقامت گزید و به نویسندگی و رسم نقاشی پرداخت و در آن هنگام کتاب های فیلسوف آلمانی فریدریک نیتشه را خواند که روح انقلابی را در او برانگیخت پس کتاب «العواصف» طوفان ها را نگاشت.

در سال ۱۹۲۰ انجمن « الرابطة القلمیه » تأسیس شد پس او به عنوان رئیس انجمن انتخاب شد. جبران نویسندگی را به زبان انگلیسی شروع کرده بود. پس کتاب «النبی» را در سال ۱۹۲۳ آشکار کرد که اثری چشمگیر برای او بود در سال ۱۹۳۱ جبران فوت کرد و شعله جبرانیه خاموش شد. جبران شخصیت ادبی بزرگی در ادبیات غربی جدید به حساب می آید.

مناسب متن:

متن از مجموعه «العواصف» جبران گرفته شده است و آن چنان که میخایل نعیمه گفت « او بعد از اینکه راهش را از عالم انگلیسی جدا کرد، از عالم عربی بازگشت و کتاب العواصف آخرین کتاب عربی است که جبران تألیف کرده است.

جبران این مجموعه را بعد از مجموعه «المواكب» نگاشته یا بعد از اینکه آرا فیلسوف آلمانی فردریک نیتشه را شناخته که در عاداتها و رسم و رسوم از او تأثیر پذیرفته است پس جبران خواست تا با زبان درد و زخم و هدفش صحبت کند. پس برای این دردها ورنج ها وهدف ها

شخصیت های تاریخی ترسیم کرد که نقشی را در طول تاریخ بشری بازی کند برای بازی
شخصیت جبران و نزدیکانش و این همان متن ادبی است.

متن:

نحن ابناء الکابة وانتم ابنا المسرات: ما فرزندان اندوه و شما فرزندان خوشی ها هستید.

والکابة ظلّ إله لا یسکن فی جوار القلوب الشریره: افسردگی سایه ای است از خداوند که در کنار

قلب ها به جنس نحن ذو والنفوس الخرینه، والحزن کبیر لا تسعه النفوس: ما صاحبان نفوس

غمگین هستیم ، غم بزرگ است و نفوس های کوچک در آن جا نمی شود.

نحن نبکی و ننتخب ایها الضاحکون، ومن یغتسل بدموعه مره یظل تقیا الی نهایه الدهور:

ما گریه می کنیم و سوگواری می کنیم ای خنده رویان و هرکس که با اشک چشم ها یش یک بار

غسل کند تا آخر دنیا پاک می ماند.

انتم لا تعرفوننا اما نحن فنعرفکم . انتم سائرون بسرعه مع تیار نهر الحیاء فلا تلتفتون نحونا:

شما ما را نمی شناسید اما ما شما را می شناسیم شما به سرعت با امواج رودخانه زندگی می روید

و متوجه ما نمی شوید .

اما نحن فجالسون علی الشاطی نراکم و نسمعکم اما ما در کنار ساحل نشسته ایم شما را می

بینیم و صدایتان را می شنویم انتم لا تعون صرافنا لأن ضجیح الايام یملاً اذانکم : شما فریاد ما را

نمی شنوید زیرا فریادهای روزگار گوشتان را پر کرده است .

اما نحن فستمع اغانیکم لان همس اللیالی قد فتح مسامعنا : اما ما آواز شما را می شنویم زیرا بچ

بچ شب ها گوشمان را باز کرده است .

نحن نراكم لانكم واقفون في النور المظلم ، اما انتم لا تروننا لاننا جالسون في الظلمه المنيره : ما
شما را می بینیم چون شما در روشنایی شب ایستاده اید اما شما ما را در ظلمت نورانی نشسته
ایم .

نحن ابناء الكابه . نحن الانبياء والشعراء والموسيقيون : ما فرزندان اندوه هستیم ما پیامبران ،
شاعران ، موسیقی دانان .

نحنُ نحوک من حنوط قلوبنا ملابس الالهه ونملاً بحبات صدورنا هُفات الملائکه : ما با نخ های
قلبهایتان لباس الهی را می بافیم و با دانه های سینه هایمان دام ملائکه را پر می کنیم.

وانتم – انتم ابنا غفلات المسرات و یقظات الملاهی : و شما – شما فرزندان غفلت شادی ، دل
خوشی ها ، دل خوشی ها و سرگرمی ها را در دستهای خال قرار می دهید چون که انگشتان خالی
لمس نرم دارند.

وترتاحون بقرب الجهالة لأن بیت الجهالة خال من مرأة ترون فیها وجوهکم: وبانزدیکی به جهالت
راحت می شوید زیرا خانه جهالت (نادانی) از آئینه ای که صورت تان را در آن می بینید خالی
است نحن نتنهّد ومع تنهداتنا يتصاعد همس الزهور: مانفس می کشیم وبانفس کشیدن مازلزله
شکوفه ها بالا می گیرد.

وحفیف العضون و حزیر السواقی: و محاصره شاخه ها وسکوت ساقه ها

اما انتم فتضحکون وقهقهة ضحکم تمتزج بسحیق الجماجم و حرتقة القيود وعویل الهاویه .

اما شما می خندید و قهقهه های خنده شما با دور شدن جمجمه ها مخلوط می شود و محدوده
بندها وزاری آتش نحن نبکی ودموعنا تسكبُ فی قلب الحیاء : ما گریه می کنیم واشک های ما
در قلب زندگی نفوذ می کنند .

تساقط الندى من اجفان الليل في كبد الصباح : شبّتم از درشب به صبح نفوذ می کند .

اما انتم فتبتسمون ومن جوانب افواهكم المبتسمه تنهرق السخريه مثلما سل سمّ الافي على جرج المسلوع : اما شما در حال خندیدن هستيد واز لبان خندان شما مسخرگی برق می زند انگار سم افعی بر زخم می زند . نحن بنكى لأن ارواحنا منفصله بالاجساد عن الله ، وانتم تضحكون لأن اجسادكم تلتقق مرتاحةً بالتواب . ما گريه می كنيم چون كه روح ما جدا از جسم ما می شود و شما می خنديد چون كخ اجساد شما به راحتی در خاك آرام می گيرد .

نحن ابناء الكابه وانتم ابناء المسرات ، فهلّموا نضح ماتى كاتبنا واعمال مسراتكم امام وجه الشمس ما فرزندان اندوه و شما فرزندان دل خوشی ها شتيد .

أنتم بنيتهم الأهرام من جماجم العبيد: شما اهرام را از جمجمه ی بردگان برپا کرده ايد .
والأهرام جالسة الان على الرمال تحرث الاجيال عن خلودنا وفنائكم : واهرام به خاك سنه سخن می گویند از آرزوهای جاودانگی ما و فنای شما .

ونحن هدمنا الباستيل بسواعد الأحرار والباستيل لفظه ترددها الأمم فتباركنا وتلعنكم ما نابود کردیم باستیل را به وسیله زمان و زندانیان وباستیل لفظی است کرامت آن را رد می کنند به ما تبریک می گویند و شما را لعن می کند .

انتم رفعتم حدائق بابل هيا كل الضعفا: شما باغهای بابل را بر روی هيكل ضعيفان برپا کرديد واقتمم قصور نينوا فوق مدافن البؤساء : وقصرهای نينوا را بالای مدفن بؤس ها برپا کرديد وها قد أصبحت بابل ونينوا نظير آثار اخفاف الابل على رمال صحراء : همانا بابل ونينوا مثل كوهان شتر در صحرا شد .

انتم تبتعون الملهي وإظافر الملهي مزقت الف الف من الشهداء في مسارح روميه وانطاكيه :

شما به ننبال آرزوها هستید و ناخن های بیهودگی هزاران شهید در تئاترهای رومی وانطاکیه داشتند ونحن نلاحق السکینه واصابع السکینه الألیاده وسفر ایوب والتائیة الكبرى ما به آرامش می رسیم وانگشتان آرامش الیاذ و کتاب های ایوب و کتاب های قصیده(ابو حفص) را لمس می کند.

انتم تضاجعون الشهوات وعواصف الشهوات جرفت الف موكب من ارواح النشاء الى هاویة العار والفجور: شما همبستر شهوات هستید وطوفان های شهوات هزار سوار ازروح زنان را به آخرین سطح فجر وفسوق برد ونحن نعانق الوحده وفي ظلال الوحده تجسمت التعلقات وروایة هملت و قصیده دانته:

وما وحدت رادر آغوش می کنیم ودر سایه وحدت رمان هملت وشعر دانته تجلی می یابند.

انتم تسامرون المطامع واسیاف المطامع اجرت الف نهر من الدماء

شما طمع را افسانه می کنید وشمشیرها ی طمع هزار رود خون جاری می کنند.

و نحن نرافق الخیال وایدی الخیال انزلت المعرفة من دائرة النور الأعلى

ما با رویا همراه می شویم و دست های رو یا شناخت را از دایره نور پایین می آورد .

نحن ابنا الكابه وانتم ابنا المسرات: ما فرزندان اندوه وفرزندان شادیهها هستید

ومن کابتنا وسورکم عقبات صعبة المسالك ضيقه المعابر لا تجتازها خيولکم المطهمه

ولاتسير عليها مرکباتکم الجميله : ومیان اندوه ها وسرور شما موانع ومشکلات سخت وتنگی است

هنوز خیال شما به آن نمی رسد و رویاهای زیبای شما به آن نمی رود.

نحن نشفق على ضعاتکم وانتم تکرهون عظمتنا ، وبين شفقتنا وکرهکم تقیيف الزمان مختار

ابناوکم

ما به کوچکی شما دل می سوزانیم و شما از بزرگی ما ناراحت می شوید و بین دلسوزی ما و ناراحتی شما زمان به ما و شما توقف می کند.

نحن ندنو منکم كالاصدقاء وانتم تها جوننا كالأعداء ما شما را مثل دوست یادی می کنیم و شما به ما مثل دشمن حمله می کنید.

وبین الصداقة والعداوه هوه عميقة مملوده بالدموع والدماء و بین دوستی و دشمنی شکاف عمیقی پر از اشک و خون است.

نحن نبني لكم القصور وانتم تحفرون لنا القبور : ما برای شما قصر می سازیم و شما برای ما گور می کنید.

وبین جمال القصر وظلمة القبر تسیر الانسانیة باقدام من حديد و بین زیبایی قصر و تاریکی گور انسانیت با گامهای آهنین می رود

نحن نفرش سبلکم بالورد وانتم تغمرون مضأجعنا بالأشواک ما راه شما را، با شکوفه فرش می کنیم و شما خارها را به دلهای دردناک ما فرو می برید.

وبین اوراق الوردة واشواکها تنام الحقیقة نوما عمیقاً ابدیاً : و بین برگ های گل و خارهای آن حقیقت به خوب و بدی فرو می رود

منذ البدأ وانتم تصارعون قوانا اللینه بضعفکم الخش: از ابتدا شما قدرت نرمتان را بر ضعف خشن تان می دوایند.

تغلبوننا ساعة فتضجون فرحين كالضفادع ونغلبکم دهرأ ونظلل صامتین کالجبابرة ۱ ساعت برنده می شوید مثل قورباغه ها شادمان پریدن می کنید و عمری بر شما غلبه می کنیم اما همچنان ساکت می مانیم مثل فقیری که پولدار شده .

قد صلبتم الناصری و وقفتم حوله تسخرون به و تجرفون علیه : شما ناصری را گرفتید و دور و بر او ایستادید در حالیکه به آن مسخره می کنید و به آن کفران نعمت کردید (زبان درازی)

ولكن لما انقضت تلك الساعة نزل من على صليبه وسار كالجبار يتغلب على الأجدال بالروح والحق يملأ الأرض.

اما زمانیکه آن ساعت به پایان رسید هر که بر صلیب بود پایین آمد و مثل ستمگر به روح و حق چیره شد و زمین را به پیروزی و زیبایش پر کرد.

قد سمعتم سقراط و رجمتم بولس وقتلتم غلیلو و فتکتتم بعلی بن ابی طالب و حنفتتم مدحت پاشاو هؤلاء یحیون الان کالأبطال الظافرین امام وجه الأبد یه : شما سقراط را مسموم کردید و بولس را رجم (سنگ اندازی) کردید و غلیلو را کشتید و علی بن ابیطالب را ترور کردید (کشتید) و مدحت پاشا را خفه کردید و اینها الان مثل دبیران پیروز در مقابل روی ابدیت زندگی می کنند.

اما انتم فتعیشون فی ذاکره الإنسانیه کجثت فوق التراب لاتجد من یدفنها فی ظلمة النسیان والعدم:

اما شما در یاد و خاطره انسانیت مثل جسدهایی بالای خاک زندگی می کنید که کسی پیدا نمی شود آن جسدها را در تاریکی فراموش و عدم دفن کند.

نحن ابناء الکابه والکابه غیوم تمطر العالم خیرا معرفه وانتم ابناء المسرات ومهما تعالت مسراتکم فهی كأعمده الدخان تهتد لها الریاح وتبددها العناصر: ما فرزندان اندوه هستیم و اندوه ابرهایی هستند که بر جهان نیکی و معرفت می بارند و شما فرزندان شادیها هستید و هنگامی که خوشحالی شما اوج یافت مثل ستون هایی از دود می ماند که به وسیله باد ویران می شوند و عنصرهای آن به موادهایی تبدیل می کنند .

۱- بررسی معناها: معنای عمومی که جبران (نقاش نویسنده) در این متن به کار برده مخلوطی است از ادبیات و تاریخ و فلسفه و اجتماع، و قصدش این است که پرده از حقایق زندگی انسانی از نظر اجتماعی و سیاسی در خلال حرکت تاریخی آن بردارد و آشکار ساختن رازهای آن است به طوری که نگاه کند به جوانب زندگی نگاهی عمیق و راست که با واقعیت زندگی گام بردارد. از گذشته به حال و از حال به آینده با پیوستگی فکری جبران در زندگی طبقه حاکم و جبار و ظالم فکر کرده بود در زندگی بندگان جنگجویان و قسمتی القاب ها فکر کرده بود، همچنان که در زندگی طبقه مظلوم و ضعیف فکر کرده بود در زندگی بندگان ضعیف، شکست خورده فکر کرده بود و همچنین در گناه ها و زندگی پولداران و ثصرهای ثروتمندان و جنگ و کشتار و نا آرامی و هرچیز زشت تر از زشت فکر کرده بود همچنان که در فضیلت ها فکر کرده بود در خانه های فقیران، در راستگویی و هر چیز زیباتر از زیبا و درهمه چیز. پس نویسنده تبدیل شد به نویسنده ای که شخصیت ها یی از صلح و حکمت و ناراحتی را به هم پیوست.

جسنجو گر این تعبیر نظر خاصی راجع این روش دارد بدون اینکه عقیده ای از عقاید دینی اش را از بین ببرد برای دفاع از شرف انسان و کرامت و از متال بلندش و از مبدأ روحش چه بصورت مبالغه و اغراق، انگار رازورمز بلاغت نویسنده را در راستی معنا عدم تقلید می بیند و این از شاخه اجتماعی است که مثل روح انقلاب های جهانی درهمه جا است.

۲- بررسی روش های نویسنده: چه آن مثال بلند در روش فکر عرب هست جدید هست و اقتضا می کند که نوینده روش خاصی را نوآوری کند و لفظ و لغت های مناسب را برای تعبیر از آن داشته باشد و جبران توانست برای احساس درستش رمزی را اختیار کند. از نظر معنای لغوی نه از نظر مذهبی، و از افراد رمزهایی را برای بیان افکار و عواطفش به کار گیرد و از عنصر تمسخر در آن داخل کند به هر آنچه که می تواند با به کار گرفتن روش های پرسشی، ندا و تکرار.

اگر احیاناً به چشم پوشی در کلام او احساس کردی ، پس آن به آن چیزهایی که پناه اوست
والفاظ سری اوست برمی گردد پس همان راه و روش او با ابداع و ایجاد مشخص می شود همان
طور که با افکار بالا مشخص شده است با بسهولت تعبیر ، دوری از ترکیب پیچیده ، ودوری از
روش های قدیمی و ترک تقلید ادبی و بکارگیری روش خاصی به خاطر شجاعت فنی اوست پس
روش جبران تهجر و جمود را تهدید کرد به خاطر تأثیری که از روح رمانسی در ایجاد زبان جدید
در تعبیر و تغییر دادن زبان دارد .انسان در نوشته ی جبران در انتقال از موضوعی به موضوع
دیگر احساس وحدت فکری می کند در وقایعی که دور و بر فکر در متن جمع می شود از آن چه
نزد او از ثروت جمال و دشمنی لفظ ها و سنگینی ترکیب ها.

وآن تأثیر گذار است اگر سخنانش مأنوس والفاظش زنده و غیر مهجور است همچنان که تلاش می
کند که عامی و مبتذل نباشد پس نویسنده توانست آن چه را که ذوق او از کلمات بلند و نرم می
خواهد اختیار کند مانند «همس الیالی و ضجیح الایام و همس الذهور و.....» جبران بر
ستمدیدگان لفظ «همس» (پچ پچ) اختیار کرد همان طور که برای بیان حال ظالمین لفظ ضجیح
را به کار برده است به خاطر کراهت که در آن است و هنگامی که در این الفاظ که همگی دارای
یک تضاد بین ردائل و فضایل می باشد مانند نور و تاریکی ...واین الفاظ به انسان نشان می دهد که
طبیعت دارای دو عنصر است عنصر زیبایی و زشتی یا عنصر خیر و شر .

۳) ایقاع متن: موسیقی متن نشان می دهد که جبران عاشق موسیقی است و می خواست که
کلامش موزون باشد پس موسیقی متن را با توازن موجود بین اجزای متن در بلندی و کوتاهی
ایجاد کرد همان طور که توازن در عبارات زیر احساس می کنیم.

انتم لا تعرفوننا

اما نحن فنعرفکم و....

جبران توانست مه عواطف خواننده را به این دو مشخصه نرمی و گستردگی و استخدام توانست
وضدیت در متن آن.

۴) عواطف نویسنده: نویسنده همان طوری که از متن بر می آید نویسنده عاطفی منوط است با
هر حاکم ظالم می جنگد و با افکار مسموم و فرهنگ های زشت که آمیخته است با جهل و گمراهی
برای یاری به مظلوم به نظر می رسد اینکه این حوادث گذشته در تاریخ انسانی باقی می ماند
انعکاس عمیقی در قلب نویسنده و احساساتش دارد و بر آن خشم می گیرد و با محبت به مظلوم ،
مظلوم را با عدالت خداوند از جایگاه قطعی و یقین قرار می دهد .

۵) اشکال خیالی در نفس : ما می بینیم که جبران نقاشی زندگی را با تخیل بدون عقل درهم می
آمیزد او موفق می شود با بکارگیری اسلوب رمزی به تخیل کردن اشکال خلاق پردازد و در متن
او تشبیه بسیار است که تحت تأثیر می گذارد. احساس را از طریق وصف اشیاء به اشکال عاطفی
جدید همان طور که در عبارات زیر آمده « نحن ندنومنکم کالأصدقاء ...»

استواری متن:

اگر در متن بیاندیشیم نکته های جالبی را خواهیم دید که ما را به سمت خروج ادبیات از جمود
و تقلید حرکت به سمت ابداع و نوآوری و آزادی در روشهای زیبا و افکار غنی می برد پس نویسنده
می تواند به خلق معانی ظریف و ابتکار بلند آطا پردازده و آن را با استعارات و تشبیهات بدیع
پوشاند که برای آن نقش مهمی در مطلوب کردن نوشته و موسیقی ایجاد کند پس نوشته به
پایان می رسد در حالی که الفاظ بلند و خیال پردازدی جدید و بیان ویژه ای دارد به طوری که
آزادی سخن و خیال پردازدی در آن موج می زند .

مثالی از متن شعری برای تدریس تطبیقی :

اوجیب بن اوس طائی است، درروستای جاسم نزدیک دمشق یاسنج متولد شد وراویان درسال تولد او اختلاف دارند بعضی می گویند درسال ۱۸۰ و بعضی دیگر می گویند در سال ۱۷۲ یا سال ۱۸۸ یا ۱۹۰ متولد شده است او زمانی پرورش یافت که تمدن اسلامی بعد از انقلاب یونان و انقلاب فارس پیشرفت کرد ابو تمام از دریای لغت و فلسفه و فقه هر آنچه خواست حمل کرد و به تمدن عصر وزمانش رسید و تب فقیه و عرب دان دانشمند فیلسوف فلسفه یونانی و علم فارس شد و از شعرای معاصر خود برتری یافت.

مناسبت متن:

ابو تمام قصیده باییه (آخر هر بیت ب) درحالی سرود که در آن خلیفه عباسی المعتصم بالله را بعد از فتح شهر عمودیه درسال ۲۲۳ هـ مدح می کرد واین شاعر در این جنگ هم صحبت خلیفه بود و ستاره شناسان او را خبر داده بودند که فتح عمودیه در این وقت که او برای حمله انتخاب کرده فتح نمی شود و کسانی را که به روم فرستاده بود می گفتند که ما در کتاب شان دیده ایم که عمودیه فتح نمی شود مگر در زمانی که انجیر وانگور به هم برسند و چند ماه به آن موقع مانده است که سرما و یخبندان تو را آزاد نمی گزارد اما او از گوش دادن به حرف آنها خودداری کرد و هجوم کرد و آن را فتح کرد . پس ابوتمام او را مدح کرد و آنچه را که ستاره شناسان خوشرو سخن می دانستند را به هم ریخت.

۱- شمشیر اخبارش از کتاب های ستاره شناسان صادق تر است مرز بین راستی و شوخی در لبه تیزش است.

۲- شمشیرها راستی و یقین می آوردند و شک و تردید را از بین می برند و شک با دانستن نتایج جنگ از بین می رود یا نه .

۳- شمشیرها درخشان بین دو سپاه جنگنده که مثل شهاب ها برق می زنند نتیجه جنگ را مشخص می کنند نه سیاره های هفت گانه که ستاره شناسان از آن ها سؤال می کنند و در مورد زمین چیزی نمی دانند .

۴- آنچه که ستاره شناسان به وسیله آن بیدار می شوند کجایند آن ها که به دروغ گفتند شهر اشغال نمی شود به حرف آنها گوش ندهید.

۵- همانا حرف های آنها دروغ ها را بر نمی گرداند و هیچ نیرویی ندارد و ارزش و پایه ای هم ندارد آن خبرها مثل درخت هایی نیستند که از آنها نیزه ها بسپارند و نه هیچ درخت دیگری که از آن ها امور دیگر درست نمی شود.

۶- ستاره شناسان بیدار شدند با چیزهای عجیبی که مردم را بترسانند تا اینکه ایام از آنها متنفر شود و زمانش را هم تعیین کردند و آن را در ماه صفر و در رجب قرار دادند.

۷- آنها مردم را ترسانند و آنها را با سخنرانی بزرگ بیم دادند به خاطر ظهور این ستاره گناهکار

۸- آسمان شناسان برای ستارگان تدبیر قرار دادند و گمان کردند که این برجها امور عالم را اداره می کنند و کارهای مردم را ترتیب می دهند .

۹- ستاره شناسان با اسم برجها نطق می کنند (سخنرانی) می کنند و آنها را به اداره امور مردم کم می کنند در حالی که ستاره نمی داند که چه چیزی به آن نسبت داده شده است و آسمان و قطب از آن بی خبر است.

۱۰- اگر ستارگان شناخت به اتفاقات دنیا می داشتند باید کشف غیب می کردند و در مورد آینده خبر می دادند و آن شکست را به مشرکان خبر می دادند و به مسیحیان اعلام می کردند .

۱۱- می گوید که فتح عموریه بزرگ ترین فتح ها است و برای شعر یا نثر ممکن نیست حق آن را توصیف کنند و آن از حد شعر و شاعری دورتر است بیشتر است.

۱۲- می گوید همانا فتح عموریه فتحی است که آسمان برایش ترانه می خواند و به آن شادمان می شود و زمین به وسیله پیروزی اسلام و عظمت مسلمانان گران قدرتر می شود.

۱۳- شاعر در روز پیروزی فریاد می زند ای روز پیروزی بزرگ ، آرزوهای ربیایی که ما آرزو می کردیم در تو تحقق پیدا کرده است و نفس هایمان پر از خوشبختی و شادی شده است مثل شیر شیرین و عسل .

۱۴- شاعر در روز عموریه سخنرانی می کند در حالیکه می گوید : تو قدر و منزلت مسلمانان را بالا بردی و شان مشرکان را پایین انداختی به وسیله تو اسلام بالا رفت و کفر سقوط کرد.

۱۵- این شهو مثل مادر روم می ماند که آنها را تضمین و جمع می کند و اگر می توانستند پدرشان را هم می گرفتند کسی که آنها را به وجود آورد.

۱۶- می گوید که عموریه مثل زنی برای خانواده اش است که هیچ سرور و فاتحی نمی تواند آن را ذلیل کند .

۱۷- پس این شهر دست روزگار آن را لمس نمی کند و روزگار نمی تواند آن را جمع کند مثل زن باکره ای می ماند که دست مردی به آن نرسیده است.

۱۸- همانا تو بر شهر عموریه گذشتی روزهایی در زمانی که دوران اسکندر بود که آن به طبع آن نمی رسید کسی که فرار کند و پیر شود بر دنیا عصیان کرده است.

۱۹- عموریه به نهایت آبرو و عزت رسیده است تا اینکه خداوند سال ها بی به دقت آن راهایی داده .

۲۰- عموریه ادعا می کرد که قبلاً کاشف نواذب بوده و به آن چنگ می زدند در ناراحتی ها و الان شکست شدیدی به آن وارد آمده و آن را ویران کرده است .

- ۲۱- وقتی از عموریه به فتح آنکارا رسید از خوش شانس که عموریه طی عصرها داشت ستارگان آن را نحس دانستند و خانواده ها آن را ترک کردند و خالی ماند .
- ۲۲- زمانیکه خرابی به آنکارا رسید آن را به خود نگرفت بلکه با خواهرش عموریه حل شد که هردو از یک مرض بمیرند.
- ۲۳- اسب سواران دلیر در آن زیاد شدند کسانی که در جنگ کشته شدند و پشیمانانی ها شان و پشت شان با خون گرم رنگین شد که بر جثه ها یشان روان گردید.
- ۲۴- همانا این دلیران جنگجو با آنچه که در اسلام به وسیله حنا خضاب می کنند خضاب نکردند چون که آنها مسلمان نبودند بلکه رنگ شان شمشیرها و نیزه های خونی است .
- ۲۵- شاعر، معتصم را مورد سخن قرار می دهد و می گوید: ای امیر مؤمنان تو شهر را آتش شدید سوزاندی که سنگ و چوب را سوزانده است.
- ۲۶- تو شب تاریک را با آتش مثل صبح روشن کردی توسط آتش بزرگی که شعله ور کردی .
- ۲۷- نور شعله های آتش در عموریه شدید است تا جائیکه خواب آلود خیال کرد شب لباس های سیاهش را عوض کرد یا اینکه خورشید همچنان بر بالا درخشان ماند.
- ۲۸- همانا نور بلند شده از آتش شب را تاریک کرده کسی که در آن تاریکی خیمه هایی برپا کرده مثل روز زرد به جز اینکه تاریکی دود بالا می رود و به نور وارد می شود.
- ۲۹- و با در آمیختن تاریکی با نور از طرفی طلوع خورشید را برای ما رویا می کند و در حالیکه غایب است و از جهت هایی به خاطر زیادی دود بالا رونده می بینیم که خورشید ناپیدا است و آتش خورشید ما را به وهم می اندازد.
- ۳۰- همانا منظره این شهر در حالیکه سوخت و ویران شد به نسبت اینکه شهر مرده ای باشد و آباد باشد بهتر است شرح و تعلیق

۱- المعانی : معناها: شاعر اطمینان پیدا می کند به پیروزی شمشیر بر کتاب ها در نوشتن نتیجه جنگ ها .

سپس به آنچه ستاره شناسان ذکر کرده اند مسخره می کند چه از وقت های سعد ونحس، وقتی خشمش را به آنها نشان می دهد و اینکه به حرف آنها ایمان ندارد وبعد توجه می کند به تاریخ شهر عموریه پس آن پر از شکوفایی وعظمت است به خاطر دلیرانش ومقاومت در برابر دشمنانش ودفاع از عزت و شرفش واین دلالت به اجتماع علمی پهناوری است پس آنچه از شأن شهر عموریه که آن را بالا می برد تعظیم در برابر پرسش شده هاست. پس قاطی می شود عکس های تاریخی و عکس های گذشته آن پس به یک معنای ساده اکتفا نمی کند بلکه معناها را باهم جمع می کند تا اثرش معناهای جدیدی بیاید که جناس وطباق ومشالکه داشته باشند.

پس حوادث تاریخی را علت دار می کند که با ادب وفلسفه و علم قاطی است از منطق و اشکال واقعی کمک می گیرد وهمچنین از برهان های نظری وتجربی واحیاناً آخری یک معنارا تکرار می کند در اشکال مختلف.

ب) عاطفه: شاعر عاطفه ای دارد مثل عاطفه انسانی که شاخه مسخره کننده ای دارد کسی که عواطفش را با افکار نرم نشان می دهد به طوریکه از عقل وحس قاطی باشند واوست آن چنان که نشان می دهد قلبش از شانسی پیروزی پر شده است واز ستایش گر خود تعجب برانگیز تر است .

اما از نظر انسانی شاعر احتمالاً عواطف انسانی رقیق را فراموش کرده است ودر قصیده مثل سواری جنگجو می ماند که جز به قتل دشمنان فکر نمی کند وبه آتش زدن پرچمهاشان وگرفتن زنانشان

ج) الالفاظ: اگر به دقت به الفاظ نگاه کنیم که شاعر تعبیر از عواطف گرم و مشاعر راست می کند دیدیم که همانا او الفاظی مثل شمشیر و تیز و نیزه ها و آتش... وهم چنین سمهای خاصی مثل کسری و ابی کرب و اسکندر.

د) تصویرهای خیالی و نوآوری های نیکو، شاعر درک کرده چه چیزی معنا در گوش شنونده و خواننده را تثبیت می کند و مدد می جوید در این جا به طباق و جناس و جناس مجازی که ابو تمام خودش آن را شناخته آن چنان که در «سنه سنیو» و «سنه دین» نامیده پس شاعر از آن چه که قدرتش در آسمان خیال پهناور است توانسته تا عکس بردارد و تحقق آرزوهای را به صورت محسوس و آشکار بیان کند پس تصویر ی مثل تصویر تیراندازی درخشان بین دو سپاه و تصویر ستاره های سبعة در آسمان و آتش سوزی شهر در شب ظلمانی پس در ضمن آن از عناصر تشبیه و استعاره استفاده کرده مثل پیمان ممانعت بین دوشهر عموریه و عذرا که دست هیچ یک از پیروزان جنگ به آن نرسید و همه این عکس ها به صورت یاری هم می آیند چه بسا تصویر باشند یا تشخیص و آن در خیلی از موقع ها توانست و هیچ کس به آن نرسیده است.

موسیقی شعر: شاعر بحر ساده را برگزیده تا برای هدفش ملایم باشد چرا که آن بحری است که برای معنی زیاد استفاده می شود و ما اینجا یاری نزدیکی بین عاطفه شاعر و پایداری شعری او می بینیم که آن را برای بیان این عاطفه می بینیمو آن اینکه او از تجنیس استفاده کرده نه برای تشکیل جوی از ابهام و تردید بلکه برای تکرار ترنم و تأثیر برون و پایداری شعری و رنگ از طریق تشابه حروف.

سوالات تستی:

۱- تدوین کتب به کدام دوره اسلامی برمی گردد.

الف) عصر اموی ب) عصر عباسی ج) از ابتدای اسلام

۲- اگر در تحقیقات متون ادبی، تحقیقات شعر به صورت بیت بیت و تحقیقات متون به صورت

پاراگراف است آن رامی نامند.

الف) تحقیقات جزئی (ب) تحقیقات عمومی (ج) هر دو

۳- ابتکار از نظر اصطلاح یعنی

الف) فکر و خیال برای اولین بار آن را می نویسد

ب) پایین آمدن منزلت فنی، ادبی، فکری در عبارت

ج) روشنی یا پیچیدگی دو موضوع یا صنف

۴- داخل کردن کلامی در متن مؤلف که به دیگری منسوب است و مؤلف منبع آن را در حاشیه متن اشاره کند.

الف) سرقت ادبی (ب) ابتذال (ج) اقتباس

۵- متکلم یا نویسنده از سیاق موضوع مطرح شده فارغ شود تا به توضیح چیزی بپردازد....است

الف) ابتذال (ب) اقتباس (ج) استطراد

۶- اگر نویسنده از موضوعی به طور نیکو فارغ شود و موضوع دیگری را با ارتباط بین کلام با

رعایت کتاب شروع و موضوع دوم را بازگو کند به طوری که شنونده این انتقال را متوجه نشود آن را چه می گویند.

الف) حسن تخلص (ب) اقتضاب (ج) استطراد

۷- تکرار الفاظ برای ادیب عیب است مگر اینکه هدف ادیب یا باشد

الف) رعایت قواعد نحوی (ب) تقویت یا استعذاب (ج) فصاحت در بیان

۸- «وزن بزرگترین ارکان شعر است» این سخن از کیست

الف) ابن رشیق قیروانی (ب) خطیب تبریزی (ج) قلقشندی

۹- هر صورت فنی متوقف بر ۳ عنصر اساسی است کدامند

الف) محیط، زمان، جنس (ب) پژوهش در معنا و در شیوه و در عاطفه

ج) عاطفه، خیال، شکل

۱۰- بلیغ ترین تشبیهات کدام است

الف) تشبیه محکم (ب) تشبیه مجمل (ج) تشبیه تمثیل

۱۱- کدام یک از انواع استعاره از بقیه رساتر است

الف) استعاره مطلقه (ب) استعاره مشبه (ج) استعاره مجرد

۱۲- خواندن تألیفات کدام دانشمند روح انقلابی را در جبران خلیل جبران برانگیخت

الف) فردریک نیتشه (ب) صموئیل جونسون (ج) رشیق القیروانی

۱۳- «ملکه ای از ملکه های عقل است که برای هر کس آماده نیست وادیب به وسیله آن می

تواند صورت هایی خلق کند.....»

الف) عاطفه (ب) صورت (ج) خیال

۱۴- «حالتی است که از نفس شهری بیرون می جهد و بلافاصله اثر انفعالی رانشان می دهد»

الف) عاطفه (ب) خیال (ج) صورت

۱۵- محیط اخلاقی و محیط مادی در هر فردی با توجه به دگرگونی و فشارهای مستمر تأثیر می

گذارد: این گفته از کیست

الف) جبران خلیل جبران (ب) صوئیل جونسون (ج) هیبولیت آدولف تین

۱۶- انتقال مردم از حالت های سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی ، اقتصادی به حالت دیگر است.

الف) محیط متانی (ب) محیط زمانی (ج) هردو

۱۷- محدوده ی اجتماعی و جغرافیایی است که بر ادب و ادیب احاطه دارد

الف) محیط مکانی (ب) محیط زمانی (ج) هردو

۱۸- « شاعر دفاعی ددرد که آرامش را بر می انگیزد و متکلف را به هیجان می آورد که عبارتند

از سرشت و.....» این جمله از کیست؟

الف) مصطفی صادق رافعی (ب) ابن قتیبه (ج) بن رشیق قیروانی

۱۹- وجوه نیکو کردن کلام و سخن از جنبه لفظ مثل سجع و جناس و موازنه واز جنبه معنا مثل

طباق و مقابله است

الف) جزالة الألفاظ (ب) غزارة الألفاظ (ج) المحسنات البديعية

۲۰- متانت و وقار در ساختار متن همراه با دلپذیر بودن لغت و گوش نواز بودن آن است

الف) غزارة الألفاظ (ب) المحسنات بديعية (ج) جزالة الألفاظ

۲۱- از جنبه ی ادبی همان عملیات ذهنی است که می خواهد عناصر متفرقه را جمع کند و از

طریق احساس هماهنگی وحدت برقرار کند.

الف) ترکیب (ب) ایقاع (ج) فصاحت

۲۲- گام اول که پژوهشگر در پژوهش متن های ادبی باید بردارد آن است

الف- صحت عبارت متن را بررسی کند

(ب) صحت عبارت متن به صاحبش را بررسی کند

(ج) هردو

۲۳- از عوامل اصلی مؤثر در نهضت جدید وزنده کردن آداب زبان عربی است؟

الف) نهضت ترجمه (ب) استشار روزنامه (ج) تأسیس مدرسه

۲۴- عوامل نقد حدیث عبارتند از:

الف) ارتباط با غرب (ب) پیشرفت علوم (ج) هردو

۲۵- پس از جاحظ ، کدام ناقد معروف پایه عرصه ظهور نهاد

الف) شوقی ضیف (ب) ابن قتیبه دنیوری (ج) هیچکدام

۲۶- اولین مدونات در زمینه علوم بلاغی است که شامل آرا ارزشمندی در مورد ادبیات نقد

وبلاغت است

الف) الشعر والشعرا (ب) معجم الغوی (ج) البیان والتبیین

۲۷- از نظر او شعر به سه عنصر بنا شده است « غریزه، سرزمین، نژاد

الف) ابن قتیبه (ب) جاحظ (ج) شوقی ضیف

۲۸- اولین اثر نقدی مدون در تاریخ نقد عربی است

الف) الشعر والشعرا (ب) البیان والتبیین (ج) جمهره اشعار العرب

۲۹- در کدام دوران به بحث از قدیم و جدید ، اصالت و استعمال ، لفظ و معنا پرداختند

الف) دوره عباسی (ب) دوره اموی (ج) دوران صدر اسلام

۳۰- اولین مدرسه در اسلام کدام مدرسه است

الف- بیت الحکمه ب) مدرسه بیهقی ج) عوالی